



۷.۲

گفت‌وگوی جهانی

۴ شماره در سال به ۱۷ زبان

دیکتاتوری دوترت

والدن بلو

جامعه‌شناسی
پاکستان

ایاز قورشى ،
ندا کرمانى ،
کاورى قورشى ،
تانيا سعيد ،
آمن جعفر

يادبود
زيگموند باومن

پيتر مک ميلورى ،
ماچيک دولاً ،
پيتر بايلهارتز

جامعه‌شناسی کانادا

هاوارد راموس ،
ريما ويلکز ،
نيل مکلاگي ،
دانيل بلاند ،
پاتريشيا لندالت ،
شرييل تيلاکسينگ ،
کارن فاستر ،
فويوکی کوراساوا

ستون ویژه

< کشمکش‌های مهاجران در دانشگاه‌های ایالات متحده
< معرفی گروه سردبیری آرژانتین

سال هفتم / شماره دوم / ژوئن ۲۰۱۷
<http://isa-global-dialogue.net>

گفت‌وگوی جهانی

جامعه‌شناسی در عصر واکنش‌ها

دوترت، اردوغان، اوربان، پوتین، لوپن، مودی، زوما و ترامپ - گویا همگی از یک قماش ناسیونالیست و بیگانه‌هراس و خودکامه هستند. پیروزی ترامپ به جنبش‌های غیرلیبرال و دیکتاتوری‌های دست‌راستی نیرویی تازه بخشید. بی‌تردید آن هنگام که برای دهه‌های متمادی لیبرال دموکراسی‌ها موج سوم بازاری شدن را با بی‌ثباتی و محرومیت و نابرابری ملازم با آن پیش می‌راندند، واکنشی سیاسی در حال شکل‌گیری بوده است. چرخش فاشیستی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، که پیشگام چرخش‌های امروز بودند، به دنبال موج دوم بازاری شدن روی داد. این فاشیسم با جنگ جهانی دوم سقوط کرد اما آیا می‌توان چندان مطمئن بود که این دور از واکنش‌ها هم شکست خواهند خورد؟ نهادهای لیبرال دموکراسی چقدر مستحکم هستند؟ اولین روزهای دولت ترامپ نشان می‌دهد که این نهادها در برابر رگبار دستورات اجرایی برگشت‌ناپذیر نیستند. مقاله‌ای که پورتوکارو و لارا گارسیا نوشته‌اند به دانشگاه به عنوان یکی از همین عرصه‌های مقاومت اشاره می‌کند.

کشورهای دیگر چطور؟ در این شماره والدون و بلو شرحی از جنایات دوترت، رئیس‌جمهور فیلیپین ارائه می‌دهد که رد پای صعودش به قله قدرت را می‌توان در شکست لیبرال دموکراسی دنبال کرد؛ شکستی که سرنگونی رژیم مارکوس را به دنبال داشت - شکست‌هایی که در فساد گستاخانه سیاسی و نابرابری فزاینده‌ای بروز یافت که با انقیاد به سیاست خارجی آمریکا ترکیب شده بودند. واکنش سیاسی به نقایص لیبرال دموکراسی شاید خصلت پوپولیستی داشته باشد اما وقتی از بخشی از مردمی که داغ ننگ خورده‌اند - یعنی مصرف‌کنندگان و فروشنده‌گان خرد مواد مخدر - هیولا می‌سازد، چنان‌که اردوغان از کردها و ترامپ از مهاجران هیولا می‌سازند و فاشیسم آلمانی از غیرآریایی‌ها هیولا ساخت، در واقع از منافع طبقات مسلط محافظت می‌کند. به واقع کاملاً قانع‌کننده است که بلو را همتای فاشیسم آلمانی برشماریم.

پاکستان کشوری دیگری است که بیگانه نیست با حکومت نظامی‌ای که پوپولیست‌ها در آن به جفت و جور شدن با تمرکز قدرت اقتصادی توسل می‌جویند. جامعه‌شناسی در پاکستان تلاشی محدود اما در عین حال نوآورانه و خطیر است که ما در این شماره با این مقالات شاهد آن خواهیم بود: مقالاتی درباره روشی که توسعه زیربنایی به شرکت‌های چندملیتی سود می‌رساند، درباره این‌که کشورهای حوزه خلیج فارس چطور بدن‌ها را تحت نظر می‌گیرند تا مولدترین مهاجران پاکستانی را گزینش کنند، و درباره این‌که چگونه است که ورود زنان به نیروی کار، سهم ناچیزی در جلوگیری از خشونت علیه زنان ایفا کرده است. همچنین در این شما دو پژوهش در انگلستان را داریم که پاکستانی‌ها انجام داده‌اند یکی از آنها به تغییرات روابط زناشویی مهاجران پاکستانی و دیگری به این موضوع می‌پردازد که دانش آموزان مسلمان چطور این مسئله را که آماج فرایند امنیتی شدن هستند، تاب می‌آورند. همه اینها با هم، پنج مطالعه موردی هستند که نوعی جامعه‌شناسی انقیاد پسا استعماری اصیلی را می‌پروراند که از مرزهای ملی فراتر می‌رود.

با تفاوت بسیار زیادی با موارد قبلی، جامعه‌شناسی خوشبین‌تری در کانادا است که با مسائل مشابهی چون مهاجرت و عدالت زیست‌محیطی گره خورده است. جامعه‌شناسی کانادایی به مراتب با سیاست جهانی ارتباط بیشتری دارد. جامعه‌شناسان کانادایی علی‌رغم دشنام‌های موهن نخست‌وزیر سابق، استفان هارپر، در جامعه بزرگتر خود با برخورد نسبتاً دوستانه‌ای مواجه شده است. نعمه غم‌انگیز صدای آنها صرفاً نشان‌دهنده انتظارات بالایشان از دولتی است که همچنان سوسیال دموکرات است.

اگر فقط یک جامعه‌شناس باشد که اهمیت عصر ما را تجسم کرده باشد، او زیگموند باومن است، که متأسفانه در ۹۱ سالگی درگذشت. سه تذکره‌نویس ما زندگی خارق‌العاده او را شرح می‌دهند که با چشم‌انداز اخلاقی قدرتمندی سرشته بود و با نوعی آرمان‌شهرگرایی شگاک آراسته شده بود. جامعه‌شناسی الهام‌بخش او برای دهه‌های متمادی زنده خواهد ماند.

< گفت‌وگوی جهانی را به ۱۷ زبان در وب‌سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دنبال کنید.

< نوشته‌هایتان را به نشانی burawoy@berkeley.edu بفرستید.



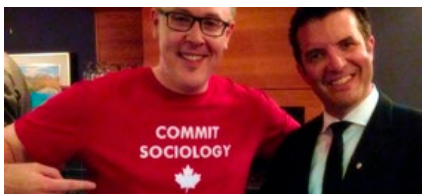
والدن بلو، محقق متعهد، فعال سیاسی و جامعه‌شناسی جهانی به شرح رژیم جدید رئیس‌جمهور رودریگو دوترت در فیلیپین پرداخته است.



پاکستان: جامعه‌شناسی‌ای متعهد و فراملی از دانشگاه علوم مدیریت لاهور.



زیگموند باومن: مراسم تجلیل از یکی از جامعه‌شناسان بزرگ عصر ما.



کانادا: جامعه‌شناسی اثرگذار و بی‌پروا از اقصای نقاط کشور



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندان
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< در این شماره

سرمقاله: جامعه‌شناسی در عصر واکنش‌ها

طغیان دوترت علیه لیبرال دموکراسی

والدن بلو، فیلیپین

< جامعه‌شناسی پاکستان

نظارت پزشکی برای مهاجرت به خلیج

ایاز قورش، پاکستان

مشارکت اقتصادی و خشونت علیه زنان

ندا کرمانی، پاکستان

طلاق در میان جامعه مهاجران

کوری قورش، پاکستان

اسلام‌هراسی و دستور کار امنیتی بریتانیا

تانیا سعید، پاکستان

سیاست زیر ساخت

آمن جعفر، پاکستان

< یادبود

چشم‌انداز اخلاقی زیگموند باومن

پیتر مک‌میلور، بریتانیا

زیگموند باومن، آرمان شهرگرایی شکاک

ماچیک دول، لهستان

به یاد زیگموند باومن

پیتر بایلهارتز، استرالیا

< جامعه‌شناسی کانادا

جامعه‌شناسی در زمانه غیر جامعه‌شناختی

هاوارد راموس، ریما ویلکز و نیل مک‌لاگلین، کانادا

انجام کار جامعه‌شناختی در سیاست‌گذاری عمومی

دانیل بلاند، کانادا

ناشهروندی مخاطره‌آمیز در کانادا

پاتریشیا لندالت، کانادا

انجام کار جامعه‌شناسی از راه عدالت زیست‌محیطی

شریل تیلکسینگ، کانادا

جامعه‌شناسی در زمانه‌ای (نه هرگز تماماً) همچون هر زمانه دیگری

کارن فاستر، کانادا

سهیم کردن رسانه‌ها در زمانه دشواری

فویوکی کوراساوا، کانادا

< ستون ویژه

دانشگاه‌های آمریکا: عرصه‌ای تازه برای مبارزات مهاجران؟

سندرا پورتوکاررو و فرانسیسکو لارا گارسیا، آمریکا

معرفی گروه سردبیری آرژانتین

خوان ایگناسیو پیوانی، پیلا پویگ و مارتین اورتاسن، آرژانتین

< شورای سردبیری

سردبیر: مایکل بورووی

دستیار سردبیر: گی سیدمن

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا

همکاران تحریریه: تینا اویس، راکاتل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن

سردبیران مشاور: مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سینه، بنجامین تجربینا، رزماری بربرت، ایزابلا بارلینسکا، دیلک جینداگلو، فیلومین گوتیرز، جان هولمود، گوبلر مینا جاسو، کاپالانا کانابیران، مارینا ماریانا کورکچیان، سایمون ماپادیمنگ، عبدالمؤمن سعد، آیسسه ساکتانبر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسولگو، چین-چان یی، النا زدرارومیسلاوا

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب:

ساری حنفی و منیر السعدانی

آرژانتین:

خوان ایگناسیو پیوانی، پیلا پویگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش:

حبیبول حق خوندکار، حسن محمود، جوول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، اصف بن علی، خیرون نهار، کازی فادیا اشا، حلال الدین، مهیمین چوودهارى

برزیل:

گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، آنجلو مارتینز جونیر، لوکاس آمارال، سلیا آریباس، بنو آلو، خولیو داویس

هند:

راشمی جین، جویتی سیدانا، پراگیا شارما، نیدهی بانسال، پانکاج بهاتناگار

اندونزی:

کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتیریاتی، ایندرا آرتا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیان، محمد شهیدین، دومینگوس السید لی، انتونیوس آریو ستو هارجانا

ایران:

ریحانه جوادی، نیایش دولتی، مینا عزیزی، میترا دانشور، وحید لنجان‌زاده

ژاپن:

ساتومی یاماموتو، میکی آنوکی، ماساتاکا اگوچی، مامی اندو، آکانه هیوگوچی، یوکا هیرانو، هیکارو هوندا، یومی ایکدا، ایزومی ایشیدا، آینا کوباتا، یونا ناگایه

قزاقستان:

آیگول زابیروآ، بیان اسمگامبت، آدیل رودینوف، گانی مدی، الماش تلسپایوا، کوانیش تل

لهستان:

جاکوب بارسزوسکی، کاتارزینا دپسکا، پائولینا دوماگالاسکا، آدریانا دروزدوشکا، لوکاژ دالنیکا، ژان فریدریخ، کریستف گویانسیکی، کینجا جاکلیا، ژوستینا کوشسیسکا، کامیل لیپینسکی، میکولاژ میرزویسکی، کرولینا میکولزوسکا-زاژاک، آدام مولر، سوفیا پنزا، ترسا تلزینسکا، آنا واندرل، جاکک زیچ، لوکاژ زولاک

رومانی:

کوسیمیا روگینز، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، کوستینل آتوتا، ماریا-لئوردانا آرسنه، تاتینا کوژوکاری، آندری دوبره، دایانا آکساندرا دمیتیش، آیولین کاپور، رودیکا لیسه‌انو، مادولینا منه‌آ، میهای-بگدان ماریان، آندره‌آ النا مولدونو، رارش-میهای موشات، اوآنا النا نگره‌آ، میوآرا یارسچیو، ایون دنیل پوپا، دایانا پورتنو سزائو، الیزا سواره، آدریانا سوهودولینو

روسیه:

النا زدرارومیسلاوا، آنا کادنیکوا، آسجا ورونکوا، لوبوف چرنیشوا

تایوان:

چینگ موآ هو

ترکیه:

گل چورباچیولو، ایرمک اورن

مشاور رسانه‌ای: گوستاو تانیگوتی



< طغیان دوترت علیه لیبرال دموکراسی

والدن بلو، دانشگاه ایالتی نیویورک، بینگهمتون؛ عضو سابق مجلس نمایندگان فیلیپین

پس از پیروزی ضدانقلاب‌های نازی، یوزف گوبلز حرف معروفی زد: «به این وسیله سال ۱۷۸۹ از تاریخ پاک شد». آیا در امتداد همین حرف می‌توان ادعا کرد که خیزش جنبش‌های فاشیستی در آمریکا و اروپا و جاهای دیگر به دنبال پاک کردن سال ۱۹۸۹ از تاریخ هستند؟

سال ۱۷۸۹ منادی انقلاب فرانسه بود. همین‌طور سال ۱۹۸۹ نیز برای فرانسیس فوکویاما و دیگران نشان از اوج لیبرال دموکراسی داشت. بنابر آن چه فوکویاما آن را «پایان تاریخ» نام‌گذاشته، یعنی شکست کمونیسم در اروپا و شکست رژیم‌های خودکامه دست راستی در سراسر کشورهای درحال توسعه، نشانی از «پیروزی بی‌چون‌وچرای لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی و همچنین جهانی شدن لیبرال دموکراسی غربی به عنوان شکل نهایی حکومت‌داری انسانی است».

جنبش‌های ضدلیبرال مدینه فاضله‌ی نوپای فوکویاما را خیلی زود به پرسش و تردید کشیدند، که عمدتاً نیروهای مذهبی الهام گرفته از اسلام سیاسی در خاورمیانه و انحصارگرایان قومی در اروپای شرقی بودند. اما هیچ جنبش و فردی بیشتر از رودریگو دوترت، رئیس‌جمهور منتخب فیلیپین که در ماه مه ۲۰۱۶ و از خلال نوعی جنبش شورشی انتخاباتی برگزیده شد، آرمان‌های لیبرال دموکراسی را گستاخانه تحقیر نکرده است.

< حذف‌گرایی

برنامه مشخصه دوترت مبارزه با مواد مخدر بود، که فقط پس از گذشت نه ماه از آغازش، جان نزدیک به ۸۰۰۰ نفر را گرفته است. این کمپین، صرفاً یک کمپین معمولی نظم و قانون نیست. این کمپین با جزم‌اندیشی‌ای اجرا می‌شود که تا مرز ایدئولوژیک شدن پیش‌رفته است و با ایده‌هایی توجیه می‌شود که یادآور نظریه نژادی شبه‌علمی نازی است، کل جامعه را از حق زندگی و برخورداری از روند دادرسی و



رودریگو دوترت، انتقام‌گیرنده‌ای به سبک قدیمی، با نام مستعار «دو» (که «دو-تِرت» تلفظ می‌شود) یا «مجازات‌گر». تصویرساز: آربو.

عضویت در جامعه محروم کرده است. دوترت همه مصرف‌کنندگان مواد مخدر و فروشندگان آن را دور از نژاد بشر می‌داند؛ گروهی که سه میلیون از جمعیت ۱۰۳ میلیونی کشور را تشکیل داده است. او با سبک سخنورانه همیشگی‌اش به نیروهای امنیتی گفت: «جنایت علیه بشریت؟ من در همین گام اول می‌خواهم با شما رک و رو راست باشم: آنها انسان‌اند؟ تعریف شما از انسان چیست؟»

پلیس کشتارها را به اسم «دفاع از خود» توجیه می‌کند و دوترت اصرار دارد که «شابو» - اصطلاح محلی برای مت یا متامفتامین هیدروکلراید - می‌تواند «مغز فرد را کوچک کند و آن فرد دیگر قابلیت زیستی برای بازسازی خود نداشته باشد». او که مصرف‌کنندگان مواد مخدر را «مرده‌های متحرک» می‌نامد که «هیچ فایده‌ای برای جامعه ندارند»، اصرار دارد که آنها «پارانویید» و خطرناک هستند. دوترت برای کشتن مصرف‌کنندگان مواد مخدر به پلیس اختیار تام داده، فارغ از این‌که آنها در برابر بازداشت پلیس مقاومت کنند یا خیر. در واقع او به هر پلیسی که به دلیل کشتار مصرف‌کنندگان مواد مخدر مجرم شناخته شده باشد، بدون هیچ توجیهی عفو فوری می‌دهد، «بنابراین شما می‌توانید رد کسی را که شما را به دادگاه کشانده پیدا کنید».

دوترت، که در طول مبارزات انتخاباتی‌اش قول داده بود «شکم ماهی‌های خلیج مانیل» را با اجساد هزاران مجرم پر کند - با وجود و به دلیل این دیدگاه‌ها همچنان بسیار محبوب است، میزان مقبولیت او حدود ۸۳ درصد است و کاربران متعصب اینترنتی طرفدار او، به کسانی که جرئت انتقاد از اعدام‌های غیرقانونی رژیم را به خود می‌دهند، حمله‌ی سایبری می‌کنند.

< ریشه‌های دوترت‌یسم

ریشه‌های مطالبه‌ی توده‌ای دوترت چیست؟ درست است، شناخت او از مصرف‌کنندگان مواد مخدر که آنها را طاعون جامعه می‌داند که به طور وسیعی در حال گسترش هستند. اما علل عمیق‌تری هم وجود دارد. جاباز کردن دوترت در جامعه نشان از سرخوردگی عمیق از رژیم لیبرال دموکراتی دارد که به دنبال سرنگونی فردیناند مارکوس در فوریه ۱۹۸۶ با نام قیام ادسا روی کار آمد. در واقع شکست «جمهوری ادسا» بود که شرایط را برای پیروزی دوترت آماده کرد - ادسا نام جاده‌ای در بزرگراه مانیل است که معترضان توده‌ای در آنجا برای سرنگونی دیکتاتوری مارکوس بسیج شدند.

ترکیب مرگ‌آور نظارت نخبگان بر نظام

انتخاباتی فیلیپین، تداوم متمرکز شدن ثروت، سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال، و پافشاری واشنگتن برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی، مسیر دوترت را هموار کرد. در زمان انتخابات ۲۰۱۶ وعده جمهوری ادسا مبنی بر توانمندسازی عمومی و توزیع ثروت شکاف فزاینده‌ای با واقعیت فیلیپین پیدا کرده بود: فقر گسترده و نابرابری مفتضاحانه و فساد فراگیر. اگر بر همه اینها درک فراگیر مردم از حاکمیت بی‌منطق دولت رئیس‌جمهور بنیگو آکینوی سوم را نیز بیفزاییم، دیگر مایه شگفتی نیست که بیش از ۱۶ میلیون رای‌دهنده و حدود ۴۰ درصد از رای‌دهندگان هیئت انتخاب‌کنندگان، رویکرد سرسختانه و اقتدارگرایانه‌ای را که دوترت طی ۳۰ سال شهردار بودنش در شهر مرزی جنوبی داوائو پروارنده بود، دقیقاً همان چیزی بدانند که کشور به آن احتیاج دارد. همان‌گونه که آنتونی دوئرمان نویسنده درباره آلمان قبل از جنگ گفته، فیلیپینی‌ها «تشنه کسی بودند که بتواند همه چیز را در جای درست خود قرار دهد».

علاوه بر این، گفتمان جمهوری ادسا - یعنی دموکراسی و حقوق بشر و حاکمیت قانون - برای بسیاری از فیلیپینی‌هایی که تحت‌الشعاع احساس ناتوانی هستند، به طور خفکان‌آوری خفت‌بار به نظر می‌رسید. گفتمان دوترت مخلوطی از تهدیدات رک و پوست‌کنده به مرگ و زبان زمخت کوچه بازاری و سرزنش‌های دیوانه‌واری است که با شوخ‌طبعی موهنی ترکیب شده است و متوجه نخبگانی است که او آنها را «کونوس» یا «مهبل» می‌نامد؛ این گفتمان، قاعده هیجان‌انگیزی را برای آن دسته از مخاطبانش جانداخت که احساس می‌کردند از خفکان دورویی آزاد گشته‌اند.

< نسخه اصل یک فاشیست

کمپین دفع آفات دوترت و بسیج عمومی از پایگاه‌های چندگانه طبقاتی توسط او و تمرکزش بر قدرت، تفکیک قوای فیلیپین را که سبکی آمریکایی دارد، به اغما فرو برد. این ویژگی‌ها در حکمرانی او، توجه‌ها را به عنوان فاشیستی - از نوع غیرمعمولش - به سمت او معطوف کرد. اگر هر فاشیست عادی که بر سر کار بیاید با نقض آزادی‌های مدنی آغاز می‌کند و در جهت به چنگ آوردن قدرت مطلق و سپس سرکوب تبعیض‌آمیز گام برمی‌دارد، دوترت این مسیر را وارونه کرده است، اول دستور کشتارهای گسترده و یکجا را صادر کرد، سپس با حمله به آزادی‌های مدنی یک قدم به عقب نهاد و پیش از عملیات پاکسازی در عرصه سیاسی بدون آن‌که

با مخالفتی جدی مواجه شود، برای رسیدن به قدرت مطلق خیز برداشت. این همان فاشیسم رعدآسا (blitzkrieg) است.

یکی دیگر از ویژگی‌های متمایز رویکرد دوترت دعوت او از سیاستمداران چپ سنتی برای خدمت در دولتش بود، ائتلافی که در رژیم‌های فاشیستی کلاسیک، امری تصورناپذیر می‌نماید. دوترت به جای آن‌که با چپ همچون دشمن کین‌توز خود رفتار کند، اطمینان دارد که می‌تواند این جناح را کنترل کند؛ در عین حال حزب کمونیست و جبهه دموکراتیک ملی از این‌که به دولت وارد شده‌اند بسیار خرسند هستند و امیدوارند سال‌های افول فزاینده نفوذ خود را جبران کنند.

اگرچه دوترت در سیاست خارجی تازه‌کار است، نشان داده از پویایی‌های ناسیونالیسم فیلیپینی نوعی دریافت غریزی داشته است. با توجه به این تصور که آمریکایی‌گرایی در فیلیپین عمیقاً ریشه‌دار است، اقداماتی مانند نامیدن رئیس‌جمهور سابق آمریکا، اوباما، با لقب «پسر فاحشه» - پس از آن‌که رئیس‌جمهور وقت آمریکا به اعدام‌های فراقانونی دوترت انتقاد کرد - و همچنین گشودگی او نسبت به چین، به لحاظ سیاسی خطرناک به نظر می‌رسد. با وجود این در کمال تعجب اقدامات دوترت اعتراضات بسیار اندکی را برانگیخت و در مقابل حمایت‌های اینترنتی زیادی را به دنبال داشت. همان‌طور که بسیاری مشاهده کردند، فیلیپینی‌های عادی ممکن است نسبت به آمریکا و موسسات آمریکایی حس ستایش‌آمیزی داشته باشند، اما جریان نهفته و نیرومند خشم و ناخشنودی نیز نسبت به انقیاد استعماری فیلیپین توسط آمریکا و قراردادهای نابرابری که واشنگتن به کشور تحمیل می‌کند و نسبت به نفوذ منکوب‌کننده «سبک زندگی آمریکایی» در فرهنگ محلی وجود دارد. اینجا دیگر نیازی به آن نیست که کسی در درون دیالکتیک پیچیده خدایگان و بنده هگل کاوش کند تا درک کند که در زیر پوست روابط آمریکا و فیلیپین «مبارزه برای به رسمیت شناختن» به طور نهفته در جریان است. دوترت توانست از لایه نهفته احساسی فیلیپینی‌ها در مسیری بهره‌برداری کند که چپ‌ها نکردند. دوترت توانسته است همچون بسیار از پیشگامان خودکامه سایر کشورها، ناسیونالیسم و خودکامگی را به گونه‌ای موثر با یکدیگر گره بزند.

< پوپولیست در شعار، فاشیست در برخورد با مصرف مخدر

با وجود این‌که دوترت در اغلب شعارها پوپولیست است اما هیچ تظاهر نمی‌کند که از

توده‌ها به مثابهٔ دژکوبی در جهت اصلاحات بازتوزیعی استفاده خواهد کرد. در عوض او بمانند فاشیست‌های کلاسیک به دنبال ایجاد تعادل در نیروهای طبقاتی است و در عین حال شمایل کسی را به خود می‌گیرد که فرای تضادهای طبقاتی قرار دارد. دوترت در طول مبارزات انتخاباتی خود وعده داد که به کار قراردادی پایان خواهد داد و صنعت معدن را تحت کنترل خواهد آورد و مالیات‌هایی را که رژیم مارکوس به ناحق از آنها ستانده، به ایشان باز خواهد گرداند؛ اما زمانی که نخبگان کشور در جایگاه متحدان او قرار گرفتند، این وعده‌ها نیز تا حد زیادی اجرایی نشدند. اما درحالی که، انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در دراز مدت برای حفظ حمایت‌ها از پروژه‌های استبدادی محوری خواهد بود، به نظر بعید می‌رسد که عدم پیشرفت [در این زمینه] محبوبیت دوترت را در کوتاه یا میان مدت خدشه‌دار کند.

در حال حاضر مخالفت با دوترت در میان نخبگان و نهادهای دولتی ضعیف است. همین‌طور سلسله سران کلیسای کاتولیک که قبلاً حامی قوی حقوق بشر بود، در مورد سر کار آوردن رهبری محبوب مردم هستند؛ کلیسا به سبب فساد داخلی و مواضع سختگیرانه‌اش در تنظیم خانواده بی‌اعتبار شده است. اگر مخالفتی هست از جانب چهره‌های منزوی - از جمله سناتور لیلاد لیما که در حال حاضر به دلیل اتهامات ساختگی مبنی بر حضور در لیست مافیای مواد مخدر، در زندان به سر می‌برد - و همچنین از جانب رسانه‌ها و گروه‌های حقوق بشری‌ای چون ائتلاف من دفاع می‌کنم مطرح می‌شود.

< دوترت، جامعهٔ فیلیپین و جامعه‌شناسی

ممکن است دوترت به لحاظ سیاسی نکوهیده و شرم‌آور باشد، اما شخصیت و تضادهایش نزد عاملان علوم اجتماعی توجه زیادی برانگیخته است. برخی از آنها دربارهٔ تقاطع روندهای تاریخی - اجتماعی با شخصیت پرسش کرده‌اند. شرح حال تازهٔ نیویورک تایمز توصیف می‌کند که وقتی کشیشی مسیحی در دبیرستان به دوترت

تعرض جنسی کرد - افشاگری‌ای که خود دوترت در کارزار انتخاباتی‌اش در سال ۲۰۱۶ مطرح کرد - چطور بر او تاثیر گذاشت. این کشیش متخلف بعدها در حالی که همچنان به سوءاستفادهٔ جنسی از کودکان ادامه می‌داد، بدون آن‌که مافوق‌هیش هیچ تلاشی برای تنبیه یا تحویل او به قانون بکنند به لس‌آنجلس منتقل شد (هرچند اعضای انجمن مسیحی نهایتاً مجبور به پرداخت ۱۶ میلیون دلار غرامت به قربانیان شدند). با توجه به آسیب روانی که به احتمال زیاد به او تحمیل شده، آیا می‌توان گفت که فیلیپین امروز دارد تاوان جنایات یک کودک آزار را می‌دهد؟

جامعه‌شناسان نیز احتمالاً با واژگان جان گری فیلسوف خواهند پرسید که چگونه «آن‌چه ما از خصایص تغییرناپذیر زندگی متمدانه می‌شناسیم در چشم بهم زدن ناپدید می‌شود». خصوصاً پس از خیزش ادسا در سال ۱۹۸۶، فیلیپینی‌ها به چشم ویتترین لیبرال دموکراسی دیده می‌شدند. بسیاری معتقد بودند که فیلیپینی‌ها در براندازی مارکوس، ارزش‌های دیرینه‌ای چون حقوق فردی، طی مراحل قانونی و دموکراسی را به منصهٔ ظهور رساندند که در دوران استعمار آمریکا درونی کرده بودند. به نظر می‌رسید قانون اساسی لیبرال دموکراتیک جمهوری ادسا تبلور این ارزش‌های سیاسی ملی باشد. اما ناگهان در فاصلهٔ کمتر از یک سال اکثریت فیلیپینی‌ها قویاً از مردی حمایت کردند که دستور کار اصلی‌اش اعدام فراقضایی دستهٔ خاصی از انسان‌ها بود؛ چنان‌که دانیل گولدهاگن دربارهٔ آلمان‌های دورهٔ نازی می‌گوید، بسیاری همچون «جلادان مشتاق» یا دست‌کم «همدستان مشتاق» به او خدمت کرده‌اند. دیدن تعداد زیادی از هموطنان در حال کف زدن در کارزار انتخاباتی او که بوی خون می‌داد، برای برخی توضیح‌ناپذیر و همچنین غم‌انگیز است. به نظر برخی دیگر که در علوم رفتاری مشغول مطالعه هستند، زمان آن است که این فرضیه‌ها را دور بریزیم که مردم ما انسان‌هایی متمدن یا مخلوقات باشفقت هستند؛ در عوض شاید باید به جامعهٔ کنونی فیلیپین با همان عینکی بنگریم

که گولدهاگن برای مطالعهٔ آلمان در دوران نازی پیشنهاد کرده است:

به این دوره می‌توان [...] با نگاه انتقادی یک انسان‌شناس نزدیک شد که گویی در سواحل ناشناخته‌ای درحال قدم زدن است و برای تبیین خمیرهٔ این فرهنگ و الگوهای عملی خاص و منحصر به فرد و همچنین طرح‌ها و تولیدات جمعی آن، پذیرای مواجهه با فرهنگی به‌کلی متفاوت است و از این احتمال آگاه است که شاید نیاز به تدبیر توضیحاتی باشد؛ توضیحاتی که نه تنها در راستای مفاهیم مبتنی بر عقل سلیم خود او نیست که حتی آنها را نقض می‌کند. این کار می‌تواند [...] این احتمال را در خود بگنجاند که بسیاری از مردم [...] با وجدانی آسوده کشته‌اند و میل به کشتن داشته‌اند.

< نسل‌کشی تطبیقی

در این میان تعداد کشته‌ها رو به فزونی دارد. نبرد دوترت با مواد مخدر اکنون از اغلب کارزارهای نسل‌کشی در تاریخ آسیای جنوب شرقی، پس از قلع و قمع قریب به ۳ میلیون کامبوجی در دههٔ ۱۹۷۰ توسط پول پوت و قتل‌عام نزدیک به یک میلیون اندونزیایی پس از کودتای شکست‌خورده علیه دولت سوکارنو در سال ۱۹۶۵، دعوی بیشترین قربانیان را دارد. دوترت به تازگی با طنزی شیطانی که بخشی از شخصیت او است، به مردم گفت که برای پاکسازی کشور از مواد مخدر شاید لازم باشد جان ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر دیگر گرفته شود. دیگر یاد گرفته‌ایم که حتی وقتی دوترت ظاهراً در حال مزاح است، او را جدی بگیریم، بسیاری از ناظران احتمال می‌دهند که این رقم، ب رقمی دست‌پایین شد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Walden Bello <waldenbello@yahoo.com>

۱. Coños یا Cunts در معنای لغوی مهمل. واژهٔ زننده‌ای است که در فیلیپین برای اشارهٔ توهین آمیز به کسانی به کار می‌رود که متعلق به خانواده‌های اسپانیایی و انگلیسی زبان هستند. م.

< نظارت پزشکی

برای مهاجرت به خلیج

ایاز قورشى، دانشگاه علوم مدیریت لاهور، پاکستان



در پیشاور، افرادی که قصد مهاجرت دارند، صف بسته در بیرون از یک مرکز گزینش پزشکی.
عکاس: ایاز قورشى.

یا عفونت در گذشته یا حال نداشته باشند و نیز هیچ نشانه‌ای از ضعف فیزیکی در آنها نباشد.

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج هیچ تردیدی در مورد الزام کشورهای ارسال‌کننده برای غربال کردن از بین صدها و هزاران مهاجر مشتاق و انتخاب فقط بهترین‌ها ندارند. کشورهایی مثل پاکستان که برای ارسال به خلیج با هم کشورهای همسایه‌ی خود یعنی هند، بنگلادش و سریلانکا و گول‌های منطقه‌ای مثل مالزی رقابت می‌کنند، جرأت اعتراض ندارند. اگرچه دولت پاکستان برای مهاجران کاری به خاطر وجوهی که می‌فرستند ارزش بسیاری به عنوان دارایی‌های اقتصادی گرانبها قائل است و آنها را به عنوان سفیران غیررسمی توصیف می‌کند که دارای مسئولیت اخلاقی هستند تا نسبت به اسلام و هویت پاکستانی‌شان صادق

طی سه دهه‌ی گذشته، هم‌طور که کشورهای در حال توسعه‌ی بیشتری شهروندان خود را برای کار به خارج از کشور فرستاده‌اند، شهروندان پاکستانی به عنوان کارگر در کشورهای عضو شورای همکاری کشورهای عرب خلیج فارس (GCC) استخدام شده‌اند که شامل بحرین، کویت، قطر، عمان، عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی هستند. اما برای دریافت ویزا به کشورهای عرب خلیج فارس، مهاجران کاری مستلزم به تهیه‌ی تأییدیه‌ی سلامت در زمان خروج از پاکستان هستند - تأییدیه‌هایی که فقط از مراکز گزینش پزشکی مورد تأیید شورای همکاری به دست می‌آید. جمعیتی از مهاجران مشتاق در این مراکز گزینش پزشکی که در چند شهر بزرگ محدود قرار دارند، ازدحام می‌کنند و در آنجا برای نقص عضو یا بیماری، گزینش و آزمایش می‌شوند. فقط بدن‌هایی انتخاب می‌شوند که هیچ ردی از بیماری

بعضی از مهاجران کاری مشتاق، از ترس رد شدن در این فرآیندهای گزینشی، در دام کلاهبرداران انتفاعی می‌افتد که دارای (یا مدعی داشتن) ارتباط با کسانی هستند که در داخل مراکز گزینش کار می‌کنند. دیگرانی که در به دست آوردن گواهینامه‌های سلامت از طریق این ابزار غیررسمی شکست خورده‌اند، کانال‌های مختلفی از مهاجرت را امتحان می‌کنند و اغلب در دام مهاجرت غیرقانونی زمینی، هوایی و دریایی می‌افتند.

حتی پس از کسب یک سند سلامت که گاهی پس از چند دور آزمایش و هزینه‌های مالی سنگین به دست می‌آید، وقتی مهاجران به منطقه‌ی خلیج می‌رسند گزینش پزشکی مجدد الزامی است. هر کارگری که در این آخرین آزمون رد شود، بازگردانده می‌شود. اگر به آنها اجازه‌ی ورود به کشورهای خلیج داده شود، باید متحمل گزینش پزشکی جامع سالانه شوند تا اجازه‌ی اقامت‌شان تمدید شود.

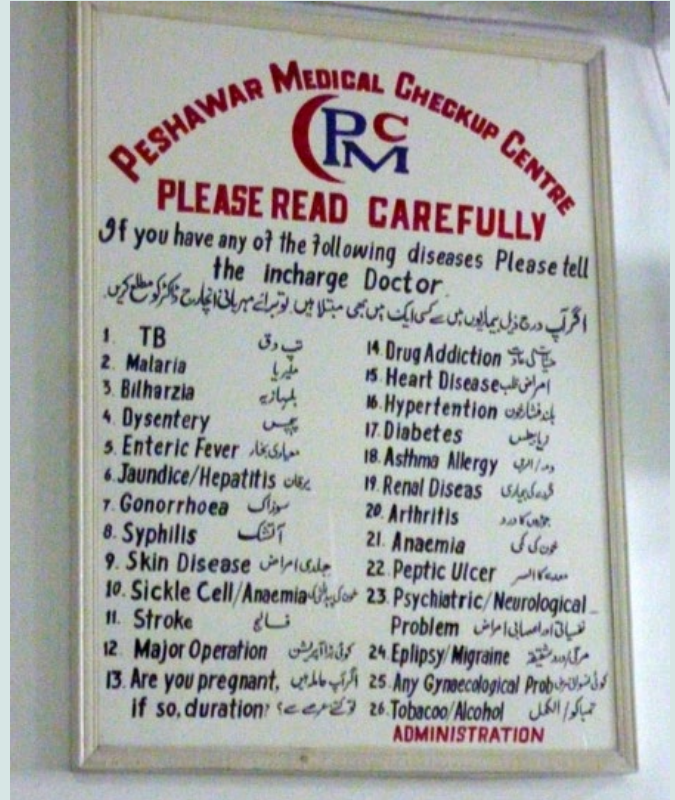
عجیب آنکه، شواهد مربوط به بیماری‌های واگیردار پیشنهاد می‌کند که مهاجران اغلب در طول اقامت‌شان درون کشورهای مقصد به عفونت‌هایی مثل سل و ایدز مبتلا می‌شوند - همانطور که توسط سیاست‌های آزمایش سالانه‌ی اجباری به عنوان پیش شرط برای تمدید ویزای کار در کشورهای خلیج تصدیق شده است، این اتفاق به خاطر شرایط انتقال و کاری دشواری است که خودشان را در آن می‌بینند. برای مثال، در مورد انتقال ایدز، این مسئله به خاطر فقدان شهروندی اقتصادی و فرهنگی است که آنها را به زندگی در کمپ‌های کاری محدود و با راه‌های کمی برای لذت در کنار رفتن به سراغ کارگران جنسی، باقی می‌گذارد.

هر کس که دارای ویروس اچ. آی. وی مثبت در هر مرحله‌ای باشد توقیف و اخراج می‌شود و اغلب این کار بدون اطلاع دادن به افراد یا مأمور دیپلماتیک کشورشان نسبت به دلیل اصل برای اخراج انجام می‌شود. بعضی از کارگران در «خروج غافلگیرانه» توسط کارفرمایان‌شان بازگردانده می‌شوند و هیچ گاه دوباره با آنها تماس گرفته نمی‌شود؛ بعضی از این بازگشته‌ها اجازه ندارند تا دارایی‌هایشان را جمع کنند، کارهایشان با هم‌اقامتی‌ها یا هم‌کارگانشان را تسویه کنند یا حتی پاسپورت و دستمزد باقی‌مانده را پیش از رانده شدن به مراکز بازداشت پردازدهام، جمع کنند. بسیاری از کارگران فقط با یک پاسپورت اضطراری یک صفحه‌ای به عنوان شاهد هویت‌شان، به پاکستان برمی‌گردند؛ بعضی از آنها سپس توسط ادارات مهاجرت بازداشت می‌شوند تا شهروندی پاکستانی‌شان تأیید شود. فرآیندی که می‌تواند برای هفته‌ها طول بکشد و فقط زمانی به پایان می‌رسد که اعضای خانواده پشتیبانی محلی را برای ضمانت آزادی پسرشان پیدا کنند.

جهان شاهد اعتراضات بیشتر و بیشتری به خاطر حقوق «شهروندی سلامت» است، همان طور که مردم از دولت‌ها می‌خواهند تا دسترسی به مراقبت سلامت را فراهم کند و راه‌های دسپسه‌آمیزی که شیوه‌های پزشکی و تشخیص‌ها برای محدود کردن حقوق افراد به کار گرفته می‌شوند را به چالش می‌کشند. با این حال، در پاکستان، مهاجران کاری هیچ نشانه‌ای بروز نمی‌دهند که آماده‌ی تحرک یا شرکت در این نوع اقدامات جمعی هستند و دولت با اجازه دادن به نمایندگان کشورهای خلیج برای به خط کردن مهاجران بالقوه مثل احشام، و تفکیک کردن‌شان براساس میزان سلامتی‌شان، به همکاری با این کشورها ادامه می‌دهد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Ayaz Qureshi <ayaz.qureshi@lums.edu.pk>



در پشاور، پوستری در یک مرکز گزینش پزشکی برای افرادی که قصد مهاجرت دارند. عکاس: ایاز قورشوی.

باقی بمانند، شهروندان پاکستانی در کشورهای حوزه‌ی خلیج حمایت معنادار بسیار کمی از سوی مأموران دیپلماتیک کشورشان دریافت می‌کنند که نگران افزایش سهمیه‌ی ویزای پاکستان هستند.

داستان‌هایی از بی‌نظمی در این مراکز و سوء اداره در فرآیند گزینش فراوان است. اکثر این داستان‌ها حاکی حسی از استثمار مهاجران مشتاق، ناامیدی‌شان از نتایج گزینش که اغلب توسط آزمایشگاه‌های خصوصی یا دولتی دیگر اشتباه بودن‌شان اثبات می‌شود و حسی از رها شدن توسط دولت در دستان بنگاه‌هایی است که آنها را «مناسب» یا «نامناسب» برای مهاجرت اعلام می‌کنند.

این مراکز با مراکز پزشکی منطقه‌ای و مرکزی مورد تأیید خلیج، با هم یک کارتل قوی تشکیل می‌دهند که به دنبال منافع تجاری از هر یک از اعضایشان است و با حفظ انحصار برای فرآیند گزینش، اجازه ندادن به رقابت بین اعضا با توزیع برابر تعداد، و حفاظت از کارکنان مرکز در برابر حملات احتمالی از سوی افرادی که از نظر پزشکی برای مهاجرت «نامناسب» اعلام شده‌اند یا تلاش‌های بخش‌های دولت پاکستان برای سامان بخشیدن به آنها، این منافع را به دست می‌آورند. استانداردهای گزینش توسط دبیرخانه‌ی شورا در عربستان سعودی تنظیم می‌شود و گمان می‌رود که شرایط مراکز گزینش - تجهیزات آزمایشگاهی، فضا و پرسنل - نیز توسط دبیرخانه‌ی شورا از طریق بازرسی‌های سالانه نظارت می‌شود.

برخلاف مثال‌های کلاسیک از گزینش پزشکی مهاجران در زمان ورود، مثل جزیره‌ی الیس و جزیره‌ی فرشته در ایالات متحده، گزینش مهاجران کاری پاکستانی برای کشورهای خلیج در خود پاکستان انجام می‌شود. و در حالی که این شکل از گزینش پزشکی غیرقابل رؤیت‌تر از فرآیندهای آزمایش غالباً مورد انتقادی است که در مکان‌هایی مثل جزیره‌ی الیس استفاده می‌شدند، این نوع گزینش پزشکی نیز تهاجمی است.

< مشارکت اقتصادی و خشونت علیه زنان

ندا کرمانی، دانشگاه علوم مدیریتی لاهور، پاکستان

زنان اهل کراچی مشغول تجارت.
عکاس: ندا کرمانی.



سروسامان هستند.

اما «از نظر اقتصادی فعال بودن» لزوماً به معنای «قدرتمند شدن» نیست. همانطور که نایلا کبیر (Naila Kabeer) بحث می‌کند، نیروی‌های بازار اغلب از طریق نرخ‌های دستمزد نابرابر و شیوه‌های استخدام، نابرابری جنسیتی را بازتولید می‌کنند. به طور مشابه، در حالی که سیاستگذاران اغلب فرض می‌کنند که مشارکت اقتصادی به زنان کنترلی بر درآمدشان و دسترسی به حمایت اجتماعی و قانونی را می‌دهد، و اینکه استقلال مالی بیشتر به زنان اجازه می‌دهد تا از روابط سوءاستفاده‌گرانه خارج شوند، واقعیت پیچیده‌تر است؛ اثرات مشارکت اقتصادی زنان

دارای درآمد هستند، یکی از پایین‌ترین نرخ‌های مشارکت نیروی انسانی زن در جهان را داراست. میدان من یعنی لیاری، بازتاب‌دهنده‌ی آمارهای سطح ملی است، اما در حالی که اکثر زنان شاغل در پاکستان در بخش کشاورزی کار می‌کنند، اکثر زنان کارگر به عنوان کارگران خانگی با درآمد پایین در بخش‌های ثروتمندتر شهر یا به عنوان معلم در مدارس دولتی و خصوصی کار می‌کنند. در حالی که نرخ مشاغل دارای درآمد در میان زنان شاید پایین باشد، افزایش چشمگیری نسبت به نسل‌های قبلی وجود دارد - اگرچه شغل‌های در دسترس برای زنان در اقتصاد نئولیبرال امروز عموماً کم درآمد، ناامن و بدون

مؤسسات توسعه و نهادهای مالی بین‌المللی استدلال می‌کنند که افزایش مشارکت اقتصادی زنان هم منجر به رشد اقتصادی و هم تقویت قدرت زنان می‌شود و یک موقعیت برد-برد است. علاوه بر این، اغلب فرض می‌شود که زنانی که از نظر اقتصادی فعال هستند، نسبت به خشونت جنسیت محور کمتر آسیب‌پذیر خواهند بود.

تحقیق من براساس کار میدانی در لیاری در پاکستان - یکی از قدیمی‌ترین منطقه‌های زندگی طبقه‌ی کارگر در کراچی - آن فرضیات را در مقابل یک واقعیت پیچیده‌تر می‌آزماید. پاکستان فقط با ۲۲ درصد از زنانی که در شغل

وابسته به ذات مشاغل، روابط قدرت درون خانواده‌هایشان و تحرکات درون اجتماعات مربوطه‌شان است.

آیا کسب درآمد زنان را از خشونت جنسیت محور محافظت می‌کند - که پیش‌بینی شده بین ۳۹ تا ۹۰ درصد تمام زنان در پاکستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و اکثریت گسترده‌ی موارد، گزارش نشده باقی می‌مانند؟ آیا زنانی که کار می‌کنند بهتر قادر هستند تا در برابر صورت‌های رایج اقتصادی یا استثمار مادی توسط کارفرمایانی که حقوق پایین‌تری به زنان می‌دهند یا کلاً پرداختن به آنها را انکار می‌کنند، مقاومت کنند؟ آیا زنانی که دستمزد دریافت می‌کنند کنترل بیشتری بر منابع خانوار یا درآمد خوششان دارند؟

گفتگوهای من با زنان در لیاری آشکار ساخت که رابطه‌ی پیچیده‌ای بین اشتغال زنان به مشاغل دارای درآمد و تجربیات خشونت خانگی وجود دارد. کسب درآمد برای بعضی زنان، توانایی خروج یا حداقل تصور خروج از یک رابطه‌ی سوءاستفاده‌گرانه را فراهم نمود. اما حتی برای دستمزد بگیران، فشار اجتماعی برای ماندن مخصوصاً اگرچه فرزند هم وجود داشته باشد، یک مانع قدرتمند برای خروج از یک ازدواج خشونت‌آمیز باقی می‌ماند.

بسیاری از زنان بار دوبرابر از کار درآمدزا و مسئولیت‌های خانه‌را به عنوان نوعی از خشونت توصیف کردند: کار درآمدزا گاهی تنش‌های خانوار را افزایش می‌دهد، مثلاً حتی مردان بیکار اغلب از زنان‌شان انتظار دارند تا مسئولیت‌های خانگی را بر عهده بگیرند که گاهی منجر به دعوا

و حتی خشونت می‌شود. اغلب زنان در مشاغل کم درآمد، اگر می‌توانستند در خانه می‌ماندند و بعضی از آنها به خاطر عدم موفقیت همسرشان در حمایت مالی از آنها، خمشگین و رنجیده بودند. با اینکه بعضی زنان تصدیق کردند که درآمد باعث فراهم شدن سطحی از خودکفایی شده است، و در حالی که تعداد کمتری گفتند که از دور بودن از خانه لذت می‌برند، اکثر ترجیح می‌دادند که با بار دوبرابر درآمد و مراقبت از خانوار مواجه نشوند.

برای تعداد کمی از زنانی که دارای درآمدهای بالاتر و اشکال ایمن‌تر اشتغال بودند، فعالیت اقتصادی به عنوان انتخاب به جای ضرورت و به عنوان منبعی از خودکفایی فردی طرح شده بود. با این حال، این مسئله بدون هزینه‌های اجتماعی و روانی نبود: زنانی که قبل از ازدواج بیرون از خانه کار می‌کردند - مخصوصاً اگر به شهرهای مجاور سفر کرده و درآمد نسبتاً خوبی داشتند - اغلب در معرض شایعه، طعنه، عدم تأیید و تحقیر قرار داشتند که باعث فشار احساسی بیشتری برای‌شان می‌شد و آبروی آنها را تهدید می‌کرد و توانایی‌شان در انتخاب شریک زندگی را به خاطر می‌انداخت.

از جنبه‌ی مثبت، این تحقیق یک تغییر نسلی را آشکار ساخت. بسیاری از زنان مسن‌تری که در مورد باقی ماندن در ازدواج‌های خشونت‌آمیز صحبت می‌کردند، رنج را به عنوان نشانه‌ای از صبر و تقوا مطرح می‌کردند. با این حال زنان جوان‌تر اغلب خشونت را تأیید نمی‌کردند و پیشنهاد می‌کردند که زنان باید از ازدواج‌های سوءاستفاده‌گرانه خارج شوند، چه با بازگشتن

به خانه‌ی پدری‌شان یا بسیار به ندرت‌تر، با تشکیل یک خانوار مستقل. در حالی که طلاق هنوز ناخوشایند است و همچنان بسیاری از زنان فشار برای ماندن در ازدواج‌های خشونت‌آمیز را احساس می‌کنند، ظاهراً زنان بیشتری استراتژی‌هایی برای مقاومت درون شرایط تحمیلی طرح‌ریزی کرده‌اند. قطعاً، دسترسی به درآمد مستقل به زنان کمک می‌کند تا از ازدواج‌های خشونت‌آمیز خارج شوند، حتی اگر تضمین نکند که می‌توانند این کار را عملی کنند.

در مجموع، تحقیق من پیشنهاد می‌دهد که مشارکت اقتصادی زنان، قدرتمند شدن را تضمین نمی‌کند. در حالی که اشتغال بیرونی می‌تواند موقعیت چانه‌زنی زنان را تقویت کند، با هزینه‌هایی نیز همراه است. تعداد بیشتری از زنان در پاکستان به بازار کار وارد می‌شوند اما در زمانی دست به این کار می‌زنند که گزینه‌های اشتغال ایمن و با درآمد خوب کمی در دسترس هستند. برای قدرتمند شدن واقعی زنان، اشتغال باید با تغییرات ساختاری گسترده‌تری همراه باشد: زنان به شغل‌هایی نیاز دارند که درآمد خوب داشته و ایمن باشند، روابط قدرت جنسیت محور درون خانه و اجتماع باید تغییر کند تا مسئولیت‌های خانگی بین مردان نیز تقسیم شود و تحرک فزاینده‌ی زنان و خودکفایی باید به شکل گسترده‌ای مورد قبول واقع شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Nida Kirmani <nida.kirmani@lums.edu.pk>

< طلاق در میان جامعه مه‌اجران

کاوری قورشى، دانشگاه علوم مدیریتى لاهور، پاکستان



یک عروسی پاکستانی در بریتانیا، عروس چشم‌انتظار داماد.
عکاس: کاوری قورشى.

تا مصرف مواد مخدر سنگین هم پیش رفت. برای شش ماه، سوکاینا از صحبت در مورد مشکلات ازدواجش با والدینش خودداری کرد، چون «برای خانواده‌ام مثل رویایی بود که به واقعیت پیوسته باشد، که او در نهایت با یک نفر در فامیل ازدواج کرده و هر دو خوشحال هستند و سه فرزند زیبا دارند و این ایده‌آل است. پس فکر کردم که نمی‌توانم قلب‌شان را بشکنم.» حتی پس از اینکه برای کمک به خانواده‌اش روی آورد، دو سال دیگر زمان برد تا خانه‌ی والدین همسرش در لانکاشر را ترک کند و به لندن برگردد، و پس از آن دو سال دیگر هم زمان برد پیش از که برای طلاق اقدام کند.

سوکایناى (Sukaina) ۳۸ ساله یک لندنی از تبار پاکستانی است. در سن ۱۸ سالگی با پسرعمویش در لانکاشر (Lancashire) ازدواج کرد و تا اواسط دوران بیست سالگی دارای سه فرزند داشت. اما حتی قبل از اینکه سومین فرزندش به دنیا بیاید، ازدواجش به شکل جبران‌ناپذیری به خطا رفت. شوهرش کار کردن به عنوان راننده تاکسی را شروع کرد. با ساعت‌های کاری غیرقابل پیش‌بینی و آزادی جابجایی که مستلزم شغلش است، وی رابطه‌ی پیش از ازدواجش با یک دوست دختر سفید پوست بریتانیایی را از سر گرفت، دوباره شروع به نوشیدن الکل نمود و به گفته‌ی سوکاینا

<<

پاکستانی‌های بریتانیایی مثل سایر اقوام از تبار آسیای جنوبی، تقریباً با ازدواج جهانی و طلاق بسیار کم، برای مدت طولانی به عنوان دژ مستحکم خانواده‌ی سنتی دیده شده‌اند. داستان‌هایی مثل داستان سوکاینا با کلیشه‌های هنجاری در مورد «ارزش‌های خانواده‌ی قوی»، نامرئی و پنهان باقی مانده‌اند. افراد بیرونی اغلب خانواده‌های پاکستانی بریتانیایی را با عناوین مشابهی توصیف می‌کنند. در سال ۲۰۰۷، رهبر محافظه‌کار آن زمان یعنی دیوید کامرون پس گذراندن دو روز با یک خانواده‌ی پاکستانی در بیرمنگام، خانواده‌های آسیایی بریتانیایی را به عنوان «به شکل باورنکردنی قوی و بهم پیوسته» تحسین کرد و گفت «من دریافتم که این بریتانیایی جریان اصلی است که نیاز به یکپارچگی بیشتر با شیوه‌ی زندگی آسیایی بریتانیایی دارد، و نه برعکس».

با استفاده از داده‌های پیمایش چهارم ملی اقلیت‌های قومی که در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ اجرا شده بود، ریچارد برتهود (Richard Berthoud) که یک جامعه‌شناس کمی است، دریافت که نرخ جدایی و طلاق بین بریتانیایی‌های جنوب آسیایی که تا به حال ازدواج کرده‌اند ۴ درصد است، که نرخ کمی کمتر از نیمی از بزرگسالان بریتانیایی سفید پوست (۹ درصد) و کمتر از یک چهارم بزرگسالان وابسته به حوزه‌ی کارائیب سیاه‌پوست (۱۸ درصد) است. برتهود بریتانیایی‌های جنوب آسیایی را به عنوان «قدیمی» و «وفادار به تواریخ و سنت‌های اجتماع‌شان» می‌دید که در برابر روند فردگرایی مقاومت می‌کنند. با این حال، داده‌های پیمایش فصلی نیروی کار انگلیس برای ۲۰۱۰-۱۳ نشان می‌دهد که امروزه تقریباً ۱۰ درصد از مسلمانان پاکستانی و سیک‌های هندی، همچنین حدود ۸ درصد از مسلمانان بنگلادشی، ۷ درصد از مسلمانان هندی و ۶ درصد از هندوهای هندی در بریتانیا از هم جدا شده و طلاق گرفته‌اند، در مقایسه با ۲۰ درصد از بریتانیایی‌های سفید پوست و ۲۷ درصد اهالی سیاه‌پوست حوزه‌ی کارائیب و ۲۳ درصد افراد قومی ترکیبی بزرگسالی که تا به حال در بریتانیا ازدواج کرده‌اند. اگرچه کمتر محتمل است که آسیایی‌های جنوبی نسبت به سایر بزرگسالانی که در بریتانیا زندگی می‌کنند در پیمایش‌های اجتماعی تأیید کنند که ازدواج‌شان از هم پاشیده است، از هم‌پاشیدگی ازدواج در بین مسلمانان پاکستانی و بنگلادشی و سیک‌های هندی به سطوحی نزدیک به میزانی که بیست سال پیش بر جمعیت بریتانیایی‌های سفیدپوست غالب شده بود، افزایش یافته است. یعنی در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ و زمانی که نگرانی‌های آنتونی گیدنز در مورد «جامعه‌ی جداشونده و در حال طلاق» بریتانیا به موضوع بحث گسترده‌ای تبدیل شد.

براساس یک مطالعه‌ی قوم‌نگاری که بین ۲۰۰۵-۷ و ۲۰۱۲-۱۴ در لندن و در شهر انگلیسی ایالتی پیتربورو انجام شد، من مدعی هستم که از هم‌پاشیدگی فزاینده‌ی ازدواج، زندگی خانوادگی را در پاکستانی‌های پراکنده تغییر می‌دهد و با بالا رفتن تعداد مردان و حتی زنانی که نسبت به ازدواج موقت مقاومت می‌کنند، آغاز می‌شود. از ۵۲ مطلقه‌ای که مصاحبه کردم، ۳۰ نفر تا پایان کار میدانی ام ازدواج کردند اما ۲۲ نفر این کار را نکردند و فقط ۶ نفر از ۲۲ نفری که مجرد باقی ماندند، مرد بودند. برای مثال سوکاینا برای سال‌های متعددی پس از فروپاشی ازدواجش مجرد ماند و اصرار کرد که می‌خواهد به همان شکل باقی بماند. سوکاینا چندین سال پس از پایان ازدواجش از افسردگی بالینی رنج می‌برد، اما با حمایت خواهران و برادرانش توانست یک دوره‌ی آموزشی بزرگسال را به اتمام برساند و به عنوان یک دستیار آموزشی واحد شرایط شد و شروع به کار کرد، که مکمل و در نهایت جایگزین اکثر مزایای امنیت اجتماعی بود که وی به آنها تکیه کرده بود. سوکاینا که دیگر عروس خوبی که خانواده‌اش «آرایشش کرده

بودند» تا اینچنین باشد، نبود، نصیحت والدینش در مورد ازدواج مجدد را برای سالیان طولانی نادیده گرفت. وی گفت: «ابتدا از مردها متنفر بودم، واقعا از آنها متنفر بودم، نمی‌توانستم نگاه یا بوی آنها را تحمل کنم.» بعضی از مطلقه‌ها به من گفتند که آنها مجدداً ازدواج کردند تا یک خانواده‌ی دو والدی «مناسب» برای فرزندان‌شان فراهم کنند، اما در مورد سوکاینا مانند بسیاری از موارد دیگر، احتیاط در مورد معرفی یک ناپدری به خانواده‌اش که از قبل غصه‌دار بودند، یک مانع قدرتمند برای ازدواج مجدد بود.

اگر بعضی زنان و مردان اکنون انتخاب می‌کنند تا پس از طلاق در زندگی خارج از ازدواج باشند، برای آنها بی که انتخاب می‌کنند که دوباره ازدواج کنند احتمال بیشتری وجود دارد که خودشان شریک زندگی‌شان را انتخاب کنند. از ۶۷ ازدواج اولیه‌ای که توسط منابع من توصیف شد، ۵۸ مورد به عنوان ازدواج‌های ترتیب داده‌شده طبق رسوم و فقط ۹ مورد ازدواج‌های عاشقانه بودند. در مقابل، از ۴۹ ازدواج مجددی که قبل تر گفتم، فقط ۲۰ مورد به شکل سنتی ترتیب داده شده بودند، ۹ مورد ازدواج‌های عاشقانه‌ی ترتیب داده شده‌ای بودند که این انتخاب توسط زوج مهندسی شده بود، اما به کل جهان به عنوان یک ازدواج ترتیب داده شده نشان داده شده بود و ۲۰ مورد ازدواج‌های عاشقانه‌ای بودند که افراد خودشان ترتیب داده بودند. بنابراین، به نظر محتمل تر می‌رسد که ازدواج‌های مجدد شامل رابطه‌ی عاشقانه و صمیمیت قابل توجه قبل از ازدواج باشند. همچنین در نهایت اعضای دیگر خانواده‌های مطلقه‌ها از این ازدواج‌های مجدد خودمنتخب حمایت کرده‌اند.

تجربیات سوکاینا روندی دیگری را نیز تشریح می‌کند: ازدواج‌های مجدد اغلب از مرزهای نژادی، قومی، طبقه‌ای و دینی می‌گذرد. سوکاینا پس از نزدیک به یک دهه زندگی بدون شریک، عاشق سوخویندر (Sukhwinder)، یک سیک مطلقه از تبار هند شد. سوخویندر قبول کرد که به اسلام بگراید و این زوج در یک مراسم اسلامی کوچک که فقط یکی از خواهران سوکاینا و سه مرد شاهد در آن حضور داشتند، ازدواج کردند. این تغییر به سوی روابط رضایتی ظاهراً به طور ذاتی برای سیاست‌های لیبرال خوشایند است، اما سوکاینا با ناراضی عمیقی عیب‌جویی می‌کرد: سوخویندر هیچ نشانه‌ای از جدی بودن در مورد تغییرش به اسلام نشان نشان نداده و حتی عمامه‌ای که وی را به عنوان سیک مشخص می‌کرد، برنداشته بود. در نتیجه، سوکاینا شجاعتش را پیدا نکرد که در مورد ازدواج دومش به والدینش بگوید و در نظر داشت که «یک روزی بگوید».

من دریافتم که ازدواج‌های دوم خیلی اوقات بی‌ثبات بودند. ۹ تا از ۳۰ مصاحبه‌کننده‌ای که دوباره ازدواج کرده بودند، در ازدواج‌هایی قرار داشتند که از هم پاشیده بود یا به سوی سومین ازدواج می‌رفتند و حتی چند تایی دیگر از ازدواج‌های دوم و سوم در مطالعه‌ام، با تضاد به کابوس تبدیل شده بودند - که به ما یادآوری می‌کند که چقدر کم جامعه‌شناسی طلاق تا به حال بر شریک‌گیری مجدد تمرکز کرده است. ما نه تنها به تحقیق بر روی طلاق، بلکه بر روابط غیررسمی و ازدواج‌های موفق مجدد و نیز تحقیق در مورد اینکه چگونه ازدواج‌های ازدواج در زمینه‌های مهاجرت، فرامیلت‌گرایی و پراکندگی تغییر می‌کند، نیاز داریم، جایی که گرایش به ثابت دیدن فرهنگ «پشت سر گذاشته» بوده است. همانطور که تحقیق من پیشنهاد می‌دهد، این مسئله نه برای گذشته و نه برای زمان حال نبوده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Kaveri Qureshi <kaveri.qureshi@lums.edu.pk>

< اسلام‌هراسی و دستورکار امنیتی بریتانیا

تانیا سعید، دانشگاه علوم مدیریت لاهور، پاکستان

قانون مقابله با تروریسم سال ۲۰۱۵ یک دهه بعد از بمب‌گذاری لندن در ۷ جولای سال ۲۰۰۵ تقدیم شد، هرچند سایر سیاست‌های ضدتروریسم نیز بر نهادهای آموزشی متمرکزند. دانشجویان مسلمان کاملاً به این که «مظنون» پنداشته شوند، عادت کرده‌اند. براساس گزارش دولت بریتانیا با نام راهبرد پیشگیری (۲۰۱۱) نیروهای امنیتی همان زمان نیز برای رصد دانشجویان «در معرض خطر» با نهادهای آموزشی همکاری می‌کردند. چند پرونده انگشت‌شمار از جمله دانش‌آموخته دانشگاه لندن، عمر فاروق عبدالمطلب که تلاش داشت هواپیمایی به مقصد ایالات متحده را هدف قرار دهد؛ یک دانشجوی سابق دیگر، روشونارا چودری که به خونخواهی مردم عراق به یک سیاستمدار بریتانیایی حمله کرد؛ دانشجویان جوانانی که فرار کردند تا به داعش بپیوندند نگرانی‌های بیشتری را درباره هویت مسلمان تحصیل‌کرده برانگیخت. اما قانون جدید نظارت دانشگاه را به الزامی قانونی بدل می‌کند. به جای ارتباط با دانشجویان مسلمان، این سیاست آن‌ها را بیگانه می‌کند و از قضا آنکه فضایی از ناامنی فزاینده خلق می‌کند. در حالیکه مرد مسلمان به عنوان خطری آنی تر محسوب می‌شود، زن مسلمان که در پشت حجاب در عین آشکاری از معرض دید پنهان شده است، میان قربانی یا افراطی بودن در نوسان است.

مطالعه‌ای که بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ انجام شده، روایت خودنگار ۴۰ زن مسلمان دانشجوی و دانش‌آموخته‌ی دانشگاه‌های بریتانیا را کاوید و تجربیاتشان از اسلام‌هراسی و دستورکار امنیتی دولت بریتانیا را سنجید. این مطالعه که در زمانی انجام گرفت که مسلمان بریتانیایی با هویت پاکستانی به شدت در معرض ظن بود، دانشجویان بریتانیایی با پیشینه‌ی پاکستانی و پاکستانی‌های غیرانگلیسی را که در انگلیس تحصیل می‌کردند در بر می‌گرفت. مطالعه همچنین شامل زنانی می‌شد که پوششان تنوعی از «درجات گرایش به مذهب» را نشان می‌داد که از پوشاندن صورت (نقاب)، روسری بر سر (حجاب) همراه با ردایی بلند (جلباب)، تونیک سنتی پاکستانی (کمیز) همراه با شلوار، تا زنان اهل مناسکی را که شناسگان جسمانی [مذهبی] نداشتند، در بر می‌گرفت. مطالعه بر تجربه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویی متمرکز بود که به دلیل ناکامی در مقابله با افراطی‌گری در دانشگاه‌ها نقد می‌شدند. با مددکاران رفاه در دانشگاه، نمایندگان اتحادیه دانشجویی و رؤسای انجمن‌های اسلامی دانشجویی نیز مصاحبه شد.

تجربیات زنان براساس پوشش جسمانی‌شان متفاوت بود. جای تعجب نیست که نقاب توجه‌ها را به خود جلب می‌کرد: زنان جوان توصیف می‌کردند که بر سرشان فریاد کشیده می‌شد یا به آنها افراطی و «همسر اسامه بن لادن» گفته می‌شد؛ آن هم همزمان با تبدیل چادر به نشانه جسمانی دین و هویت بیگانه. پاسخگویان توصیف می‌کردند که هدف ناسازهای افراطی‌ای بودند که خود گوینده را بیش از هدف دشنام، آشکار می‌کرد؛



تصویر ساز: آریو

نهادهای آموزشی بریتانیا به شکلی روزافزون به سوی دستورکار امنیتی دولت سوق پیدا می‌کنند. نهادهای آموزشی، ذیل قانون امنیت و مقابله با تروریسم سال ۲۰۱۵، «وظیفه قانونی» دارند تا دانشجویانی را که «در معرض خطر» افراطی شدن تلقی می‌شوند، گزارش دهند. تعریف نشانه‌ها و علائم این «افراطی شدن» دشوار است؛ آنچه روشن است این است که بسیار محتمل است دانشجوی «آسیب‌پذیر» مسلمان باشد. دردسرها تر این که افکار افراطی غیرخوشونت‌آمیز نیز در صورتیکه تلقی این باشد که با «ارزش‌های بریتانیایی» در تضاد است، ممکن است فرد را در معرض ظن قرار دهد. در اثر این کار، این افکار به جای آنکه مورد بحث یا چالش قرار گیرند، در داخل دانشگاه و ادار به سکوت شوند.

روبرو می‌شوند.

اگرچه درجه مذهبی بودن سطوح ظن و تبعیضی که فرد در زندگی روزمره با آن مواجهه می‌شود را شکل می‌دهد، این مطالعه همچنین نشان داد که دانشجویان جوان به طور فعال تلاش می‌کنند تا آگاهی را برای مقابله با عقاید قالبی افزایش دهند. گروهی از دانشجویان مسلمان تلاش می‌کنند تا از راه «هفته آگاهی اسلامی» یا صرفاً با به چالش کشیدن ایده‌های از پیش پذیرفته شده درباره اسلام، نگرش‌ها را تغییر دهند. در حالیکه برخی از دانشجویان باراتبات «عادی بودن» یا بی‌گناهی را رد می‌کنند، نمی‌توان تلاش‌های دانشجویان مسلمان و غیرمسلمان برای مقاومت در برابر دستورکار امنیتی رو به گسترش را نادیده گرفت.

بسیاری از دانشگاه‌ها از «وظیفه مراقبت» در قبال دانشجویان، یعنی به طور مشخص وظیفه‌شان در تضمین «آزادی بیان» و «وظیفه قانونی» برای اطلاع‌دادن درخصوص هر دانشجویی که در معرض خطر تلقی می‌شود، آگاه بودند. هرچند، این «وظیفه مراقبت» بارها نقض شد؛ به طور مثال در ماجرای محمد عمر فاروق، دانشجوی دانشگاه استنفوردشایر که توسط پرسنل دانشگاه به دلیل خواندن متنی درباره مطالعات تروریسم معرفی شده بود؛ رضوان صابر که به دلیل دائلودیک کتابچه راهنمای القاعده برای کاری پژوهشی معرفی شد (سندی که در همان زمان هم در کتابفروشی‌ها در دسترس بود)؛ و بسیاری از بچه مدرسه‌ای‌ها که به اشتباه به مقامات معرفی شدند. همانگونه که پذیرش راهبرد پیاده‌سازی «وظیفه قانونی» دانشگاه تحت عنوان CTSA در سال ۲۰۱۵ توسط شورای مالی آموزش عالی انگلستان نشان داد، دانشگاه‌ها همچنان به دستورکار امنیتی دولت کشیده می‌شوند. دانشجویان مسلمانی که برای این مطالعه با آنان مصاحبه شد تمایلشان را برای صحبت با پرسنل امنیتی ابراز کردند، مشروط بر آنکه به طور دائم مورد ظن نباشند. آنان می‌پذیرند که گرچه اکثر مسلمانان جوان بریتانیایی گروه‌هایی همچون داعش را رد می‌کنند، غلبه بر این مشکل همچنان مهم است. قطعاً بیشتر پاسخگویان مایل بودند که این چالش را درون دانشگاه بپذیرند. هرچند دانشگاه با مظنون دیدن همه دانشجویان مسلمان، از راه تقویت فرهنگی از ناامنی که دیدگاه‌های مناقشه‌برانگیز را بدون به چالش کشیدن طرد می‌کند، فضایی را خلق می‌کند که در آن دانشجویان مسلمان در برابر اسلام‌هراسی و تبعیض آسیب‌پذیر می‌شوند. بنابراین دانشگاه‌ها در معرض خطر ناکامی در «وظیفه مراقبت»‌شان از دانشجویان مسلمان هستند و در خطر تبدیل شدن به چرخ دنده دیگری در دستگاه امنیتی دولت‌اند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Tania Saeed <tania.saeed@lums.edu.pk>

به‌ویژه زمانی که از واژه «لژیبن» به‌عنوان توهین برای ارجاع به مسلمان نقاب‌پوش - یا باحجاب - استفاده می‌شد. این واژه که در مقام توهین استفاده می‌شد، مبنای دگرجنس‌گراهنجارانه اسلام‌هراسی را نشان می‌دهد که زن مسلمان که تفکیک را پیشه می‌کنند، بیش از پیش غیرعادی جلوه می‌کند. در مقابل، زنان مسلمانی که شناسگان مذهبی آشکاری به تن نمی‌کنند احساس می‌کردند برای نگاه خیره غیرمسلمان هرگز «به‌اندازه کافی مسلمان» نبوده‌اند و احساس می‌کردند باید باورشان را توجیه کنند. هرچند، پوشش پاکستانی، عقاید قالبی درخصوص زن پاکستانی بی‌سواد از نظر فرهنگی سرکوب‌شده را برمی‌انگیزد، قربانی فرهنگی بدوی که از قتل ناموسی و ازدواج اجباری حمایت می‌کند.

دانشجویان در داخل و خارج دانشگاه با این تجربیات دست و پنجه نرم می‌کردند اما مشخصاً اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان هدف قرار داشتند. اعضای زن و مرد انجمن‌های اسلامی دانشجویان معمولاً باید از خود دفاع می‌کردند؛ نه تنها در مقابل مسئولان دانشگاه که به برنامه‌های دانشجویی و سخنرانان مشکوک بودند، بلکه در مقابل مسلمانانی که خود را «میان‌رو» می‌خواندند. پاسخگویان توصیف می‌کردند که چگونه مسلمانان «میان‌رو» اغلب از برنامه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویی دوری می‌کردند از ترس آنکه از مجرای همکاری برچسب افراطی بخورند، حال آنکه اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویی که تروریست خوانده می‌شدند بیان می‌کنند که ظن دارند توسط نهادهای اطلاعاتی یا جاسوس‌های نفوذی رصد می‌شدند. بسیاری از پاسخگویان همچنین توصیف کردند که چگونه ترس اینکه برچسب افراطی‌گری بخورند آنها را به خودسانسوری کشاند و برخی از دانشجویان از ترس افراطی تلقی شدن از کارزارهای سیاسی دوری جستند.

شبکه مسلمانان پاکستانی شکلی دیگر از آسیب‌پذیری را نیز آشکار کرد که مسلمان پاکستانی «بیش از حد امنیتی» شد؛ در زمانی که به دلیل «جنگ با ترور» در خاک پاکستان، به هویت پاکستانی با شکی بیشتر نگرسته می‌شد. ممکن است بعضی از دانشجویان از رویدادهای سیاسی مرتبط با پاکستان اجتناب کنند و همچنان در رویدادهای مرتبط با بهار عربی یا فلسطین شرکت کنند؛ دیگران توصیف می‌کنند که به‌ویژه پس از ۷ جولای ۲۰۰۵ درباره ملیت‌شان دروغ می‌گویند.

این یافته‌ها آشکار کرد که اجتماعات مختلف مسلمان ممکن است گفتمان امنیتی را، نه صرفاً براساس مذهبی بودنشان که براساس هویت‌های ملی و قومی، متفاوت از یکدیگر تجربه کنند. دستور منع مسلمانان رئیس‌جمهور ایالات متحده دائلود ترامپ در سال ۲۰۱۷ درخصوص برخی کشورهای خاص مسلمان، همچون تمرکز دستورکار مقابله با تروریسم جهانی بر روی سوریه و مناطق مجاورش، شاهدی است بر پاسخ‌های متفاوتی که هویت‌های متفاوت مسلمان در زمینه‌ی در حال تغییر اجتماعی سیاسی

< سیاست زیرساخت

آمن جعفر، دانشگاه علوم مدیریتی لاهور، پاکستان

جویندگان پسماند در جستجوی بازیافتی‌ها می‌گردند
پیش از آنکه کامیون‌های حمل پسماند اوزپک زباله را از
این سطل‌های زباله جمع‌آوری کنند.
عکاس: خرم صدیقی



کشوری با خدمات اجتماعی در حال فروپاشی که نظام آموزشی و بهداشت به شکل مداوم در رده‌بندی بدترین‌ها در جهان‌اند، چنین اولویت‌های هزینه‌کرد نامتوازی، نیازهای واقعی شهروندان را نادیده می‌گیرد. حتی درخصوص زیرساخت، پروژه‌هایی همچون دهلیز اقتصادی چین پاکستان به شکل گسترده بر نیازهای زیرساختی شرکت‌های بزرگ تمرکز می‌کنند و بخش‌های به اصطلاح غیررسمی را نادیده می‌گیرند و حتی به آن آسیب می‌رسانند؛ یعنی بخشی که بیشتر فقرای پاکستان در آن شاغلند و بنابراین نابرابری اقتصادی پاکستان را که در حال حاضر نیز بسیار چشمگیر است، وخیم‌تری می‌کنند.

به طور مثال طرح مدیریت پسماند جامد لاهور را در نظر بگیرید. در سال ۲۰۱۰ دولت پنجاب جمع‌آوری، انتقال و دفع پسماند لاهور را خصوصی کرد و شرکت مدیریت پسماند لاهور را به عنوان شرکتی عمومی تأسیس کرد. این شرکت متعاقباً عملیات را به دو شرکت چندملیتی ترکی، اوزپک و البایراک، برون‌سپاری کرد و تقریباً به ازای هر تن زباله تلنبارشده در محل‌های رهاسازی شرکت مدیریت پسماند لاهور ۲۰ دلار آمریکا پرداخت می‌کرد. ساخت دنباله‌دار جاده‌های جدید و توسعه و بازسازی جاده‌های قدیمی به شدت به عملیات اوزپک و البایراک نفع رساند چرا که شبکه جاده‌ای نوسازی شده اجازه می‌دهد ناوگان کامیون‌های حمل زباله و دیگر ماشین‌آلاتشان کارآمدتر عمل کنند.

یکی از مراکز عملیاتی اوزپک نزدیک جاده کمربندی لاهور قرار گرفته است؛ جاده‌ای که به تازگی با ۶ خط بزرگراه ساخته شده است. زباله‌ها از تعدادی از مناطق جمع‌آوری می‌شوند و با ناوگان کامیون‌های حمل زباله

از آخرین دهه قرن بیستم، اقتصاد پاکستان با خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی یعنی نظم اقتصادی نئولیبرالی متحول شد که در طول دولت‌های مختلف از احزاب سیاسی مختلف و همچنین یک دیکتاتوری نظامی پایدار مانده است. با این حال علی‌رغم اجماع فراگیر میان نخبگان سیاسی، دولت فعلی مسلم لیگ-نواز پاکستان با تمرکز اساسی روی زیرساخت‌ها، از دیگر نظام‌ها متمایز می‌شود. از دهه ۱۹۹۰، دولت مسلم لیگ-نواز پاکستان سیاست اقتصادی و راهبرد سیاسی‌شان را حول زیرساخت‌های «درحال توسعه» بنا کرده‌اند؛ از جمله، اخیراً، دولت با بازارگرایی بر دهلیز اقتصادی چین پاکستان (CPEC) به عنوان یک «تأثیرگذار اساسی» تأکید کرد که می‌تواند به شکلی قابل توجه بخت‌های اقتصادی پاکستان را بالا برد.

دولت پاکستان وعده می‌دهد که این پروژه‌های انرژی، راه‌آهن و راه جدید که عمدتاً با قرض‌هایی که از دولت چین گرفته شده و اغلب توسط شرکت‌های چینی ساخته شده، سرمایه‌های خصوصی داخلی و خارجی را به همراه خواهد داشت و فرصت‌های اقتصادی و شغل‌هایی جدید برای پاکستانی‌ها ایجاد خواهد کرد.

اما این راهبرد اقتصادی براساس این پیش‌فرض است که هزینه‌کردن در زیرساخت‌های بزرگ مقیاس به تنهایی فعالیت اقتصادی را رونق می‌بخشد؛ آن هم علی‌رغم شواهد شکننده از تجربیات گذشته از جمله استفاده محدود از آزادراه لاهور-اسلام‌آباد، که در دولت پیشین مسلم لیگ-نواز پاکستان در دهه ۱۹۹۰ ساخته شده بود.

شواهد فزاینده از گوشه و کنار جهان تأیید می‌کند که پروژه‌های زیرساختی بزرگ ابتدائاً به سرمایه‌گذاران خارجی و شرکت‌های بزرگ سود می‌رساند. در



یک سکونتگاه جویندگان پسماند که در آن زباله‌هایی را نظم می‌دهند که در شهر جمع‌آوری کرده‌اند. عکاس: خرم صدیقی

تحول زیرساخت جاده‌ای لاهور، با افزودن بدبختی بیشتر به این شرایط زندگی پرمخاطره، مستقیم و غیرمستقیم درآمد ناچیز جویندگان پسماند را به چالش کشیده است. به‌طور مثال جاده کمربندی لاهور، به‌شکل معکوس از طرق مختلف جویندگان پسماند را متأثر کرده است. نخست، وسیله نقلیه غالب آنها - ارابه‌هایی که با خر حمل می‌شوند یا دوچرخه - اجازه حضور در جاده کمربندی لاهور را ندارند و این جویندگان پسماند را وامی‌دارد تا از جاده‌های جانبی به‌شدت متراکم بگذرند. دوم آنکه کار جویندگان پسماند ایجاب می‌کند که مکرراً از جاده کمربندی لاهور عبور کنند که مجبورشان می‌کند یا به‌خاطر دوری چند کیلومتری خروجی‌ها، از مسافت‌های طولانی گذر کنند و یا خطر با پای پیاده عبورکردن از محل‌های تعیین‌نشده را آن‌هم در جاده‌هایی با گذر بسیار سریع ماشین‌ها بپذیرند. بنابراین، به‌جای تسهیل کار جویندگان پسماند، بزرگراه جدید به مانع و باری مضاعف بدل شده است.

به‌شکل غیرمستقیم، جاده‌ی کمربندی لاهور همچنین به شرکت‌های پسماند سود می‌رساند که نفعشان غالباً در تضاد با جویندگان پسماند است. در برخی محله‌ها، خانوارها پرداخت پول به جویندگان پسماند را که زباله‌هایشان را برمی‌داشتند، متوقف کرده‌اند چرا که اکنون شرکت‌های پسماند زباله‌ها را از سرخیابان جمع می‌کنند. افزون بر این، روش جمع‌آوری شرکت‌های پسماند زباله را کمتر در دسترس جویندگان قرار می‌دهد چرا که زمانی را که آنان برای بررسی زباله در اختیار دارند کاهش می‌دهد. شرکت‌ها کار بازیافت جویندگان را مانع دست‌وپاگیری تلقی می‌کنند که عملیاتشان را کند می‌کند.

بنابراین، توسعه زیرساختی در جاده‌های لاهور به شرکت‌های پسماند کمک کرده است که سودی تضمین‌شده و روبه‌افزایش کسب کنند حال آنکه جویندگان پسماند با چالش‌های اقتصادی جدیدی روبرو می‌شوند. درحالی‌که مدیریت پسماند کارآمد در شهری بزرگ و رو به گسترش همچون لاهور نیازمند کامیون‌های حمل زباله و فناوری‌های مرتبط است، خصوصی‌سازی این بخش بی‌توجه به زندگی شهروندان فقیر و حاشیه‌نشین انجام گرفته است و بر مصائب آنان افزوده است.

مدیریت پسماند جامد تنها یکی از صنایع بسیاری است که در آن زیرساخت‌های عمومی جدید نابرابری‌ها را در پاکستان وخیم‌تر کرده است: گروه‌های از نظر اقتصادی در حاشیه‌مانده هیچ نقشی در برنامه‌ریزی و طراحی ندارند. علی‌رغم این، دلیلی برای خوشبینی وجود دارد: برخی اجتماعات کم‌درآمد این زیرساخت‌ها را به‌سنتون مرکزی شهروندی بدل کرده‌اند. پژوهش ما نشان می‌دهد که تعدادی از این تحرکات از اعتراضات و دیگر راهبردهای سیاسی برای درخواست موفقیت‌آمیز بهبود زیرساخت‌ها در مناطق کم‌درآمد استفاده کرده‌اند. بنابراین همکاری‌های طولانی‌مدتی که منابع عمومی پاکستان را از طریق پروژه‌های زیرساختی به‌منافع شرکت‌ها پیوند می‌زد، با چالش‌های سیاسی جدیدی از سوی شهروندان روبرو خواهند شد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Amen Jaffer <amen.jaffer@lums.edu.pk>

به مرکز اوزپک منتقل می‌شوند، کامیون‌هایی که بیشترشان کامیون‌های وارداتی تمام‌ظرفیت حمل زباله‌اند که با فناوری بالابردن و فشرده‌سازی زباله سنخیت دارند. (برای خطوط باریک‌تر، شرکت از ون‌های کوچک‌تر محلی حمل زباله استفاده می‌کند که با فناوری ویژه مجهز شده‌اند.) هنگامی که زباله به مجموعه اوزپک آورده می‌شوند، لودرهای مکانیکی آن را به کامیون‌های بزرگ زباله‌دان می‌فرستند تا آن را به محل رهاسازی که مالکیتش با شرکت مدیریت پسماند لاهور است منتقل کنند؛ که آن هم به‌شکل مناسبی در جاده کمربندی قرار دارد. بنابراین آشکار است که جاده کمربندی لاهور یک بخش مرکزی این عملیات است که صرفه جویی عظیمی در سوخت، وقت و نیروی کار اوزپک به همراه داشته است.

عملیات از نظر فنی پیچیده اوزپک در تضاد با جمع‌آوری‌کنندگان غیررسمی زباله و جویندگان پسماند است که پسماند و بازیافتی‌ها را از گوشه‌وکنار شهر جمع می‌کنند و آن را با پای پیاده، ارابه‌هایی که با خر حمل می‌شوند یا دوچرخه و موتورسیکلت منتقل می‌کنند. بعضی از آنها زباله را از در خانه‌ها با دستمزد ماهانه اندکی جمع می‌کنند درحالی‌که دیگران در سطل‌های زباله کنار جاده و زباله‌دان‌ها می‌گردند و به دنبال اشیاء بازیافتی هستند. قابل توجه آنکه، درحالی‌که اوزپک به جویندگان پسماند اجازه نمی‌دهد وارد محوطه تأسیساتش شود، بیشتر مراکز زباله و محوطه‌های رهاسازی زباله دولتی به‌روی جویندگان پسماند باز است، یعنی کسانی که کار ناخوشایند جداسازی و نظم‌دادن اشیاء بازیافتی - بطری، کاغذ، مقوا، پلاستیک و فلز - از زباله را انجام می‌دهند. در مرحله بعد، این بازیافتی‌ها به تجار خرد بازیافت فروخته می‌شود که آن را بار دیگر نظم می‌دهند پیش از آنکه آنها را به واحدهای صنعتی کوچکی بفروشند که آن‌ها را به مواد قابل استفاده بدل می‌کنند.

هرچند، گرچه جویندگان پسماند ستون اصلی صنعت بازیافت هستند که کار بسیار مهمی را در شرایطی بسیار خطرناک و غیرقابل تحمل انجام می‌دهند، در پایینترین سطح این اقتصاد قرار دارند و درآمدهایی بسیار کم و غیرقابل پیشبینی کسب می‌کنند و از داغ‌ننگ اجتماعی و تبعیض پیوسته به شغلشان رنج می‌برند. عجیب نیست که بیشتر این افراد در سلسله‌مراتب اجتماعی لاهور به پایین‌ترین گروه‌ها تعلق دارند.

< چشم‌انداز اخلاقی زیگموند باومن

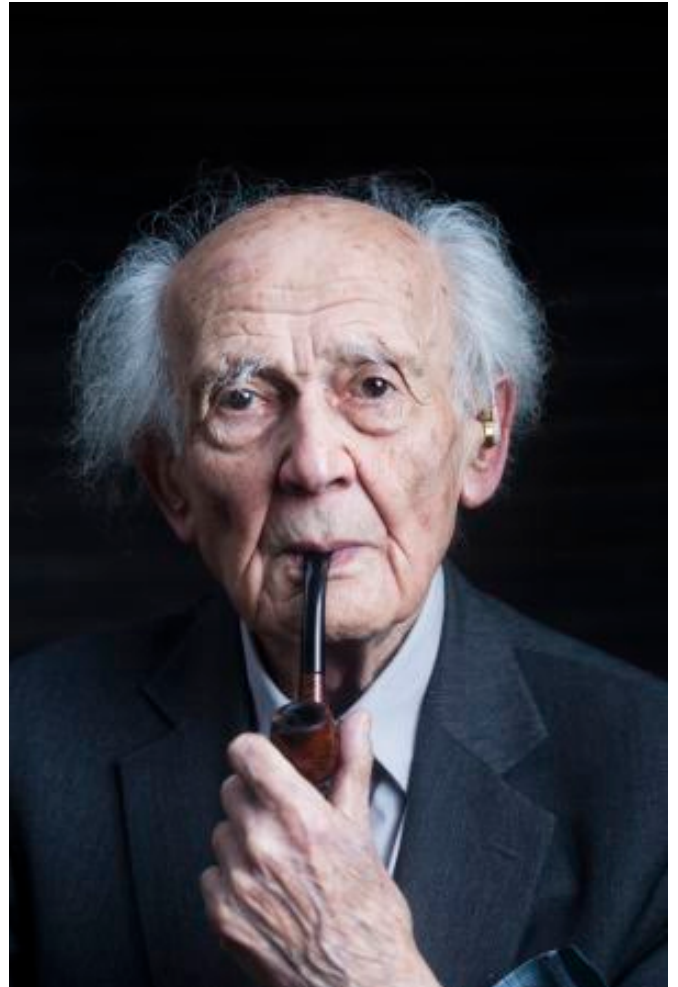
زیگموند باومن، جامعه‌شناس لهستانی در سن ۹۱ سالگی درگذشت، او دوران حرفه‌ای جالب‌توجه خود را به عنوان یکی از جامعه‌شناسان برجسته دنیای معاصر به پایان رساند. خلاصه کردن زندگی و آثار چنین چهره مهمی کار دشواری است اما همان‌طور که کیت تستر تعبیر کرده، کاملاً درست است که «دیگر هرگز امثال زیگموند باومن را نمی‌توان در دانشگاه پیدا کرد. او فردی یکتا از نسل روشنفکران اروپای مرکزی و شرقی است که به معنای واقعی در دل فجایع قرن بیستم زندگی می‌کردند. او چیزی را تجربه کرد که دیگران صرفاً درباره‌اش نوشته‌اند».

باومن که در سال ۱۹۲۵ در خانواده‌ای یهودی در پوزنان لهستان متولد شد، در سال ۱۹۳۹ برای فرار از ارتش نازی‌های مهاجم، مجبور به فرار به اتحاد جماهیر شوروی شدند. وی چهار سال بعد به ارتش لهستان در شوروی پیوست و در جبهه شرقی به مبارزه پرداخت. وی علی‌رغم مجروح شدنش دوباره به جنگ برگشت تا در سال ۱۹۴۵ به نبرد برلین پیوندد.

باومن در لهستان پس از جنگ به پیشرفتی سریع دست یافت و کاپیتان ارتش و افسری سیاسی شد. در این مرحله کاملاً به نظر می‌رسید کمونیستی آرمان‌گرا باشد، اما در اوایل دهه ۱۹۵۰، یعنی زمانی که در روند یک پاکسازی ضدیهودی از نیروهای مسلح برداشته شد، ایمانش به حزب به شدت خدشه‌دار شد. او به سرعت به شغلی دانشگاهی روی آورد و در سال ۱۹۵۴ در دانشگاه ورشو در رشته علوم اجتماعی مدرس دانشگاه شد. وی موقعیت حرفه‌ای موفق‌تری در جامعه‌شناسی پیدا کرد و در طیف گسترده‌ای از موضوعات مطلب منتشر کرد؛ تا این‌که در اواسط دهه ۱۹۶۰ کرسی جامعه‌شناسی عمومی دانشگاه ورشو را تصرف کرد.

به هر تقدیر، به خصوص پس از آن‌که باومن قطعاتی از جمله مقاله‌ای درباره محدودیت‌های برنامه‌ریزی تولید کرد که ظاهراً در آن نسبت به جوانب گوناگون جوامع سوسیالیسم دولتی بدبین بود. به نظر می‌رسد در آن زمان مقامات، او را به چشم مارکسیستی تجدیدنظرطلب می‌دیدند. موضع او چندان بی‌خطر نبود و به همین دلیل در پاکسازی ضدیهودی دیگری در سال ۱۹۶۸ به همراه پنج تن دیگر از اساتید دانشگاه ورشو، اخراج شد. وی پس از تصدی یک مجموعه مناصب دانشگاهی در اسرائیل و استرالیا و کانادا، نهایتاً در بریتانیا مستقر شد. وی از ۱۹۷۱ تا زمان بازنشستگی، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه لیدز بود.

باومن به محض آن‌که در لیدز جا افتاد، به سرعت خود را به عنوان چهره آشنای جامعه‌شناسی بریتانیا به اثبات رساند. دانش او به چندین زبان گوناگون اروپایی و همچنین درک او از نظریات فلسفی و جامعه‌شناختی بدان معنا بود که او آمادگی کاملاً خوبی برای کمک به انفجار علایق در نظریه قاره داشت. باومن در دهه ۱۹۸۰ در کاوش درباره چیزی که بعدها «پست‌مدرنیته» نامیده شد، چهره‌ای کلیدی به حساب می‌آمد. باوجود این، باومن خیلی زود به خطرات محصور ماندن در چیزی پی برد که بعدها به عنوان یک چارچوب فکری غیرسیاسی و حتی ارتجاعی بنیان نهاده شد.



زیگموند باومن

روایت‌های متعارف جامعه‌شناختی از اخلاق - که وحشتی عمیق از قرن بیستم آن را برانگیخته بود - به درگیری فکری پایدار او با کارهای امانوئل لویناس فیلسوف و تئولوگ منجر گردید. این پروژه باومن را تشویق کرد که چیزی را توسعه بخشد که می‌توان آن را نوعی پدیدارشناسی اخلاق نامید، که طبق آن منابع عمل اخلاقی، برای آن چیزی که انسان باید باشد، بنیادین و تاسیس‌کننده دانسته می‌شود و برای فرآیندهای جامعه‌پذیری، پیشینی.

کار باومن در باب اخلاق عمیقاً بحث‌برانگیز است و اغلب برای جامعه‌شناسان چالش‌برانگیز بوده است. اما تمرکز جامعه‌شناختی (نه فلسفی) باومن بر روی قدرت مخرب نهادها و تمایل آنها برای محدود کردن و تحلیل بردن ظرفیت اخلاقی عاملان انسانی هم درخشان و هم ضروری است. جامعه‌شناسانی که امیدوارند این رشته به چیزی بیشتر از علم اجرایی صرف تبدیل شود، همچنان کارهای او را خواهند خواند. ■

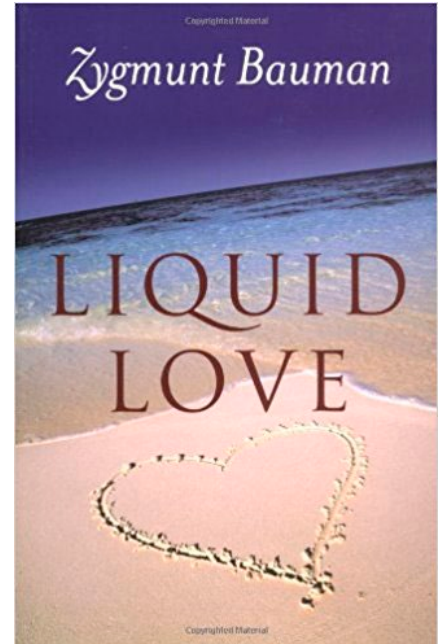
پیتر مک‌میلور، دانشگاه منچستر انگلستان

او برای آن که در این لحظات آستانه‌ای نگرش انتقادی خود را به نظم اجتماعی در حال ظهور حفظ کند، تصویری اکتشافی از «امر مدرن سیال» را سرو سامان بخشید. باومن در سال ۲۰۰۰ با مدرنیته سیال آغاز کرد و به بررسی تأثیرات بازاری شدن و فردی شدن پرداخت که مشخصه پروژه‌های وسیع نئولیبرالی است؛ او همواره به درد و آسیبی که این فرایند بر بسیاری از افراد تحمیل کرده است، حساس بود.

تمرکز اصلی همه کارهای متاخر باومن ویژگی خود مدرنیته بود. کتاب محوری‌ای که این تحلیل را برجسته می‌کند، مطالعه‌اش بر روی مدرنیته و هولوکاست (۱۹۸۹) است که برنده جوایزی هم شد؛ کاری پیشگامانه در جامعه‌شناسی که برای آن جایزه آملفی را به او اهدا کردند. این کتاب بر ظرفیتی عظیم برای نیروهای شری متمرکز است که در درون پروژه مدرنیستی و در خلال ظرفیت سازمانی «عقلانی شده» رها شده در جوامع مدرن نهفته است. او از آن به بعد همه کارهایش بار اخلاقی آشکاری داشت.

باومن پس از انتشار/خلاقیات پست مدرن در سال ۱۹۹۳، در افزایش اهمیت جامعه‌شناسی اخلاق تأثیر گذاشت. تردید عمیقش نسبت به

< زیگموند باومن، آرمان شهرگرایی شکاک



زندگی‌نامه زیگموند باومن را می‌تواند به راحتی در قالب روایت غالب قرن بیستمی از روشنفکران لهستانی در آورد. این نسل پس از تجربه تروماتیک جنگ و پس از آن‌که مجذوب پروژه‌های کمونیستی شد، پیش از آن‌که به طبیعت تغییرناپذیر و توتالیتار سوسیالیسم واقعاً موجود پی ببرند، تاحدی درگیر تلاش‌هایی برای بازسازی آن شدند. بعدها همان روشنفکران در سال ۱۹۸۹ باید در سرنگونی حکومت کمونیستی دخیل می‌شدند. نهایتاً با در نظر گرفتن نقش آموزش مردم درباره نحوه استفاده از هدیه پرزحمت آزادی بود که از پیروزی بهره‌مند شدند.

خوشبختانه قبابی این داستان و خط سیر نهفته در آن چندان به تن زیگموند باومن اندازه نیست. با وجود این‌که او به تاریخ توجه زیادی داشت، هرگز دنباله‌روی جریان‌های اصلی آن نبود. همزمان که به بسترهای تاریخی در حال تغییر حساسیت داشت، توانست نظر خاص خودش را حفظ کند.

رویکرد او را می‌توان آرمان شهرگرایی شکاک دانست: باومن با تجزیه و تحلیل نظم اجتماعی، همواره آن دسته از عناصر اوتوپیا را که در خدمت حفظ ساختارهای سلطه است، فاش کرد اما در

عین حال برای تقویت نقد و دفاع از تغییرات اجتماعی به اوتوپیا نیز توجه داشت. ریشه‌های این دیدگاه در ژرفنای تجربه باومن از لهستان پس از جنگ می‌رسد و در کارهای بعدی‌اش نیز پرتوافکند.

< استالینیسیم، تجربه‌ای ناهمگن

روایت غالب از تعهد روشنفکران پس از جنگ به استالینیسیم را دست‌کم در لهستان می‌توان در زمان ذهن/سیر نوشته چسلاو میلوش یافت؛ کسی که بعدها برنده جایزه نوبل ادبیات شد. این کتاب قشر تحصیل‌کرده لهستان را محروم از دین و تبه شده با نیهیلیسم تصویر می‌کند. کمونیسم با ارائه توضیحی جامع از جهان و بخشیدن حدی از امید به روشنفکران برای بازسازی آن [کمونیسم] این خلاء را پر کرد. مارکسیسم به قدری پیچیده بود که ذهن مردان پاکسازی شده را اغوا کند و به قدرت سیاسی و مردم، حسی از نزدیکی ایجاد کند. میلوش تعهد به کمونیسم و شیوه‌های استالینیستی را با اصطلاحاتی شبه‌مذهبی توصیف می‌کند، بنابراین به شرح غیرت و تعصب روشنفکران جوان و سرمایه‌گذاری آنها روی وعده نظام جدید می‌پردازد.

این داستان شاید تا حدی با تجربه نخبگان جدید فرهنگی که عمیقاً درگیر استالینیسیم بودند مطابقت داشته باشد، اما قطعاً نمی‌توان آن را برای فهم همه مسیرهایی به کار بست که به استالینیسیم یا راه‌های متنوع تجربه آن منجر شدند. این موضوع برای ما خصوصاً از جهت ربطش به ژولین هوشفلد مهم است؛ چهره‌ای که بیشترین اهمیت را برای زیگموند باومن جوان و همه حلقه جامعه‌شناسان مارکسیست در دانشگاه ورشو، از جمله جرسی ویاتر، ماربا هیرزویچ، ولودزیمیرز و سولوفسکی و الکساندرا ژاسینسکا کانیادا داشت.

هوشفلد در اوایل دهه ۱۹۵۰ خواهان حذف رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه به عنوان علمی بورژوازی شد؛ چیزی که در کشوری سوسیالیستی نباید آن را تحمل کرد. هوشفلد لزوماً با توصیفات میلوش هم‌داستان نبود؛ او دانشمند پیش از

جنگ و فعال حزب سوسیالیست لهستان بود که امید داشت شاید پس از جنگ این امکان وجود داشته باشد که احزاب مستقل سوسیالیست را تحت حکومتی کمونیستی اداره کند. زمانی که روشن شد استالین برای حذف همه احزاب که از مسکو مستقل مانده‌اند برنامه‌ریزی کرده است، هوشفلد خواست تا حزب سوسیالیست لهستان با حزب کمونیستی کارگران لهستان به هم بپیوندند؛ چیزی که سرانجام در سال ۱۹۴۸ با تأسیس حزب کارگران متحد لهستان اتفاق افتاد. به هر تقدیر، تعهد هوشفلد به استالینیسیم نه از تعصب ایدئولوژیکش که از انتخاب استراتژیکش برای مواجهه با کاهش فضای سیاسی مانور سرچشمه می‌گرفت. وی علی‌رغم این‌که عضوی از پارلمان بود که به سرعت به حاشیه رانده شد، اما همچنان به عنوان بخشی از فعالیت علمی‌اش، به خصوص پس از پایان استالینیسیم در ۱۹۵۶، به انتقاد از نظام پرداخت. هوشفلد تجزیه و تحلیل سازوکار از خودبیگانگی تحت سوسیالیسم را خواستار شد و به دنبال آن بود که پارلمان، به منزله مکمل اصل مرکزگرایی دموکراتیک مدنظر قرار گیرد؛ او تنها مجله دانشگاهی سوسیالیستی را که به سیاست اختصاص داشت، با عنوان *مطالعات سیاسی/اجتماعی* ایجاد کرد.

تجربیات استاد باومن بر فهم او از واقعیت سوسیالیسم واقعی تأثیراتی داشت. باوجود این‌که باومن در جنگ سرد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم، به طریق واضحی طرف سوسیالیسم را می‌گرفت، نوشته‌ها و نگرشش بیان‌کننده برخی قید و شرط‌ها است. باومن با دنبال کردن مسیری که هوشفلد تعیین کرده بود، با دو جبهه در مبارزه است. به عنوان جامعه‌شناسی سوسیالیست، سرمایه‌داری را نقد می‌کند و همچنین به تجسم سوسیالیسم نیز رضایت نمی‌دهد؛ او به نواقص سوسیالیسم اشاره می‌کند، بدون آن‌که این نواقص را به تداوم ابزارها و عادات قدیمی سرمایه‌داری تقلیل دهد.

◀ نقد سوسیالیستی سوسیالیسم

در کتاب‌هایی که باومن قبل از ۱۹۶۸ تألیف کرد، هم به سرمایه‌داری و هم به سوسیالیسم همچون جوامعی صنعتی پرداخته است. این بدان معناست که تولید در مقیاس انبوه و توسعه طبقه کارگر و سازمان‌های بزرگ بوروکراتیک از ویژگی‌های هردو آنها است. بنابراین جوامع سوسیالیستی را نمی‌توان سراسر جدا از آگاهی از جوامع سرمایه‌داری درک کرد.

ویژگی آثار باومن از این دوره، تلاش وی برای جذب انتقادی میراث جامعه‌شناسی غرب به فرهنگ لهستان بود تا بدین ترتیب برای تحلیل جامعه سوسیالیستی، چارچوب نظری ایجاد کند. البته چنین جامعه‌ای با سرمایه‌داری از منظر سازمان مالکیت و سازوکار استقرار سلسله مراتب و ایده نوسازی که در نظام سرمایه‌داری تحت امر سرمایه‌داران است و نه تحت هدایت برنامه‌ریز مرکزی سوسیالیست، فرق می‌کند. به هر تقدیر، ما در هر دو سوی این پرده آهنین انحطاط قدرت، بیگانگی از کار و زوال پیوندهای بین زندگی‌نامه فردی و زندگی جمعی را تجربه کرده‌ایم. بنابراین باومن در کتاب محبوب خود با عنوان *جامعه‌شناسی زندگی روزمره* که در سال ۱۹۶۴ منتشر شد (و بعدها پایه اثر تفکر جامعه‌شناسی قرار گرفت)، اذعان می‌دارد که جامعه‌شناسی باید به گونه‌ای انتقادی این روندها را دنبال کند، و نه فقط با تصمیم‌گیرندگان و نخبگان بلکه با مردم عادی سخن بگوید.

طولی نکشید که ویژگی مخاطره‌آمیز مسیر باومن آشکار شد. او در سال ۱۹۶۵ به حمایت از دانشجویانی برخاست که در رابطه با انتشار اثر *نامه‌ای سرگشاده* به حزب با سرکوب مواجه شدند. این کتاب که نقدی تجدیدنظرطلبانه بر سوسیالیسم واقعاً موجود است توسط کورون و مودزولوفسکی نگارش شده بود. باومن به عنوان تهدیدی بالقوه برای حکومت تک‌حزبی، مورد سوءظن قرار گرفت. سه سال بعد وقتی که دولت در مواجهه با اعتراضات دانشجویی به دنبال مشروعیت بود، اخراج باومن از دانشگاه نماد کلیدی «شجاعت» [دولت] در مبارزه علیه نفوذ -به اصطلاح- آشوبگران و و صهیونیسم بود. باومن مانند هزاران یهودی تبار دیگر مجبور به ترک لهستان و آغاز زندگی در تبعید شد.

◀ نقش آرمانی جامعه‌شناس

اخراج باومن از لهستان، حاکی از آغاز طولانی‌ترین دوره سکوت وی بود (به غیر از نوشتن درباره رویدادهای ضدیهودی در لهستان و کتابی عمومی درباره فرهنگ). اولین کتاب او *سوسیالیسم*، تلاشی برای بیان روشن وظیفه نقادی در موقعیت‌های تازه بود. باومن برخلاف بسیاری از نمایندگان روشنفکران لهستانی مانند لژک کولاکوفسکی، وعده اوتوپایی سوسیالیسم را به خاطر طرفداری از ضدتوتالیتاریسم، به کلی رد نکرد.

باومن در کتاب *سوسیالیسم: اوتوپایی فعال* با اشاره به اهمیت فرد در بساخت نظم اجتماعی و در مبارزات رهایی‌بخش، خواهان آگاهی از نقش افزایش یافته فرهنگ در سازمان زندگی اجتماعی معاصر شده است. این آگاهی در وهله اول مستلزم به رسمیت شناختن این موضوع است که فرآیند تولید همه پدیده‌های اجتماعی را تعیین نمی‌کند و دوم این‌که همه گونه‌های سلطه و سرکوب -در اینجا باومن به هولوکاست اشاره دارد- ناشی از دسترسی نابرابر به ثروت نیست. در عین حال تمرکز بر فرد که خصلت جامعه مصرفی مدرن و جنبش‌هایی است که مدافع تغییرات اجتماعی هستند، گاهی چشمان ما را بر روی دو شکل پراهمیت سلطه می‌بندد: عدم تقارن جهانی بین مرکز و پیرامون و همچنین بین فقیر و غنی در درون یک دولت-ملت.

فعالیت‌های بعدی باومن را می‌توان تداوم پروژه‌ای در نظر گرفت که در کتاب *سوسیالیسم: اوتوپایی فعال* طرح‌ریزی شده است. کتاب‌های پرخواننده و شناخته شده‌اش درباره مدرنیته و پست‌مدرنیته نشان‌دهنده شک‌اندیشی نسبت به اوتوپیا است. اعتقاد به امکان‌پذیری خلق جامعه‌ای پیش‌بینی‌پذیر و شفاف، به‌طور تاریخی ثابت کرده که منبعی برای خشونت است؛ خشونت که دولت علیه کسانی سازمان می‌دهد که با چشم‌انداز جامعه‌ای خالص و پاک تناسب ندارند. در جوامع پست‌مدرن معاصر چنین چشم‌انداز خطرناکی عموماً ترک شده است، اما این بدان معنا نیست که ما می‌توانیم نتایج منفی ایده‌های اوتوپایی را در مرکزیت فرهنگ معاصر نادیده بگیریم - از جمله [نتایج منفی] اعتقاداتی راجع به نوعی توانایی فراگیر

برای افراد، تا بتوانند به واسطه گزینش از میان طیف وسیعی از امکان‌های ارائه شده از سوی بازار، آزادانه خودشان را خلق می‌کنند. باومن مطالبه این وعده اوتوپایی را در کتاب *مدرنیته و دوسوگرایی* شرح داده است، اما او در عین حال درباره خطرات آن نیز بحث کرده است، از جمله حس بی‌کفایتی دائم، فعالیت سرآسیمه و هیجانی سوژه‌ای که در جستجوی هویت معتبر (authentic) است، نوعی وابستگی به تخصص و نهایتاً خطر تقلیل سایر افراد به عناصری ارائه شده از سوی بازار.

باومن علاوه بر اشاره به پیامدهای منفی زندگی در نظامی از جامعه مصرف‌گرا، مصرانه کسانی را خاطرنشان می‌کند که از آن کنار گذاشته شده‌اند. بسیاری اوقات کسانی که حذف می‌شوند نامرئی باقی می‌مانند، همان‌طور که ابزارهای نهادی و نمادین آنها را ورای افق تجربه مصرف‌گرایانه نگه می‌دارد. آنها فقرا و بی‌خانمان‌ها و مهاجران و پناهندگانی هستند که باومن از آنها به عنوان جان‌های تلف شده یاد می‌کند. او اذعان می‌دارد که نقش نقد این است که کسانی که حذف شده‌اند و به کمک و محافظت و احترام نیاز دارند در معرض دید قرار دهد و به یاد ما بیاورد. پیوندی که می‌تواند ما را با آنها مرتبط سازد امکان ندارد هم مبتنی بر منافع مادی ما باشد و هم بر پایه مزایای سیاسی‌ای قرار گیرد که احتمالاً از اتحاد ما با حذف‌شدگان سرچشمه می‌گیرد. در عوض، اخلاقی این است که بر انگیزه‌هایی استوار باشد که با تجربه اجتماع همه افراد مرتبط باشد.

باومن که وظیفه‌اش را آذوقه‌رسانی به این انگیزه اوتوپایی تعیین کرده بود، خود را در مخالفت با بخش بزرگی از روشنفکران اروپای شرقی قرار داد که نقش خود را همچون تماشاگر و مربی جوامعی تعریف کرده‌اند که تلاششان همگام شدن با تغییرات اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است. باومن نشان داد که گرچه جامعه‌شناسان باید پویایی‌های زندگی اجتماعی را درک کنند، اما در عین حال باید در کنار کسانی قرار گیرند که در حاشیه جامعه قرار داده شده‌اند و از [حقوق] انسانیت خود محروم گشته‌اند. ■

ماچیگ دولا،

دانشگاه ورشو لهستان

< به یاد زیگموند باومن

زیگموند باومن با پیتربهارتز.
عکاس: سیان سوپسکی.



گرفتند و بعد هم او را به دلیل سرقت علمی از خود (self-plagiarism) و به دلیل جامعه‌شناسی‌ای متهم کردند که گفته می‌شد «ساختگی» است و اغلب نه از طریق بانک داده‌هایی که طبق مقررات مجاز شمرده می‌شوند بلکه به واسطهٔ استعاره تجزیه و تحلیل می‌کند؛ گذشتهٔ کمونیستی او را نیز به پرسش کشیدند؛ مطمئناً او به سبب چیزی گناهکار بود. مقلدان او می‌خواستند او را از صحنه به در کنند و تا خودشان بیشتر دیده شوند.

با وجود این، بسیاری، در سرزمین‌های مختلف در سراسر جهان باومن را خوانده و شنیده‌اند، و این مواجهه برای آنها چه مواجهه‌ای چهره به چهره بوده و چه از خلال آثارش، مواجهه‌ای تحول‌آفرین بوده است. شاید همین دلیل حسادت‌ها باشد. باومن حواشی را رها کرد و وارد اصل مسائل شد.

آن هنگام که امپراتور از جهان رخت بر می‌بندد، اغلب به سوگ می‌نشینند و عده‌ای هم از روی کینه و انتقام به او چشم می‌دوزند. اما آیا اکنون دوران فترت ۱ است؟ آیا زیگموند باومن امپراتور بود؟ گمان نمی‌کنم. او کسی بود که دیر به شهرت رسید، فرد مشهوری بود که نسبت به شهرت اکراه داشت و در کوتاه مدت امیدی به تاثیرگذاری بر دیگران نداشت. همان‌طور که خودش می‌گفت، فهم، لقمه‌ای آماده نیست. او فرد برجسته‌ای درهم و آشفته بود. هم خودی بود و هم بیگانه.

اولین کتاب باومن به زبان انگلیسی دربارهٔ جنبش کارگری انگلیس در سال ۱۹۷۲ منتشر شد. ادوارد تامپسون او را به سبب این کوشش به حاشیه راند و لو برای سال‌های متمادی غایب و پیرامونی ماند. همکارانش نادیده‌اش رفت و دتن‌تلس نایم‌ی‌هاش داپ‌ی‌ب نارود

او اخم کرد و با شیطنت پرسید (همیشه شیطنت داشت) که آیا کتاب را از کتابخانه دزدیده‌ام؟ من گفتم نه امانتش گرفته‌ام. و آنجا آخرین موقعیتی بود که ما با هم ملاقات کردیم و من توانستم برای آخرین بار با او در لاونسوود گاردن مصاحبت داشته باشم. از سامروست راه بسیار دراز است و در عین حال شاید هم دراز نیست. مدرنیته با سوئیۀ تاریکش سفر می‌کند.

این افتخارم بود که در میان دیگران، من مفسر باومن باشم. همان طور که خودش می‌گفت، کارم این بود که به آشفته بازار آثارش نظم بدهم. او مؤلفی اجباری بود (نمی‌توانست از نوشتن دست بردارد)؛ گواش ۵۸ کتاب یا بیشتر که به زبان انگلیسی نوشته است. این میراثی غنی از تعامل زیرکانه با نشانه‌های زمانه‌اش و مسائل زندگی روزمره است که او آن را «امر مدرن سیال» وصف می‌کند.

پنابراین توصیه من به هر تازه‌واردی این است که هر موضوع و رگه‌ای را از متن باومن بیرون بکشد و ببیند از چه چیز گره می‌گشاید. شاید او مانند زیمِل جامعه‌شناسی دریافت‌گرا (impressionist) و تحلیل‌گر زندگی در پاره‌نوشت‌ها باشد، اما همواره دنباله‌روی مارکس بود، به طوری که شاید بتوان [موضوع] علاقه‌اش را چیزی توصیف کرد که در فرهنگ و روابط آن و در روابط نامتقارن تولید و توزیع نهفته است. و این که او مانند گرامشی هرگز از این ادراک که ما می‌توانیم کار بهتری انجام دهیم، ناامید نشد.

اکنون که به پایان رسیده‌ایم، چگونه می‌توانیم آثارش را شرح دهیم؟ من در راستای تعامل با باومن کوشش‌های متعددی برای شرح آثارش کرده‌ام: نقد مدرنیته به مثابه مازاد، جامعه‌شناسی جمعیت مازاد، نظریه مدرنیته بدیل، از جمله آلمان نازی، یا جامعه‌شناسی ضایعات. کار او را به شیوه‌ای مرسوم‌تر می‌توان نقد مدرنیته بدون توهم توصیف کنیم؛ نوعی نظریه انتقادی اروپای شرقی - که در اینجا شرقی بودنش اهمیت دارد؛ یا نوعی مارکسیسم وبری. پروژه‌های متعدد دیگری از جمله نقد عقل طبقه‌بندی هم هستند. کارهای اخیر او را می‌توان نوعی بازشناسی زمان‌ها و نقدی بر نشانه‌های زمان‌ها و مجموعه‌ای از هشدارهای داده شده در فضایی امیدبخش توصیف کرد.

آیا او الگو بود؟ کاملاً؛ اما رهبر نبود. الگوی او این بود که روشن سازد که هریک از ما باید راه خودمان را برویم. این تنها راه برای زنده نگه داشتن امید به جامعه‌شناسی انتقادی است. ■

پیتر بایلهارتز، دانشگاه کرتن، استرالیا

او دیگر برای همکارانی نوشت که احتمالاً آثارش را پیگیرانه و زنجیره‌وار مطالعه می‌کردند، بلکه در عوض برای تماشاگران این بازی و برای مسافران زندگی روزمره نوشت. نوشته‌هایش داده‌هایی درباره زندگی و درباره تجربه قرن بیستم و وارثان آن بود؛ او از ما خواست که مسائل جهان را مسائل خودمان و همگی مان بدانیم. وظیفه روشن‌فکران این بود که پرسش کنند، نه آن‌که برای کسانی که واقعاً با این مسائل دست به گریبان هستند، پاسخ‌هایی آماده کنند، چه پاسخ به فقر و تحرک اجباری و رنج باشد و چه پاسخ به عشق و فقدان و وفاداری.

شاید بهتر باشد اینجا داستانی را تعریف کنم. اگر باومن داستان‌ش را نبود پس قطعاً سخنور بود. من باومن را به مدت ۲۵ سال، هر سال در لیدز ملاقات می‌کردم. آخرین باری که او را دیدم در سال ۲۰۱۵ برای نودمین سالروز تولدش بود. من در استلنبوش آفریقای جنوبی کار می‌کردم و در آنجا او مثل یک موش کور سر و کله‌اش در آفریقای جنوبی پیدا شد و بعد به کیپ‌تاون سفر کردیم و با پرواز به منچستر رسیدیم و سپس با عبور از پنینس با قطار به لیدز رسیدیم. (من در تولد قبلی‌اش حضور نداشتم؛ ما در چنگدو بودیم تا در آن‌جا درباره زیگموند و جانینا باومن صحبت کنیم. چینی‌ها هم علاقه زیادی به باومن دارند).

پیش از آن‌که به چین سفر کنم، روی مقاله‌ای برای باومن برای مجله بین‌المللی فلسفه (*Revue Internationale de Philosophie*) کار می‌کردم. یکی از جذابیت‌هایی که آثار او دارد این است که حتی پس از گذشت سی سال، هنوز هم از علایق او خسته نشده‌ام. پس از آن‌که یک نسخه از کتاب *قانون‌گذاران و مفسران* (۱۹۸۷) را از کتابخانه دانشگاه استلنبوش به امانت گرفتم، محظوظ شدم وقتی دریافتیم که در هر صفحه این کتاب حاشیه‌نویسی‌های بسیار زیادی شده‌است. متن بعدی که دیدم مدرنیته سیال (۲۰۰۰) بود. فصل سوم آن «زمان/فضا» است. صفحه‌ای باز شد که باومن در آن به آفریقای جنوبی پرداخته است - در واقع به سامرست غربی که نزدیک به جایی بود که من در آن زندگی و کار می‌کردم. موضوعش چه بود؟ مسکن دروازه دار، که در آفریقای جنوبی به فرمی هنری ارتقا یافته است. پروژه‌ای که مشغولش بود نیمه‌کاره باقی خواهد ماند - پروژه‌ای که به طور مضحکی «پارک میراث» نام دارد - و در راستای دیوار بزرگ بئنی و سیم خاردار کشیده شده در آزادراه N۲ در لواندل قرار دارد؛ شهرکی سیاه‌پوست‌نشین با افتخارات و دستاوردهایی مهم. بصیرت باومن از لیدز تا آفریقای جنوبی را در می‌نوردد.

<جامعه‌شناسی در زمانه غیرجامعه‌شناختی

هاوارد راموس، رئیس انجمن جامعه‌شناسی کانادا و دانشگاه دال هوزی؛ ریما ویلکز، رئیس منتخب انجمن جامعه‌شناسی کانادا و دانشگاه بریتیش کلمبیا؛ و نیل مک لاگلین، دانشگاه مک مستر کانادا

عکاس: آریین هانه‌مایر



کنار گذاشته شده‌اند. برای مثال، از نظر نخست‌وزیر فرانسه، مانوئل والس، این رشته نوعی «فرهنگ بهانه‌تراشی» است، در حالی که از نخست‌وزیر سابق کانادا، استیون هارپر، درباره دلایل اساسی تروریسم و خشونت علیه زنان بومی پرسیده شد، خوش‌باورانه گفت که هنوز زمان «انجام کار جامعه‌شناختی» فرا نرسیده است. چنین به نظر می‌رسد که جامعه‌شناسی چندان با روندهای کلان‌تر هماهنگ نیست.

بسیاری از رهبران و سیاست‌گذاران، به همراه سایر افراد خارج از فضای دانشگاهی، از توجه به سودمندی دانش جامعه‌شناسی غافل‌اند. تلاش برای فهم سرمنشأ و علل خشونت، یا کاستن زمینه‌هایی که باعث ایجاد موج مهاجران، فقر و سایر اقسام نابرابری می‌شود، ساده‌لوحانه دانسته شده و رد شده و یا اساساً این گونه تلاش‌ها متهم به دامن زدن به خشونت و افراط‌گرایی می‌شوند. چنین دیدگاه‌هایی در آسیا و همچنین امریکای

هاوارد راموس، رئیس انجمن جامعه‌شناسی کانادا و دانشگاه دال هوزی؛ ریما ویلکز، رئیس منتخب انجمن جامعه‌شناسی کانادا و دانشگاه بریتیش کلمبیا؛ و نیل مک لاگلین، دانشگاه مک مستر کانادا

در چند سال اخیر، جهان شاهد تحولاتی چون خیزش تمایلات بومی‌گرایانه، بیگانه‌هراسی، رأی به خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، و انتخاب دونالد ترامپ بوده است. این روند با سیاست‌های پساحقی و اخبار جعلی و ماجراهایی کامل شده است که افراد را مقصر مشکلات اجتماعی بزرگتر می‌داند. ارزیابی‌های بیش از حد ساده‌انگارانه، بدوی و فردگرایانه‌ای که از مسائل اجتماعی رشد و توسعه پیدا کرده، فضای فرهنگی‌ای را که در آن جامعه‌شناسان زندگی و کار می‌کنند را متأثر می‌کند.

به طور فزاینده‌ای، رویکردهای جامعه‌شناختی از سوی رهبران جهان

شده است درک کنند، به جای اینکه بر چیزی تمرکز کند که این رشته گمان می‌کند می‌داند، که عمدتاً بر نظریه‌هایی استوار است که برای ارجاع به انقلاب صنعتی و بعد از آن تجربیات انفجار جمعیتی پدید آمده‌اند.

ما نیازمند این هستیم که هم به مسائل درازمدتی بپردازیم که جوامع گوناگون در سراسر جهان با آن مواجه بوده‌اند، مانند نابرابری طبقاتی، سازگاری با مردم بومی سرزمین‌های مختلف، و آزادسازی کشورها از تسلط استعمار، و نیز به مسائلی بپردازیم که در جریان اصلی جامعه‌شناسی مغفول مانده‌اند، مسائلی مانند: سازگاری با تغییرات اقلیمی، خیزش هوش مصنوعی و دانش رباتیک، تغییر هنجارها و انتظارات پیرامون جنسیت و ترانجنسیت و خیزش حکومت‌های خودکامه در سراسر جهان.

در این شماره از مجله گفت‌وگوی جهانی، جامعه‌شناسان کانادایی، دانیل بلاند، فویوکی کوروساوا، پاتریشیا لندالت، شریل تیلکسینگ و کارن فاستر، نشان می‌دهند که چگونه جامعه‌شناسی در سیاست‌گذاری عمومی و بسیج منابع دانش نقش ایفا می‌کند و همچنین نشان می‌دهند که جامعه‌شناسی می‌تواند با بینش‌های ارزشمند خود به فهم ما از بی‌عدالتی‌های بنیادین پیرامون شهروندی و محیط زیست یاری برساند. حتی در دوران‌های غیرجامعه‌شناختی نیز جامعه‌شناسان می‌توانند و باید هدایت‌گر مسیر باشند.

با فروتنی درباره‌ی محدودیت دانشمان، با احترام به کسانی که با آنها موافق نیستیم و نیز آمادگی برای مواجهه غیرمنتظره با نتایجی که به دست می‌آوریم، جامعه‌شناسان می‌توانند به بارور کردن سواد اجتماعی لازم برای جستجوگری در دوران حاضر کمک کنند و طی این روند در ارائه راه‌حل‌هایی پایدار برای بسیاری از مسائل اجتماعی چالش برانگیز جهان مؤثر باشند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Howard Ramos <howard.amos@dal.ca>

Rima Wilkes <wilkesr@mail.ubc.ca>

Neil McLaughlin <ngmclaughlin@gmail.com>

لاتین منجر به بستن دپارتمان‌های جامعه‌شناسی شده است، و وجود این دیدگاه متضمن این معنا است که این رشته برای سایر علوم اجتماعی، علی‌الخصوص اقتصاد و روانشناسی نقش یار کمکی را بازی می‌کند.

ما معتقدیم که جامعه‌شناسی در سال‌های آینده نقش مهمی ایفا می‌کند. تأثیرگذارترین مسائل جهان نیازمند تحلیل گسترده‌تری برای ساختاری و تاریخی، از جمله از طریق تحلیل‌ها و دلایل جامعه‌شناختی هستند.

برای تحقق مؤثر این امر، این رشته باید طی دوره‌های گوناگون تغییر یابد. ضروری است که جامعه‌شناسان در ایده‌ها و فعالیت‌هایی که انجام می‌دهند متنوع‌تر عمل کنند. بسیار از افرادی که خارج از این رشته‌اند جامعه‌شناسی را رشته‌ای بیش از حد اخلاق‌گرایانه می‌بینند که برای مسائل اجتماعی دستورالعمل‌های از پیش معینی دارد و تنها برای طرفداران نظریه سیاسی چپ جذاب است.

ما از به‌کارگیری بینش‌هایی از سایر رشته‌ها بهره خواهیم برد؛ از شنیدن صدای جریان‌های محافظه‌کار، استقبال از روش‌شناسی‌های تجربی پیشرفته و جدید مانند انواع مدل‌سازی‌های ناپارامتریک کیفی، و نیز اشکال جدید تحلیل بصری و انواع تحلیل‌های کیفی تفسیری. انجام چنین کاری درب‌های این رشته را به روی مخاطبان جدید خواهد گشود.

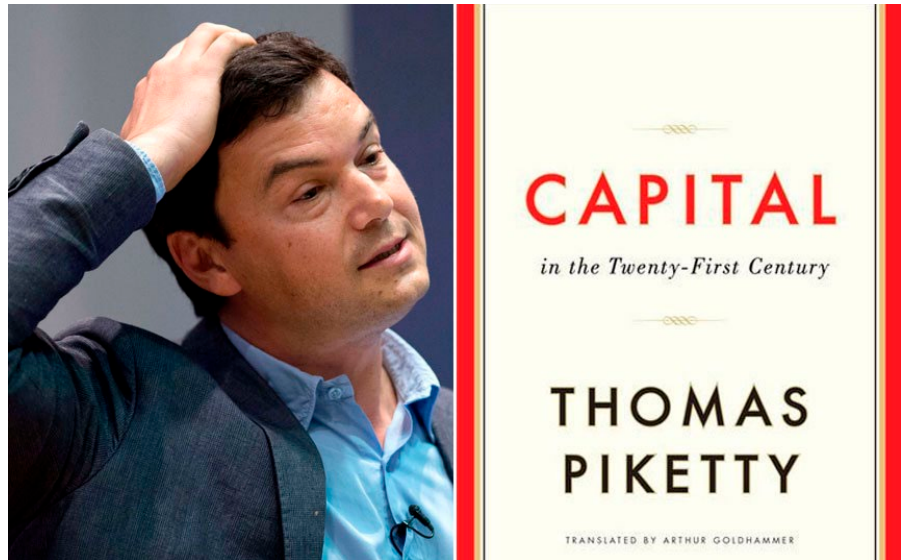
جامعه‌شناسان همچنین باید طیف‌های وسیع‌تری از مردم را درگیر کنند، از جمله کسانی که با نتایج تحقیقات آنها مخالف‌اند. جامعه‌شناسان معمولاً متهم به استفاده از زبان نامفهوم و کاربرد مفاهیم جامعه‌شناسانه‌ای مانند «جامعه‌ساخته» هستند، مفاهیمی که استدلال‌هایی غیرقابل ابطال به نظر می‌رسند. برای احتراز از برجسب خوردن با عناوین «نخبه» و «دور از مردم»، ما باید دانش خود را به زبان روزمره برگردان کنیم، کاری که باعث جذب مخاطبان خارج از آکادمی می‌شود.

همچنین، این بسیار مهم است که فرصت‌های مداخلات جامعه‌شناسانه را تشخیص بدهیم و سریع وارد عمل شویم. جامعه‌شناسان باید با تمرکز بیشتر بر مسائل اجتماعی در حال ظهور آنچه را که در تمام جوامع دگرگون

< انجام کار جامعه‌شناختی در سیاست‌گذاری عمومی

دانیل بلاند، مدرسه تحصیلات تکمیلی سیاست‌گذاری عمومی جانسون شوپما، کانادا، و رئیس کمیته پژوهشی فقر، رفاه اجتماعی و سیاست اجتماعی (RC19) انجمن جامعه‌شناسی

تامس پیکتی، اقتصاددان شورشی نابرابری - آیا اقتصاددانان در حال کاستن از دامنه تأثیرگذاری جامعه‌شناسان هستند؟



عنوان [دستمایه‌های] گفت‌وگویی مهم، پیچیده و میان‌رشته‌ای در باب سیاست‌گذاری به رسمیت شناخته‌اند.

با این حال، اگر جامعه‌شناسان امیدوارند که وارد دنیای سیاست‌گذاری شوند، اگر خواهان آن هستند که کارشان شالوده‌مباحث سیاست‌گذاری را بسازد، و نیز اگر می‌خواهند که این رشته را با دنیای بیرون از دانشگاهی مرتبط سازند، باید از اقتصاد همچون الگویی پیروی کنند. جامعه‌شناسان باید تأثیر سیاستی بالقوه پژوهش‌هایشان را مشخص کنند و چگونگی انتشار این برآمدهای سیاست‌گذارانه را در میان سیاست‌گذاران بفهمند.

این وظیفه اهمیت خاصی دارد، زیرا اقتصاددانان به آن حوزه‌های پژوهشی‌ای که زمانی تحت تسلط جامعه‌شناسی بوده‌اند تعدی‌های زیادی می‌کنند. علی‌رغم برخی استثنائات مهم (ممکن است در کانادا کسی در مورد سیاست اجتماعی به یاد جان مایلز، و در مورد مهاجرت اجتماعی، به یاد جرارد بوچارد و ویکتور ساتزویچ بیفتد)، جامعه‌شناسان عموماً و حتی - در زمینه نابرابری، به عنوان حوزه‌ای که بیشتر تحت تسلط نوشته‌های جامعه‌شناسان درباره طبقه، درآمد، جنسیت و یا نابرابری قومی است، به عنوان منابع اختصاصی اصلی یا مشروع (مشاوره در سیاست‌گذاری) <<

دانیل بلاند، مدرسه تحصیلات تکمیلی سیاست‌گذاری عمومی جانسون شوپما، کانادا، و رئیس کمیته پژوهشی فقر، رفاه اجتماعی و سیاست اجتماعی (RC19) انجمن جامعه‌شناسی

در بیشتر نقاط دنیا، جامعه‌شناسی در چرخه‌های سیاست‌گذاری نسبت به علم اقتصاد جایگاه پایین‌تری دارد؛ جایگاهی که در سخنان تحقیرآمیز استیون هارپر نخست‌وزیر سابق کانادا علیه «انجام کار جامعه‌شناختی» منعکس شده است. به عنوان جامعه‌شناسی که در دانشکده سیاست‌گذاری کانادا کار می‌کند، من هر روزه و دائماً در انجام کارم با اقتصاددانان تعامل دارم و از کار آنان در پژوهش‌هایم استفاده می‌کنم. چیزی که در اقتصاد، به عنوان معتبرترین گرایش علوم اجتماعی در چرخه سیاست‌گذاری، جذاب است، توانایی آن برای سخن گفتن از مسائل انضمامی سیاست‌گذاری با استفاده از ابزارهای پیچیده نظری و روش‌شناختی است.

اما در حالی که تمرکز بر روی مفاهیم سیاست‌گذاری از نقاط قوت جریان اصلی اقتصاد است، این رشته نقاط کور خاص خود را نیز دارد. ضعف کلیدی در این میان گرایش اقتصاد به حذف موضوعاتی است که جامعه‌شناسان و دیگر دانشمندان علوم اجتماعی مدتهاست آن‌ها را به

در نظر گرفته نمی‌شوند. تا همین اواخر، جریان اصلی اقتصاددانان (که همان اقتصاددانان غیرمارکسیست باشند) توجه زیادی به مسئله نابرابری نداشتند چون با مدل‌های نئوکلاسیک‌شان نمی‌خواند. اما این وجود، خیراً، اقتصاددانان شروع به پرداختن به مسئله نابرابری کرده‌اند و با هدف کاهش نابرابری پیشنهادهای آشکارا سیاست‌گذارانه‌ای ارائه کرده‌اند؛ کتاب توماس پیکتی، *اقتصاد در قرن بیست و یکم* (۲۰۱۳)، در سراسر دنیا از سوی سیاست‌گذاران مورد توجه زیادی قرار گرفت. این کتاب از آن جهت دیده و مورد توجه واقع شد که اقتصاددان خوشنامی آن را نوشته بود و به دلیل جایگاه مسلط اقتصاد در میان چرخه‌های سیاست‌گذاری، کار پیکتی از کار جامعه‌شناسانی که پیش‌تر درباره افزایش نابرابری آثاری را منتشر کرده بودند توجه بیشتری را به خود جلب کرد.

با این وجود، یا شاید به همین دلیل، جامعه‌شناسان باید برای ارتباط قرار گرفتن با سیاست‌پروران و تصمیم‌گیران تلاشی مضاعف کنند. جامعه‌شناسان نسبت به اقتصاددانان برای کار روی مسئله نابرابری به ارائه دیدگاه‌هایی با پیش‌زمینه‌ای بیشتر تاریخی و انتقادی گرایش دارند (از جمله آن پژوهشی که بحث اصلی آن ارتباطات نامتقارن قدرت و تکامل آنها در طول زمان در حوزه‌های سیاست‌گذاری عینی بود) و همین نشان می‌دهد که باید صدای منحصربه‌فرد جامعه‌شناسان در بحث‌های پیرامون نابرابری و در چرخه‌های سیاست‌گذاری شنیده شود. به بیان عام‌تر و فراتر از موضوعاتی مانند نابرابری، اگر جامعه‌شناسان می‌خواهند که در شکل دادن به جهان اطرافشان نقش مستقیم‌تری داشته باشند، باید برای سیاست‌گذاری کاربردی در این رشته بیش از این‌ها ارزش قائل شوند.

اگر بیاموزیم که با در دست داشتن پیشنهادهایی عینی به سران تصمیم‌سازان سیاست‌ها برویم، شاید آن‌ها هم باور کنند که جامعه‌شناسی چقدر برای پرداختن به مهمترین مسائلی که امروزه دنیا با آن‌ها مواجه است مناسب است. جامعه‌شناسان در حالی که باید در ارائه راه‌حل‌های اختصاصی خودشان مصمم باشند، باید با اقتصاددانان نیز تشریک مساعی کنند. این بدان معناست که جامعه‌شناسانی که روی مسئله نابرابری کار می‌کنند، در ارائه پیشنهادهایشان باید با دقت بیشتری به زمینه‌های سیاست‌گذاری بیندیشند (برای مثال، برنامه‌های عملی‌ای که در دست اجرا دارند؛ مانند برنامه درآمد تکمیلی تضمین‌شده در کانادا برای افراد سالمند و نظام یکسان‌سازی فدرال)، و مسائلی مانند پرداخت هزینه و اجرایی کردن -و به ابعادی مانند تأمین مالی و چگونگی اجرایی شدن برنامه‌های خود نیز بیندیشند؛ ابعادی که مورد توجه دقیق هر دو دسته اقتصاددانان و تصمیم‌سازان هستند.

دومین زمینه پژوهشی‌ای که جامعه‌شناسان به شکل سنتی آن را تحت تسلط خودشان درآورده‌اند - و اقتصاددانان در حال ورود به آن هستند- تحلیل هنجارها و شکل‌بندی‌های هویتی است. در حالی که پیکتی در بحث‌های پیرامون نابرابری اجتماعی احتمالاً از چهره‌های جدید اقتصاددانان باشد، نوبل لارنت در اقتصاد، جورج آکرلوف و همکارش،

ریچل کرانتون، چهره‌های برجسته‌ی حوزه‌ای هستند که آن را *اقتصاد هویت* (۲۰۱۰) می‌نامند. اقتصاد هویت بر روی مطالعه هنجارهای فرهنگی (درباره موضوعاتی مانند ارتباطات جنسیتی و طرز رفتار با کودکان و سالمندان) و چگونگی شکل دادن آنها به رفتار انسان، به عنوان دو مسئله‌ای که قویاً با جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته در ارتباط است، تمرکز می‌کند.

هرچند، بیرون از حوزه‌های دانشگاهی کاری به شهرت کار پیکتی وجود ندارد، ظهور اقتصاد هویت پدیده‌ای بسیار مهم است، زیرا بیش از نابرابری، هنجارها و هویت به شکل تاریخی از سوی جریان اصلی اقتصاد مورد غفلت واقع شده‌اند. از منظری میان‌رشته‌ای، خبر خوبی است که دست‌کم برخی از اقتصاددانان، در نهایت، هنجارها و هویت‌ها را عاملی یافته‌اند که می‌تواند موجب غنای گفت‌وگویی میان‌رشته‌ای باشد.

پژوهش آکرلوف و کرانتون می‌تواند به جامعه‌شناسان نشان دهد که دانشگاهیانی که روی این موضوعات کار می‌کنند چگونه می‌توانند راه‌حل‌هایی عینی برای مجموعه‌ای از مسائل سیاست‌گذاری ایجاد کنند. برای مثال، مطالعه اینکه چگونه جوان‌ترها خودشان را در ارتباط با بزرگسالان می‌بینند، می‌تواند به ارتقای دستاوردهای آموزشی کمک کند یا موجب سیاست‌های مؤثر ضد‌دخانیات شود. ممکن است جامعه‌شناسان سیاست‌هایی تجویزی را در گذشته عرضه کرده باشند، اما اقتصاد هویت به ما یادآور می‌شود که هنجارهای اجتماعی و هویت‌ها مسائلی کلیدی برای پژوهش‌های سیاستی هستند. این ادراک باید جامعه‌شناسان بیشتری را که در این حوزه کار می‌کنند ترغیب کند که راه‌حل‌های سیاستی تازه‌ای را بر اساس تحلیل‌های تجربی خویش طراحی کنند و توسعه ببخشند.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که اقتصاددانان جریان اصلی بالأخره دارند توجه بیشتری پدیده‌های مهم اجتماعی نشان می‌دهند - موضوعاتی که جامعه‌شناسان مدت‌هاست که مورد مطالعه قرار داده‌اند. این فرصت‌های جدید همکاری میان‌رشته‌ای همچنین برای جامعه‌شناسانی که در این حوزه‌ها کار می‌کنند و می‌خواهند منشأ تفاوت‌هایی باشند، چالش‌هایی را به وجود آورده است؛ این جامعه‌شناسان و همکارانشان در زیرمجموعه‌های این رشته باید طوری بازی کنند که بتوانند فعالانه راهبردهای سیاستی خود را تا خارج از مرزهای فضای دانشگاهی گسترش دهند. آن‌ها هم‌زمان باید از هر دو رسانه جمعی و سنتی استفاده کنند تا با شهروندان عادی، حمایت‌گران و تصمیم‌گیران در ارتباط مستقیم باشند و اطمینان حاصل کنند که «انجام کار جامعه‌شناختی» در مباحثات سیاست‌گذاری جایگاهی حیاتی‌تر از آن دارد که سیاست‌گذاران بتوانند به سادگی جامعه‌شناسی را با نگاهی تحقیرآمیز حذف کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Daniel Béland <daniel.beland@usask.ca>

< ناشهروندی مخاطره‌آمیز در کانادا

پاتریشیا لندالت، دانشگاه تورنتو، کانادا و عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی مهاجرت (RC31) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

از آنجا که جامعه‌شناسی درک متعارف از مسائل بغرنج اجتماعی را به چالش می‌کشد، در مباحثات عمومی به مثابه صدایی حیاتی باقی می‌ماند. مثلاً مهاجرت به درون و بیرون کشورها را در نظر بگیرید. در کانادا و دیگر کشورهای (سابقاً مستعمره)، مهاجرت عموماً به عنوان حرکتی همیشگی با هدف افزایش جمعیت ملی کشور درک می‌شود. با این حال جامعه‌شناسی مهاجرت نشان می‌دهد که مهاجرت موقت در حال افزایش است و سیاست‌هایی که مهاجرت را گسترش می‌دهند، منجر به ایجاد پدیده ناشهروندی مخاطره‌آمیز می‌شوند. نگاه تیزبینانه جامعه‌شناختی تفسیری مخالف با تفاسیر مسلط از نظام جاری مهاجرت و تأثیر آن بر نابرابری‌های اجتماعی عرضه می‌کند.

در کانادا همیشه میان این دو دیدگاه تنش دائمی وجود دارد: نگاهی که مهاجران را به عنوان فرصتی طولانی‌مدت برای رشد جمعیت کشور می‌بیند و نگاه دیگری که مهاجران را تنها یک نیروی کار کوتاه‌مدت می‌داند. به طور تاریخی، تعادل بین اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت از طریق یک نظام مهاجرتی دوسویه حاصل شده است. یک راه‌حل برای مهاجران موقتی است؛ کسانی که برای انتخاب جایی که بتوانند در آن کار کنند، خانواده‌شان را به آنجا بیاورند و مدت زمان مجاز اقامتشان، با محدودیت‌هایی جدی مواجهه‌اند. مهاجرانی که در این مسیر موقتی قرار دارند شامل این گروه‌ها می‌شوند؛ مردان چینی‌ای که برای کار در بخش راه آهن و در سال‌های ۱۸۸۰ به کانادا مهاجرت کرده‌اند، زنان کارائیبی‌ای که در سال‌های ۱۹۵۰ برای کار در خانه‌ها به کانادا آمدند، و کارگران فصلی‌ای که طی سال‌های ۱۹۷۰ برای کار در بخش کشاورزی به این کشور مهاجرت کرده‌اند. راه دوم پیشنهاد اقامت دائمی برای مهاجرانی بود که از طریق نظام هدایت فدرال و بر مبنای تحصیلات، توانمندی کاربرد زبان اداری و رسمی و ارتباطات خانوادگی انتخاب شده‌اند. تا سال‌های ۱۹۹۰، این دو راه از نظر سازمانی و گفتمانی از هم جدا بودند؛ راه اول موجد گروه‌هایی مانند ناشهروندان و جمعیت کارگران موقتی‌ای می‌شود که به طور گسترده‌ای از دید مانپنهان‌اند، در حالی که راه دوم مهاجرانی را به کشور می‌آورد که حضورشان آشکار است و موجب افزایش جمعیت بهره‌ور کشور می‌شود. راه دوم، آن چیزی بود که تحسین همگانی ما از مدل مهاجرتی کانادایی را در پی داشت.

طی سال‌های دهه نخست قرن بیست و یکم سیاست مهاجرتی فدرال از نظام دوسویه موجود جدا شد. اولاً، شایستگی مهاجران متخصص مستقل به معیارهای ثروت بیشتر، دستاوردهای آموزشی بالاتر و شاخص‌های واضح‌تر مهارت زبانی رسمی (اداری) محدود شد. دوم اینکه، معیارهای شایستگی برای ورود پناهجویان، پناهندگان سیاسی و مهاجرانی که خانوادگی به این کشور می‌آمدند نیز محدود شد. سوم، الزامات مهارتی کارگران موقتی خارجی به منظور اجازه به کار گروه‌های حرفه‌ای کم‌مهارت و متخصص سهل‌گیرانه‌تر (سست‌تر) شد. نهایتاً، برای فعال کردن امکان تغییر وضعیت مهاجران موقتی به ساکنان دائمی سازوکارهای جدیدی ایجاد شد. کارفرمایان اولین واسطه‌هایی بودند که دربارهٔ تبدیل وضعیت

در سطح جهانی، منزلت قانونی و شهروندی عوامل تعیین‌کننده مهمی برای رفاه و بهزیستی و تحرک‌اند. اما آنها موجب ایجاد نابرابری نیز می‌شوند. در سال‌های اخیر واکنش دولت‌ها به روند روبه‌افزایش مهاجرت جهانی، شامل ایجاد دسته‌بندی‌های قانونی جدید برای ناشهروندان، مانند نهادی کردن مسیرهای مجاز و قانونی ناشهروندی، سوق دادن مهاجران برای سپری کردن سال‌های متمادی در یک وضعیت قانونی نامعلوم، و اغلب، راندن مهاجران به سوی وضعیت غیرقانونی بوده است.

راه‌ها و مسیرهای رسیدن به موقعیت شهروندی به طور روزافزونی محدود شده است، در حالی که نظام‌های حقوقی مضاعف برای دستگیری و اخراج مهاجران افزایش یافته‌اند. این تغییر مسیر از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، اما در کانادا، تغییر رابطه بین مهاجرت دائمی و موقت منجر به افزایش ناشهروندی مخاطره‌آمیزی شده است که به روشنی در مهاجرت، بازارهای کار و تجربه کار با زتاب یافته است.

ناشهروندی مخاطره‌آمیز به جایگاه قانونی محدود یا موقت و تجارب مرتبط با شمول افتراقی ارجاع دارد. جایگاه حقوقی مخاطره‌آمیز بدان معناست که افراد با اجازه محدود دولت و یا بدون اجازه آن تنها حق قانونی موقتی برای حضور در کشور را دارند. و از همه مهمتر، ناشهروندان مخاطره‌آمیز قابلیت اخراج از کشور را دارند؛ دولت می‌تواند با توسل به اجبار و زور آنها را دستگیر و از مرزهای کشور اخراج کند.

ناشهروندان مخاطره‌آمیز در کشوری زندگی و کار می‌کنند و تشکیل خانواده می‌دهند که حق حضور، کار و دسترسی آنها به منابع دولتی قانوناً محدود شده است. در کانادا، افراد با وضعیت حقوقی نامعلوم شامل همه این دسته‌بندی‌ها می‌شوند؛ کارگران مهاجر موقتی، دانشجویان خارجی،

«ناشهروندان مخاطره‌انگیز در تاروپود اقتصادی و اجتماعی کانادا گره خورده‌اند.»

در کنار یکدیگر و در یک محیط کار می‌کنند، اما اطلاعات ما درباره‌ی جایگاه و منزلت این ترکیب حقوقی در محیط کار بسیار کم است. قریب به یقین، حضور کارگران ناشهروندی که هر آن ممکن است از کشور اخراج شوند پیامدهایی را برای تمام کارگران حاضر در بازار کار به همراه دارد. اطلاعاتی که از سایر کشورها داریم نشان می‌دهد که حضور این افراد باعث از بین رفتن تدریجی حداقل‌های امنیت‌بخش و پایین آمدن استانداردهای محیط کار می‌شود.

ناشهروندی مخاطره‌آمیز توازن قدرت میان کارگران، کارفرمایان و دولت و همچنین توازن قدرت میان کارگران شهروند و ناشهروند را تغییر می‌دهد. به‌ویژه، خطر اخراج این کارگران توانایی آنها برای اعاده‌ی حقوقشان در بازار کار را محدود می‌کند. قطعاً، تفاوتی که امروزه میان کارگران شهروند و غیر شهروند وجود دارد صد سال پیش نیز مانند امروز وجود داشته است. تفاوت بین زمان حاضر و آن زمان در کانادا محوریت یافتن ناشهروندی مخاطره‌آمیز است؛ محوریتی که شامل افزایش تعداد افرادی است که از این موقعیت متأثر می‌شوند، و نیز تغییرات در نظام دوسویه‌ی مهاجرت، و گسترش آن چیزی که بر اساس آن ناشهروندان مخاطره‌آمیز به بافت (ساختار) اقتصادی و اجتماعی کانادا گره خورده‌اند. ■

نامه‌های خود را به این نشانی بفرستید:

Patricia Landolt <landolt@utsc.utoronto.ca>

کارگران ناشهروند به ساکنان دائمی تصمیم‌گیری کردند. به‌طور خلاصه، روندی ایجاد شده است که کاهش مهاجرت دائمی مستقیم، گسترش مهاجرت‌های موقتی، و سازوکارهای جدیدی که به مهاجران موقتی اجازه تبدیل وضعیتشان به مهاجرت دائمی را می‌دهد... در نتیجه، اکنون تعداد افرادی که با اجازه‌ی اقامت کوتاه‌مدت وارد کانادا می‌شوند نسبت به کسانی که با اجازه‌ی اقامت دائم وارد کانادا می‌شوند همواره کمتر می‌شود.

از آنجا که ناشهروندان مخاطره‌آمیز از الزامات جدید و آشکار عرصه‌ی اقتصاد هستند، روابط جدیدی که میان انواع مهاجرت‌های دائم و موقت شکل گرفته است، بر بازارهای کار و شغل در کانادا تأثیر می‌گذارد. تا سال‌های ۱۹۹۰، مهاجران موقتی در بخش تولیدات کشاورزی-صنعتی فصلی، بخش شهری، بخش خدمات حرفه‌ای با مهارت بالا، و در بخش مراقبتی خانه‌محور فعال بودند، اما امروزه این الگو تغییر کرده است. تا سال ۲۰۱۱، کارگران موقتی در همه‌ی ایالت‌ها و مرزهای کشور، در مراکز شهری کوچک و بزرگ و مناطق روستایی حضور داشتند. این پراکندگی جغرافیایی با پراکنش و افت اشتغال نیز همراه بود. در سال ۲۰۰۵، پنج موقعیت شغلی برتر مهاجران موقتی خارجی در رده‌ی مشاغل با مهارت بالا دسته‌بندی و در در گروه صنایع خلاق و نوآورانه قرار می‌گرفت. در سال ۲۰۰۸، ردیف‌های شغلی برتر مهاجران ارائه‌ی خدمات غذایی ارزان‌قیمت و کارهای ساختمانی بودند.

در حال حاضر، ناشهروندان مخاطره‌آمیز و کارگران برخوردار از جایگاه شهروندی که نسبت حقوقی مشخصی با دولت دارند و کارفرمایان در کانادا

< انجمن کار جامعه‌شناسی از راه عدالت زیست‌محیطی

شریل تیلکسینگ، دانشگاه رایرسون، کانادا

تظاهرکنندگان در اعتراض به عملیات اکتشاف نفت شیل
در نیوبرانزویک کانادا دست به راهپیمایی می‌زنند.



در تورنتو نیز، جایی که اکثریت جمعیت کسانی هستند که در خارج از کانادا متولد شده‌اند و عده زیادی نیز گرایش‌ها و هویت نژادی دارند، گونه‌هایی از بسیج نیروها رخ داد و تنش‌های مشابهی نیز اتفاق افتاد. برای عده‌ای، دیدن واقعه تلخ افزایش نژادپرستی در شهری که عمدتاً با ویژگی‌های چندفرهنگی شناخته می‌شود بسیار غیرمنتظره بود. جنبش «زندگی سیاه پوستان مهم است» در تورنتو تظاهرات اعتراضی همجنس‌گرایانه علیه خشونت پلیس را به تأخیر انداخت، و پناهجویان تامیل (سريلانكايي) یکی از مهم‌ترین بزرگراه‌های تورنتو را بستند تا به ساکنان شهر یادآوری کنند که تا چه حد افرادی که گرایش و هویت نژادی دارند در حاشیه‌های شهر دچار جدافتادگی‌های فضایی و اجتماعی از دیگران شده‌اند.

بیش از اینکه به‌سادگی با این اتفاقات به‌مثابه تنش‌های جداگانه سیاسی و اقتصادی‌ای برخورد شود که شکل‌های متفاوتی از فعالیت‌گرایی (activism) و مداخله را ایجاد می‌کنند، برای جامعه‌شناسان حیاتی است که پیوندهای میان فعالیت‌گرایی، اقدام و مسائل مورد مناقشه را ببینند تا بتوانند برای اصلاح در سیاست‌ها اعمال فشار کنند. به باور من عدالت

در حالی که شهرهای سراسر دنیا شاهد افزایش نژادپرستی و تمایلات بومی‌گرایانه هستند، به نظر می‌رسد تورنتو از این مناقشات برکنار مانده است. این مسئله ممکن است تعجب‌برانگیز باشد، زیرا تورنتو نیز یکی از چندفرهنگی‌ترین شهرهای دنیا است و مانند شهرهای بزرگ دیگر هم شاهد شرایط عالی و هم شاهد اوضاع وخامت‌بار زندگی شهری است.

در سال گذشته، اعتراضات شهری در سراسر جهان افزایش یافته است، و تورنتو نیز از این روند مستثنا نبوده است. این مجادلات از زمان انتخابات آمریکا در سال ۲۰۱۶ رو به گسترش بوده است؛ [مانند] بحران اعتراضات قربانیان آب‌های آلوده شهر فلینت در ایالت میشیگان؛ کارهای بزرگی که از طرف بومیان علیه لوله‌کشی در استندینگ راک در ایالت داکوتای شمالی سازماندهی و هدایت شد؛ تا چالش‌هایی که با عنوان «زندگی سیاه پوستان مهم است» و تلاش‌ها برای رسیدن به راه‌حلی پساقومیتی که پیش از این سابقه نداشته است. هر یک از این‌ها مثالی است از اعتراض‌های هدایت‌شده‌ای که توسط نسل اخیر در رسانه‌های اجتماعی و خیابان‌ها تبلور یافته‌اند.

زیست‌محیطی چتری برای جامعه‌شناسی فراهم می‌کند تا دقیقاً بتواند همین کار را به انجام برساند.

عدالت زیست‌محیطی هم ساختاری نظری و هم جنبشی اجتماعی است که به دنبال درآمیختن مسائل مربوط به عدالت اجتماعی با جنبش‌های زیست‌محیطی است. عدالت زیست‌محیطی با گسترش دادن مفاهیم سنتی و انحصاری مرتبط با محافظه‌کاری، به دیدگاه‌های فراگیرتر محیط‌زیست‌گرایی، گستره وسیعی از مسائل اجتماعی و محیطی؛ از سلامت، مسکن، و طراحی شهری گرفته تا امور انتظامی را در یکدیگر ادغام می‌کند.

عدالت زیست‌محیطی، به عنوان رویکردی به فعالیت‌گرایی، از راهبردهای اعتراضی مرتبط با حقوق و جنبش‌های مدنی الهام می‌گیرد - اعم از ایجاد انسداد در معابر، طومارنویسی و به راه‌انداختن کارزارهای رسانه‌ای - تا برای سیاست‌های فعالانه اجتماعی و زیست‌محیطی مبارزه کند. تحت تأثیر کار رابرت بولارد، عدالت زیست‌محیطی نمونه‌ای از جامعه‌شناسی اجتماع-محور شده است که به دغدغه‌های به هم پیوسته اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی امروزه مرتبط و نسبت به آن‌ها حساس است.

عدالت زیست‌محیطی در شکل اولیه خود بر برجسته‌کردن توزیع فضایی نابرابر مخاطرات زیست‌محیطی‌ای تمرکز داشت که مردم به حاشیه رانده شده، حاملان هویت‌های نژادی، افراد با درآمد پایین و بومیان تجربه می‌کردند. در کانادا، عدالت زیست‌محیطی شامل نام نهادن بر میراث استعماری ادامه‌داری بوده که دربرگیرنده زیرساخت ضعیف و کمبود مشورت با مردم بومی در تصمیم‌گیری پیرامون زمین و منابعی است که بر اجتماع آنان تأثیر می‌گذارد. در همین رابطه، دغدغه‌های مشترک پیرامون حقوق سرزمینی، سلامت و مخاطرات اکوسیستمی پیوندهایی را میان مسائل مربوط به عدالت اجتماعی به وجود می‌آورد و راه را برای ایجاد پیوندهای آشکار میان اعتراضات بومیان درباره توسعه سکوهای نفتی در آلبرتا و اعتراض به خطوط لوله متصل به داکوتا هموار می‌کند.

عدالت زیست‌محیطی در مراکز شهری، مانند تورنتو، برای پرسش از شرایط کنونی و حرکت به سوی راه‌حل فرآیندهای نابرابر توسعه شهری چارچوبی را فراهم می‌کند. این روندها به اتلاف نظام‌مند سرمایه در اجتماعات کم‌درآمد و کسانی که مورد برخورد‌های نژادپرستانه قرار می‌گیرند، مربوط هستند؛ شرایطی که منجر به کاهش فضای سبز و گزینه‌های کمتر برای غذای سالم، همچنین کمبود خانه‌های مقرون به صرفه، دسترسی کمتر به سیستم حمل و نقل عمومی، و افزایش اقدام انتظامی و داغ اجتماعی می‌شود.

جامعه‌شناسان محیط زیست در کانادا، مانند سایر جامعه‌شناسان در سراسر دنیا، در حال آزمون این هستند که چگونه سازمان‌های محیط زیستی غیردولتی، رسانه‌ها و سیاست‌های حکومتی شکل می‌گیرند و به نیازهای کانادایی‌های به حاشیه رانده شده پاسخ می‌دهند. مطالعات آنان با پرسش از اینکه چه کسی چه چیزی را از چه راهی دریافت می‌کند، چگونگی و مسیر آشکار شدن بی‌عدالتی‌های زیست‌محیطی را نشان می‌دهد.

نابرابری در دسترسی به منابع و قدرت بسیاری از جریان‌های عمل‌گرایی را در مقابل هم قرار می‌دهد، و می‌تواند آنها را متحد کند. در تورنتو، و به طور کلی در همه جای دنیا، امتیاز سفیدپوست بودن با امتیازات اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی همراه است. الگوهای تاریخی تصمیم‌گیری، ساختارهای قدرت موجود و حفظ وضع موجود را تقویت کرده است، در نتیجه، در حالی که محلات خوب توسعه می‌یابند، محلات بد بدتر و متروکه تر می‌شوند.

اخیراً در تورنتو، عدالت زیست‌محیطی به عنوان پرچمی برای اعتراضات علیه افزایش قیرپاشی‌شن‌های آلبرتا با نفت آلوده، و همچنین نابرابری‌های در حال رشد جهانی شدن استفاده شده است. از هنگامی که شرکت‌های چندملیتی امکانات و تسهیلات تولید را به کشورهای کمتر توسعه‌یافته، جایی که در آن دستمزدها کمتر و قوانین محیط زیستی کمتر سخت و سخت هستند، فرایند جهانی شدن، فقرا - کسانی که در محل کار، خانه و اجتماعات محلی‌شان نسبت به بی‌عدالتی زیست‌محیطی آسیب‌پذیرتر اند - را همان‌طور که در قالبی محلی به یکدیگر متصل می‌کند آنها را در سطح جهانی نیز به هم پیوند می‌زند.

تغییرات آب و هوایی برای جامعه‌شناسانی که روی عدالت زیست‌محیطی کار می‌کنند دغدغه‌ای فراگیر و جهانی است. در کانادا، سیاست‌های عدالت اقلیمی به دلیل اتکای کانادا به سوخت‌های فسیلی به عنوان موتور محرکه اقتصادی بگرنج شده است، کسانی که در این امر ذی‌نفع هستند، مایلند که تأثیر تغییرات اقلیمی یا نگرانی پیرامون گسترش خطوط لوله‌کشی را دور و قابل مدیریت ببینند (بدانند). در مقابل، در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، که در مقابل بلایای طبیعی آسیب‌پذیرترند، اغلب زیرساخت‌های ضعیف‌تر، زیستگاه‌های ساحلی بزرگتر، و وابستگی بیشتر به امرار معاش مبتنی بر ماهیگیری و کشاورزی دارند. در این کشورها توجه به تأثیر تغییرات اقلیمی‌ای که انتشار گاز کربن به وجود می‌آورد بسیار ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین، در کانادا نیاز مبرمی به ایجاد یک چارچوب تصمیم‌گیری محلی درباره انرژی در بستری با پیامدهای جهانی وجود دارد.

با در نظر گرفتن همه اینها با هم، این نمونه‌ها نشان می‌دهند که دست کم سه جنبه از عدالت زیست‌محیطی است که می‌تواند به «جامعه‌شناسی اقدام‌کننده» را در این زمانه بحران و اعتراض آگاه کند.

اول، جامعه‌شناسان باید پذیرای رویکردهای بین‌رشته‌ای باشند. عدالت زیست‌محیطی روش‌های کیفی، کمی، فضایی و قانونی و بنیان‌های خودش را در قالب‌های جغرافیا، حقوق، طراحی شهری، بهداشت عمومی و جامعه‌شناسی ترسیم می‌کند. برخی از پژوهش‌های عدالت زیست‌محیطی بر آشکارسازی روایت‌ها و تجربیات کسانی تمرکز کرده‌اند که از مخاطرات زیست‌محیطی، نژادپرستی و سایر فشارهایی که نادیده گرفته شده است رنج می‌برند. این روایت‌های پنهان نقطه شروع مهمی برای مطالعه فرآیند تغییر است.

دوم اینکه، جامعه‌شناسان باید از اصلاحات سیاست‌های زیست‌محیطی و اجتماعی حکومت و ذی‌نفعان بخش خصوصی حمایت کنند. درک ما از مسائل اجتماعی و زیست‌محیطی پیوسته در حال تکامل است، و عدالت اقلیمی در هر دو سطح محلی و جهانی نیازمند مداخلاتی است که بتواند از جمعیت‌های آسیب‌پذیری که به شکل نامتناسبی از سوی مخاطرات بهداشتی، اقتصادی، و زیست‌محیطی مرتبط با تغییرات اقلیمی تأثیر می‌پذیرند حمایت کند.

در نهایت، فراتر از استقرار سیاست‌گذاری‌ها، جامعه‌شناسان از منظر اجتماعات به حاشیه رانده شده، نقش دیدبانی و ارزشیابی سیاست‌های جدید را دارند؛ وظیفه‌ای که از منظر یک رویکرد میان-بخشی می‌تواند مفید باشد. با ذره‌بینی از جنس عدالت زیست‌محیطی، جامعه‌شناسان می‌توانند به تقویت رابطه میان سیاست‌گذاری و ساختن دنیایی عادلانه‌تر به لحاظ اجتماعی کمک کنند. ■

پیام‌های خود را به شریل تیلکسینگ به این نشانی بفرستید:

Cheryl Teelucksingh <teeluck@arts.ryerson.ca>

< جامعه‌شناسی در زمانه‌ای (نه هرگز تماماً) همچون هر زمانه دیگری

کارن فاستر، دانشگاه دالهاوزی کانادا

در خانه‌ای در هالیفاکس مشاهده شد، نوا اسکوشیا،
کانادا، فوریه ۲۰۱۷. عکس از کارن فاستر.



همچون هر زمانه دیگری، یا بلکه، زمانه‌ای است
که هرگز تماماً همچون هر زمانه دیگری نیست»

وظیفه ما به عنوان جامعه‌شناس - خصوصاً
آن دسته از ما که جامعه‌شناسی تاریخی کار
می‌کنیم - این است که موضوعاتی را دنبال
کنیم که بتواند آن‌چه در حال رخ دادن است را
با چیزی پیوند بزند که قبلاً اتفاق افتاده است، تا
شاید بتوانیم علل را پنهان گم نکنیم یا به اشتباه
تقصیر را بر گردن متغیرهای مداخله‌گر نیندازیم.
جامعه لیبرال دموکراتیک که فقدان آن ممکن
است ما را هم مجبور به سوگواری کند، تا حدی
تخم نابودی خود را در درون خود پروراند؛ پاسخ
این نیست که آن جامعه را دقیقاً همان‌گونه که
بود، بازسازی کنیم.

حتی دگرگونی آشکار رابطه جامعه‌شناسی
با جامعه نیز باید - از طریق دولت حاکم و

دیده است. جامعه‌شناسی در چنین زمان‌هایی
آماج اصلی تمسخرها می‌شود، اما اگر ما تخیل
جامعه‌شناسانه خود را به کار بندیم، شاید بتوانیم
نکات ظریف و دقیق نا آشکار و امید نهفته در آنها
و سرخ‌هایی درباره کاری که می‌توانیم در آینده
انجام دهیم، پیدا کنیم.

مشاهده گسست‌های تاریخ ممکن است
بسیار آسان و مشاهده پیوست‌های آن بسیار
دشوار باشد. جامعه‌شناسی و هم‌خانواده‌هایش
پیش‌تر پرده از شکاف‌ها و پایان‌ها و آغازهای
زیادی برداشته است - پایان کار، پایان تاریخ و
حتی پایان خود جامعه‌شناسی! به هر تقدیر، با
تحقیقات بیشتر و با گذشت زمان، این ادعاها
تعدیل شدند. هر گسستی همواره زنجیره‌ای
از پیوست‌ها را به دنبال دارد. اظهارات فوکو به
نظر درست می‌رسد که: هر لحظه «زمانه‌ای است

سال ۲۰۱۶ برای بسیاری پایان جهانی بود که آن
را می‌شناختیم. قیام‌های پوپولیستی که با رأی
به برگزیت و پیروزی انتخاباتی ترامپ و خشونت
دوترت در فلیپین و احیای حکومت‌ها و احزاب
سیاسی خودکامه تجسم یافت و نظم سرمایه‌داری
نئولیبرال دموکراتیک را به لرزه درآورد. به موازات
جریان‌های سیاسی شاهد انتشار «اخبار جعلی»
و واکنش‌های فزاینده‌ای علیه «ستجیده‌روی
سیاسی (political correctness)» در سراسر
جهان بودیم که منادی چیزی بود که برخی آن را
دوران تازه «پسا حقیقت» می‌دانند.

به نظر می‌رسد که واقعیات دیگر به اندازه
عقاید و عواطف اهمیت ندارند. همدردی و
شفقت نسبت به «دیگران» به پایین‌ترین میزان
خود رسیده و ما در معرض خطر تکرار برخی از
بدترین جنایات انسانی هستیم که دنیا به خود

سازمان‌های مدنی و یا از طریق دانشگاه- به درستی تاریخمند شده و ارزیابی انتقادی شود. کارورزان و ایده‌های رشته ما رابطه دمدی و بی‌ثباتی با قدرت دارند و هیچ‌گاه به طور کامل به «درون» نخبگان راه نمی‌یابند، هرچند هیچ‌گاه کاملاً «دور» از آنها نیستند.

به عنوان مثال جامعه‌شناسان از اولین متخصصانی بودند که دولت ایالات متحده استخدامشان کرد تا به معنای واقعی کلمه مرزهای ملی را پس از جنگ جهانی اول اروپا از نو ترسیم کنند. اما چندین نفر از آنها از جمله ویلیام ایزاک توماس از دانشگاه شیکاگو از مشاغلشان بیرون انداخته شدند و هنگامی که ایده‌هایشان دربارهٔ انترناسیونالیسم و هویت ملی و نظم اجتماعی در تضاد با دیدگاه متفقین از انترناسیونالیسم قرار گرفت، علناً شرمسار شدند.

نکته مهم آن‌که حلقه‌های سیاستگذاری پس از جنگ، که دربارهٔ نحوهٔ انطباق جامعه‌شناسی با دستور کار دولت نگران بودند، توماس و سایر جامعه‌شناسان را رد کردند. آنها زیربار نرفتند که هرچه تحقیقاتشان نشان می‌دهد در جهت خدمت به دولت باشد. با وجود این، آنها مستقیماً با فقرا و مهاجرین و افراد حاشیه‌ای دیگر کار کردند و به واقع نهادهایی ایجاد کردند که آنها را محافظت کند و منافعشان را پیش ببرد.

بعضی از گره‌خوردگی‌های جامعه‌شناسی با دولت و جنبش‌های اجتماعی دهشتناک بودند. جنبش اصلاح نژادی، مثال واضح و تکان‌دهنده‌ای است که به ذهن متبادری می‌شود. حتی گره‌خوردگی‌هایی که به نظری خطر می‌آید، مانند محوریت رشته ما در مکتب روابط انسانی نیمهٔ قرن بیستم، جامعه‌شناسی را در درد و رنج انسانی شریک جرم می‌کند، در این مورد منظور از درد و رنج انسانی، عوارضی است که سازمان صنعتی کار برای مردم و جامعه داشته است.

اینها مثال‌های تاریخی‌ای هستند که اگر عمیق‌ترین ترس‌های ما در مورد خودکامگی و استبداد در دوران معاصر به حقیقت پیوند، باید آنها را بررسی کنیم. نگرانی ما اکنون، جامعه‌شناسی به مثابهٔ عمل است. اگر بدترین اتفاق رخ دهد، [جامعه‌شناسی] حرفه‌ای خواهد بود که ما باید آن را بازبینی و اصلاح کنیم و کدهای اخلاقی‌مان را تقویت کنیم، تا این‌که مهارت و دانشمان را در خدمت بی‌عدالتی قرار ندهیم. جامعه‌شناسان در خودکامگی خبره و کارشناس هستند، اما همواره در برابرش مقاومت کرده‌اند.

جامعه‌شناسان نیز باید اذعان کنند که جامعه‌شناسی هیچ‌گاه رشته‌ای همگن و یکپارچه و حائز روابطی منفرد با نیروها و نهادهای هدایت‌کنندهٔ زندگی اجتماعی نبوده است. این رشته، بدنه‌ای چندوجهی از دانش و روش و نظریاتی است که نه ناگهان همگی محبوب می‌شوند و نه از محبوبیت می‌افتند.

این واقعیت را در نظر بگیرید که در پی انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، درست وقتی که اعتقاد داشتیم هیچ‌کس نمی‌خواهد به توضیحات جامعه‌شناسانه گوش فرا دهد، اثر بیگانگان در سرزمین خویشتن از آری راسل هوکسچایلد جامعه‌شناس، رای‌دهندگان عادی به ترامپ را تحلیل کرد و پرفروش‌ترین کتاب نیویورک تایمز شد.

آخرین اثر هوکسچایلد یک اثر جامعه‌شناسی روستایی است؛ زیررشته‌ای است که فرصت‌های فراوانی برای تاثیرگذاری در سیاست‌گذاری عمومی ایجاد می‌کند. سیاست‌گذاران اذعان می‌دارند که در جوامع حاشیه‌ای که هزینه‌های جهانی شدن در آن همواره بر منافعش می‌چربد، برخی از فرضیات بنیادینشان - مثل مطلوبیت رشد اقتصادی به هر قیمتی، ماندگاری اقتصاد

تحت سلطهٔ صادرات و این روایت که هر چه بزرگتر است به طور خودکار بهتر هم هست - دیگر مفید یا قابل دفاع نیست. همچنین آنها تجربه کرده‌اند که وقتی سیاست‌های عمومی یا نهادی توجهی به رفتارها و ارزش‌ها و هنجارها و باورهای جمعی ندارند، چه اتفاقاتی رخ خواهد داد.

تودهٔ مهمی از افراد و دانشگاهیان و سیاستگذاران در سراسر جهان در حال ایجاد ایده‌های اقتصادی بدیل هستند و بدنهٔ در حال رشدی از دانش و کنشگرایی، موضوعات زیست‌محیطی و اقتصادی و پیگیری بی‌حد و حصر رشد اقتصادی را به پرسش می‌کشند. در سطح بین‌المللی نیز انجمنی که در حال رونق گرفتن است، تلاش می‌کند شاخص‌های سنجش موفقیت اقتصادی مانند تولید ناخالص داخلی را بی‌ثبات سازند. این شاخص‌ها مسیر بسیاری از سیاست‌های داخلی و خارجی را تعیین کرده است. چنین کوشش‌های بی‌ثبات‌کننده‌ای توان بالقوهٔ این را دارند که «جهان دیگری» را به روی ما بکشایند - هرچند همان‌ها هم توان بالقوهٔ این را دارند که به سمت همان اهداف کهنه‌ای بروند که قصد دارند نقدشان کنند.

به همین دلیل است که کار جامعه‌شناس تمامی ندارد. همچنان برای دانش جامعه‌شناسانه میل و اشتیاق وجود دارد. اگر ما احساس کنیم که ایده‌هایمان کشش خود را از دست داده یا حس کنیم که رشته‌مان تا حدی افول کرده باید دربارهٔ چیزی که به واقع تغییر یافته، دقیق‌تر شویم. این دقت تنها از خلال کیفیت ذهنی‌ای به دست می‌آید که جامعه‌شناسی را علی‌رغم ناهمگنی‌هایش، منسجم می‌سازد؛ یعنی از خلال تخیل جامعه‌شناسانه. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Karen Foster <Karen.Foster@Dal.Ca>

< سهیم کردن رسانه‌ها در زمانه دشواری

فویوکی کوراساوا، دانشگاه یورک کانادا، عضو کمیته پژوهشی نظریه جامعه‌شناختی (RC16) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

می‌شود. هم‌زمان چنین چیزی ما را قادر می‌سازد تا بیش از آنچه در هر حالت دیگری ممکن است، با دامنه‌ای گسترده‌تر از نظریات، ایده‌ها و تجربیات مواجه شویم و کار خود را در قالبی متفاوت با گفتمان آکادمیک به مخاطبان ارائه کنیم.

از چشم‌اندازی جهانی، تجربه کانادا آموزه‌های ارزشمندی را در اختیار ما می‌گذارد. دو حوزه عمومی مسلط و مبتنی بر زبان‌شناسی آن دو گونه از رایج‌ترین الگوهای نگرشی سازمان‌های رسانه‌ای به جامعه‌شناسان در سراسر جهان را در بر می‌گیرند و بازتاب می‌بخشند و برعکس، دو راهبردی را منعکس می‌کنند که به وسیله‌ی آن‌ها جامعه‌شناسان به عنوان متخصصان حرفه‌ای و یا به عنوان متفکران عمومی با استفاده از مجاری رسانه‌ای جدید در مباحثات عمومی مشارکت می‌کنند.

در بخش انگلیسی زبان کانادا، مانند سایر بخش‌های آنگلو-آمریکایی جهان، جامعه‌شناسی حرفه‌ای الگوی غالب در اعمال درون‌رشته‌ای است. در این مجاری رسانه‌ای جدید از جامعه‌شناسان انتظار دارند چونان متخصصانی باشند که در موضوعاتی خاص پوشش رسانه‌ای دریافت می‌کنند (مثلاً روند اسکان پناهجویان سوری یا زدوخوردهای دبیرستانی که متأثر از رسانه‌ها هستند). به موازات و در هماهنگی با گرایش‌های موجود در آمریکا و بریتانیا، جامعه‌شناسی انگلیسی - کانادایی نسبت به اقتصاد، روان‌شناسی، یا علوم سیاسی که فعالان آن‌ها ستاً حضور بیشتری در برنامه‌های فاخر تلویزیونی و رادیویی ملی و یا در



می‌کنند آماتورهای متقلب، ترسو، سطحی و شهرت‌طلبی می‌پندارند که تعهدی به کار جدی علمی ندارند. طی چند سال اخیر هم تکثیر راهنماهای «چطور باید» برای دانشگاهیانی که علاقمند به ارتباط عمومی از جایگاه رسانه‌های اجتماعی بوده‌اند، ناخواسته این ادراک را تقویت کرده که رسانه‌های معمول در سراسر شب تبدیل شدن به زباله‌دانی محتوای منسوخ فرهنگی و تکنولوژیک هستند.

هرچند مراتبی از حقیقت را در این استدلالات می‌توان یافت، نپرداختن به رسانه جامعه‌شناسان را از دسترسی به ابزارهای ارتباط جمعی محروم خواهد کرد. در حالی که بینش‌های جامعه‌شناختی در باب مباحثات کلیدی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیازمند آن است که به شکل فراگیرتری شنیده شود، این رسانه‌ها هستند که از جهت میزان دسترسی [عمومی] بی‌رقیب مانده‌اند. علاوه بر این، پرداختن به رسانه‌ها موجب [ظهور] جامعه‌شناسان عمومی و حرفه‌ای بهتر نیز

در این برهه خاص، دعوت از جامعه‌شناسان برای پرداختن به رسانه امری است که مطلوب دانستن آن دشوار به نظر می‌رسد. تکثیر ملی‌گرایی‌های پوپولیستی و بنیادگرایی‌های دینی انگیزه‌بخش سیاست‌مداران و سلبریتی‌ها شده - دو دسته‌ای که تشخیص ناپذیری آنها از یکدیگر در این دوران سرگرمی - اطلاع‌رسانی رو به فزونی داشته است تا به صراحت نسبت با هر گونه تخصص دشمنی کنند یا نسبت به آن بی تفاوت باشند. ما جامعه‌شناسان ممکن است با خصومت‌های سیاسی یا بی‌تفاوتی‌های عمومی روبرو شویم، زیرا حقایق ناخوشایندی را آشکار می‌کنیم که می‌توانند در جزئیات مورد احترام یا مقدسات مرسوم (الهی یا عرفی) و نیز فهم متداول به ظاهر بدیهی از جهان اجتماعی، رخنه کنند و آنها را تضعیف یا نقض کنند. دعوت به بخشیدن سهم بیشتر به رسانه‌ها نیز با باورداشتی فراگیر در اجتماع جامعه‌شناختی روبرو خواهد شد که سازمان‌های رسانه‌ای را ابزار قدرت دولتی یا شرکتی می‌بینند و یا جامعه‌شناسانی را که با مجاری رسانه‌ای کار

سطح روزنامه‌های منتشره داشته‌اند، به جایگاه عمومی نازل تری بسنده می‌کند.

از سوی دیگر، در بخش فراسوی زبان کانادا، کبک، جامعه‌شناسی از نقشی عمومی برخوردار است که در رقابت با نقش حرفه‌ای و اغلب برتر از آن است؛ چیزی شبیه به آنچه در امریکای لاتین یا اروپا وجود دارد و در آن‌ها جامعه‌شناسی از اعتبار نسبتاً بالایی اجتماعی فرهنگی و منزلت فکری برخوردار است. از زمان «انقلاب آرام» روحانیت‌ستیز و حامل مدرنیزاسیون در سال‌های ۱۹۶۰، جامعه‌شناسان به اشکال مؤثری در روند مفصل‌بندی شالوده اجتماعی و فرهنگی ملیت و هویت جمعی مردم فرانسوی کبکی مشارکت کرده‌اند. در نتیجه، جامعه‌شناسان در کبک مایل‌اند که به عنوان متفکران عمومی و افرادی با دانش جامع شناخته شوند. روزنامه‌نگاران و سایر گروه‌ها مکرراً به سراغ جامعه‌شناسان می‌روند تا با طرح این پرسش که «به عنوان یک جامعه‌شناس، درباره این موضوع چه فکر می‌کنید؟» نظر آنها را درباره پرسش‌های کلان اقتصادی و سیاسی بدانند.

با اینکه شواهد ذکر شده از زمینه‌ی کانادایی به دست آمده‌اند، ویژگی دوگانه موضوع‌گیری جامعه‌شناسی - خواه به عنوان حرفه‌ای تخصصی و خواه به عنوان پرسشگری متفکرانه پیرامون مسائل کلی جامعه - به موقعیت‌های زیاد دیگری قابل تعمیم است. علاوه بر این، به دلیل مخاطرات و مزایای متفاوت هر کدام از این موضع‌گیری‌ها، هر یک از این اشکال عملکرد برای سهیم کردن رسانه‌ها مستلزم مجموعه مجزایی از خط‌مشی‌ها هستند و هریک درس‌های ارزشمندی را برای همه فعالان این حرفه دارند.

در دنیای انگلو-امریکایی که در آن مشروعیت جامعه‌شناسی به میزان کم‌تری تثبیت شده است و اساساً جامعه‌شناسی در دسته تخصص‌های حرفه‌ای قرار می‌گیرد، سه رویکرد می‌تواند در تلاش برای عمومی کردن این رشته مؤثر باشد:

• **موضع‌گیری خود را بفهمید.** حیطه‌ی هویتی و حرفه‌ای حوزه‌های رسانه ملی خود را مطالعه کنید تا نقش‌هایی را بشناسید که ممکن است از شما بخواهند آن‌ها را ایفا کنید. چرا تهیه‌کنندگان یا روزنامه‌نگاران از شما چنان

انتظارهایی دارند و کار حرفه‌ای شما را برای تحقق چه اهدافی مطالبه می‌کنند؛ و بیانات شما چگونه [مثلاً] در یک مقاله و یا در هنگام حضور شما چارچوب خواهد یافت؟

• **از داشتن ذائقه‌ای متنوع استقبال کنید.** اصل نمونه‌گیری نمایا در تحلیل جامعه‌شناسی رسانه را برای مصاحبه‌هایی به کار بگیرید که با صحبت با منابع کمتر شناخته‌شده و یا کم‌هوادار انجام می‌دهید؛ مثل ایستگاه‌های رادیویی محلی، روزنامه‌های کوچک‌تر و مانند این‌ها. این به شما اجازه خواهد داد که به مخاطبانی دسترسی پیدا کنید که چندان با رویکرد جامعه‌شناختی آشنا نیستند و ممکن است اظهار نظری جامعه‌شناختی نسبت به موضوعی خاص برای آن‌ها جذاب باشد.

• **نظرات سهل‌الوصول‌اند اما فاکت‌های جامعه‌شناختی به دشواری حاصل می‌شوند.** در عصر رسانه‌های اجتماعی، هر کس نظری دارد و از سکویی اختصاصی هم برخوردار است تا [بر فراز آن بایستد و] از آن جایگاه به انتشار نظرات خود بپردازد. به عنوان متخصص حرفه‌ای، وجهه‌ی شما از توانایی‌تان در استخراج یافته‌های پژوهشی و ارجاع به فاکت‌ها به منظور پاسخ‌گویی به بدفهمی‌های عمومی، و نیز تعیین جایگاه رخدادی خاص در زمینه‌ی تطبیقی و اجتماعی - تاریخی کلان‌تر آن، نشأت می‌گیرد.

برای جایی مثل امریکای جنوبی، اروپای قاره‌ای و کبک فرانسوی، که در آن‌ها جامعه‌شناسان به شکل منظم نقش متفکران عمومی را ایفا می‌کنند و مشارکت‌های رسانه‌ای روی به سوی تخصصی شدن حرفه‌ای دارد، من دو پیشنهاد دارم:

• **شکل دیدار با آن‌ها را شما تعیین کنید.** از آن‌جا که روزنامه‌نگاران و تهیه‌کنندگان در حالت عادی پیش‌مصاحبه‌ای را با شما انجام می‌دهند و به توصیه‌های شما بهای زیادی می‌دهند، از فرصت استفاده کنید و زاویه‌ای را که داستان به خود خواهد گرفت، تعیین کنید. خطوط جایگزینی را برای ادامه‌ی تحقیقات پیشنهاد و افراد دیگری را برای مصاحبه توصیه کنید؛ یا ارتباط خود با آن‌ها را با فرستادن گزارش‌ها، داده‌ها و حتی (توجه کنید!) مقالات مورد ارجاع در مجلات یا کتاب‌های مربوط به موضوع تداوم

بخشید.

• **چشم‌تان به تصاحب جایزه باشد.** با این فرض که شما در نظر همگان متفکری عمومی خواهید بود، وسوسه‌کننده است که بیانات تأثیرگذاری درباره‌ی وضعیت جهان داشته باشید و یا حدس‌هایی درباره‌ی نسبت‌های علی موجود بزنید. مصاحبه را به سوی موضوعاتی برگردانید و هدایت کنید که نزدیک به حیطه‌های تخصصی خود شما خواهند بود. به شکل موجزی که مشتمل بر تمرکز بر بیان نکاتی کلیدی خواهد بود این کار را انجام دهید و تحلیل‌هایی را ارائه کنید که دسترس‌پذیر و در عین حال نه جعلی و نه ساده‌انگارانه هستند.

نکته‌ای پایانی هست که درباره‌ی تمام موقعیت‌ها صادق است: زمان‌بندی بسیار حیاتی است. دلایل‌های سفت و سخت و توجه به فراربت موارد برخوردار از ارزش خبری برای رسانه‌ها جایگاهی تخطی‌ناپذیر دارند. باید توازنی میان پاسخ‌گویی به تقاضاهای لحظه‌آخری آن‌ها و زمان‌بندی‌های خود برقرار کنید. گزارش‌گران، تهیه‌کنندگان و ویراستاران نمی‌توانند و نخواهند توانست در حالی که داستان‌شان در معرض بایگانی و فراموش شدن از سوی افکار عمومی است، منتظر شما بمانند تا شاید زمانی پیدا کنید و به آن‌ها مصاحبه‌ای بدهید یا نوشته‌ای را که حاوی نظرات شماست [به آن‌ها برسانید تا] منتشر کنند.

به جای این پیشنهاد که جامعه‌شناسان باید تبدیل به سخن‌پردازان پرحرف یا فرهیختگان خسته‌کننده شوند، من از نوع تازه‌ای از همکاری آن‌ها با رسانه‌ها دفاع کرده‌ام. این ما را موظف می‌دارد تا هدف دوگانه‌ی جامعه‌شناسی را به عنوان شغلی عمومی و رشته‌ای حرفه‌ای تقویت کنیم؛ تا جایگزینی باشد برای گونه‌هایی از چرخه‌های روابط عمومی، کلیشه‌های کارآفرینانه، و فرصت‌طلبی‌های کلیسکانه‌ای که بیش از حد نقش دانایی در حال انتقال را در این زمانه‌ی دشواری یافته‌اند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Fuyuki Kurasawa <kurasawa@yorku.ca>

< دانشگاه‌های آمریکا

عرصه‌ای تازه برای مبارزات مهاجران؟

سندرا پورتوکاررو و فرانسیسکو لارا گارسیا، دانشگاه کلمبیا، آمریکا



دانشجویان آمریکایی خواهان این هستند که محوطه دانشگاه پناهگاهی برای دانشجویان فاقد اسناد قانونی باشد.

تحصیلات عالی را می‌داد. اکثر ساکنان ایالات متحده برخورداری از پاره‌ای آزادی‌ها را برای خود پیش‌فرض می‌گیرند؛ مثلاً آزادی اینکه بتوانند در خیابان راه بروند بی‌آن‌که ترسی از بازگردانده شدن به کشور خود داشته باشند، یا از تلاش برای به دست آوردن شغل یا ادامه تحصیل بهراند. برنامه تعویق این آزادی‌ها را به کودکان و مهاجران ثبت‌نشده نیز تسری داد و به همه آن‌ها که آمریکا را خانه خود می‌دانند اجازه می‌داد که از همان امتیازات، دست‌کم در طول دوره تعویق در بازگردانی‌شان، با اطمینان

در روز پانزدهم ژوئن سال ۲۰۱۲، دولت اوباما از ایجاد برنامه‌ای برای تعویق روند بازگرداندن کودکانی که غیرقانونی وارد آمریکا شده بودند خبر داد؛ برنامه‌ای که طی آن سیاست مهاجرتی آمریکا به قریب یک میلیون و هفتصد هزار مهاجر غیرقانونی جوانی که در کودکی وارد آمریکا شده بودند، مجوزی دولتی که به مدت دو سال به این افراد امکان را می‌داد که از کشور اخراج نشوند. برنامه مزبور همچنین اجازه کاری که به این مهاجران ثبت‌نشده داده شده بود را تمدید می‌کرد و به آن‌ها امکان دسترسی بیشتر به

<<

خاطر بهره‌مند باشند.

به دنبال انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده، اضطراب جای آسودگی را گرفت. هراسی که زاده ادبیات مهاجرتیانه ترامپ و ویژگی کارزار انتخاباتی او بود، مانند آتشی فراگیر گسترده می‌شد. بلافاصله، کسانی که برنامه تعویق به نفعشان بود از اینکه می‌دیدند ممکن است حمایت‌های دستگاه اجرایی او با این برنامه و تمدید آن، به سرعت از بین برود به هراس افتادند. اما دامنه اضطراب از این نیز بس فراتر رفت: دیگر همه مهاجران با هر وضعیت حقوقی‌ای می‌ترسیدند که محدودیت‌های مهاجرتی جدید و بسیار سخت و سخت ممکن است موقعیت همه آنها را تحت تأثیر قرار دهد.

در ۲۷ جولای سال ۲۰۱۷، هنگامی که رئیس جمهور حکم ممنوعیت ورود شهروندان هفت کشور با اکثریت مسلمان به آمریکا را امضا کرد، بر آن ترس‌ها صحنه گذاشته شد. به واسطه فراگیری و کلی بودن این حکم و اجرای نامتوازن آن، مهاجران از همه ملیت‌ها و با هر وضعیت حقوقی - از پناهجویان گرفته تا شهروندان آمریکا - اسیر موقعیتی متلاطم شدند و جرعه‌های اعتراض در سراسر کشور زده شد. همه مهاجران، پناهجویان، دارندگان ویزای دانشجویی یا کسانی که اجازه اقامت دائم را داشتند، با امریکای جدیدی روبرو شدند که به سرعت شاهد افزایش این احتمال بود که در آن افراد مورد بازجویی قرار بگیرند، دستگیر شوند، و حتی اجازه ورود به آن را نیابند. وزارت امور خارجه حتی برای ورود شهروندان دو تابعیتی‌ای که علاوه بر ملیت امریکایی، ملیت یکی از آن هفت کشور را داشتند نیز محدودیت‌هایی را وضع کرد.

به نظر می‌رسید نه تنها مهاجران غیرقانونی، بلکه هر کس با برجسب مهاجر، یک شبه، موقعیتی آسیب‌پذیر پیدا کرده است. هرچند یک دادگاه محلی فدرال در شهر سیاتل این قانون را لغو کرد و جلوی اجرای آن را گرفت، کل این ماجرا نشان می‌داد که سیاست مهاجرتی کاخ سفید در دوران ترامپ توجه اندکی به تمایزات اجتماعی دارد؛ مسئله‌ای که در ششم مارس ۲۰۱۷، هنگامی که دستور جدید اجرایی رئیس جمهور شهروندان شش کشور با اکثریت مسلمان را از ورود به آمریکا منع کرد، مورد تأکید قرار گرفت. این دستور یکی از خشن‌ترین مداخلات در طول تاریخ سیاست مهاجرتی آمریکا بود.

این درگیری‌ها در هیچ کجا بیشتر از دانشگاه‌های آمریکا خودش را نشان نداد. به لحاظ نهادی، هم دانشگاه‌های دولتی و

هم دانشگاه‌های خصوصی آمریکا در سطح دانشکده‌ها، کارکنان اجرایی و بدنه دانشجویی به طور فزاینده‌ای شاهد گردهم آمدن گروه‌های نامتجانس مهاجران هستند. برنامه اجرایی تعویق در دولت او با این تنوع و گوناگونی را گسترش داد: ذی‌نفعان برنامه تعویق را بازگرداندن کودکان، نهایتاً توانستند در دانشگاه ثبت نام کنند، به دانشگاه‌هایی بپیوندند که دانشجویان خارجی زیادی دارد و وارد کلاس‌هایی شوند که توسط گروهی از فرهیخته‌ترین اساتید مهاجر اداره می‌شود. هیچ نهاد دیگری در زمانه معاصر نمی‌تواند تعدادی چنین فراوان از افراد با خاستگاه طبقاتی، نژادی و قومی متنوع، یا مهاجرانی با موقعیت‌های حقوقی متنوع را گرد هم آورد.

بنابراین، پیوستن دانشگاه‌های سراسر کشور به صداهای متعددی که به قانون محدودیت مهاجرت اعتراض می‌کردند تعجب‌آور نیست. در سیزدهم فوریه سال ۲۰۱۷، شانزده دانشگاه، از جمله دانشگاه‌های مهم ساحل شرقی آمریکا، متن دادخواست حقوقی بی‌طرفانه‌ای را تنظیم کردند که فرمان اجرایی رئیس جمهور را به چالش می‌کشید. این دعوی حقوقی ادعا می‌کرد که «مسائل پیرامون امنیت و آسایش می‌توانند به شکلی مورد توجه قرار بگیرند که همچنان در همبستگی با ارزش‌هایی باشند که آمریکا همیشه پای آنها ایستاده؛ ارزش‌هایی مانند جریان آزاد نظرات افراد در سراسر مرزهای جغرافیایی آمریکا و استقبال از مهاجران در دانشگاه‌هایمان».

به همین شکل، انجمن جامعه شناسی آمریکا در سی‌ام ژانویه سال ۲۰۱۷ اطلاعیه‌ای را در مخالفت با حکم اجرایی اولیه ترامپ صادر کرد، اطلاعیه‌ای که شامل پیشنهادهایی برای به کارگیری حرکات جمعی مؤثر علیه آن بود. همان‌طور که جامعه شناسان انجمن جامعه شناسی آمریکا به ما یادآور شدند، ما در قالب یک شبکه بزرگ از نهادها قرار گرفته‌ایم، شبکه‌ای که اگر ما کنشگرانه با هم همکاری کنیم، می‌تواند مؤثرتر از این نیز باشد. هنگامی که فردی با نطق‌های ضد مهاجرتی به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا برگزیده شد، نهادهای دانشگاهی تکامل پیدا کردند و در تار و پود جامعه از تماشایی به مشارکت‌کنندگانی فعال تبدیل شدند. همان‌گونه که مایکل بورووی^۱، برای دانشگاه‌ها در دنیای امروز جایگاه منحصر به فردی قائل است، دانشگاه، همزمان، در درون و بیرون از جامعه توأمان هم مشاهده‌گر و هم مشارکت‌کننده است. به بیان دیگر، این بیانیه‌های عمومی میدان جامعه شناسی را به

میدان قدرت تبدیل کرده‌اند.

جامعه شناسان به خوبی می‌توانستند به پویایی‌های نوظهور در میان گروه‌های مختلف مهاجران در دانشگاه‌ها توجه کنند - پدیده‌ای که شاید در یک محیط دانشگاهی منحصر به فرد است. امروزه، نهادهایی که مهاجران را استخدام می‌کنند یا آنها را نمایندگی می‌کنند، معمولاً از مهاجرانی حمایت می‌کنند که سطحی از تحصیلات و خصوصیات اقتصادی مشخص دارند، برای مثال: اتاق‌های کشاورزی برای سیاست‌هایی که تعدادی زیادی از کارگران ارزان قیمت و کارگران روزمزد غیرقانونی را تضمین کند، چانه‌زنی می‌کنند، در حالی که شرکت‌های متخصص در حوزه فناوری در سلیکون ولی در پی تسریع استخدام مهندسان بسیار ماهر و دانشمندان علوم کامپیوتری هستند.

اما دانشگاه امریکایی، با انباشتن چنین ترکیب متنوعی از گروه‌های مهاجران، به عنوان مکانی برای سازماندهی جنبش‌های اجتماعی مهاجران یا مقاومت مؤثر علیه فرمان اجرایی ترامپ قدرتی خارق‌العاده دارد. در مقابل، ناکامی در تحقق بخشی به این همکاری‌ها نیز خود آموزنده خواهد بود و محدودیت همیاری‌های میان بخشی و نیز چالش‌های ایجاد شبکه‌های قوی همبستگی در میان گروه‌های مهاجران را آشکار می‌کند.

در کل، همان‌طور که جامعه مدنی آمریکا به چالش‌های دوران ریاست جمهوری ترامپ واکنش نشان می‌دهد، جامعه شناسان باید با دقت به پویایی‌های گروهی بین مهاجران در درون دانشگاه‌ها توجه کنند. ممکن است بسیار زود باشد که بخواهیم نقش‌های مهم‌تر دانشگاه‌ها را مورد ارزیابی قرار دهیم، اما هنگامی که زمان آن فرارسد، به رویکردی نیاز خواهیم داشت که با به خاطر داشتن اینکه دانشگاه فضایی چندوجهی و نقطه تلاقی علایق ناهمگون است، درباره جایگاه خاص دانشگاه‌های امریکایی نظریه‌پردازی کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sandra Veronica Portocarrero
<svp2118@columbia.edu>
Francisco Lara García
<f.laragarcia@columbia.edu>

۱. «بازتعریف دانشگاه‌های عمومی: بسط چارچوبی تحلیلی» دگردیسی حوزه عمومی، شورای پژوهش علوم اجتماعی، ۲۰۱۱.

< معرفی تیم سردبیری آرژانتین

خوآن ایگناسیو پیوانی، عضو کمیته پژوهشی آینده‌پژوهی (RC07) و منطق و روش (RC33)، پیلار پویگ و مارتین اورتاسن، دانشگاه ملی لا پلاتا، آرژانتین

عمل می‌کنند). ترجمهٔ چنین عباراتی نیازمند جستجوی عمیق‌تر جایگزین‌ها و معانی مختلف است.

مشکل دیگری که ما غالباً با آن روبرو می‌شویم جنسیت اسامی است که در انگلیسی و اسپانیایی با آنها کاملاً متفاوت برخورد می‌شود. قطعاً گروه سردبیری گفتگوی جهانی از کشمکش‌های زنان در سراسر جهان آگاه است و مجله مقالاتی دربارهٔ حقوق زنان، مسائل جنسیت و بحث‌های فمینیستی در کشورهای گوناگون دارد. بسیاری از منتقدان معتقدند که اسپانیایی (و زبان‌های دیگر) سوگیری‌های جنسیتی دارند؛ بنابراین، برخی از نویسندگان -به‌ویژه زمانی که به نابرابری جنسیتی و موضوعات مرتبط اشاره می‌کنند- ممکن است تعمداً راهبردی را در نوشتن برگزینند که با این سوگیری‌ها مقابله کند. اما از آنجایی که ما اغلب متن‌های انگلیسی‌ای را ترجمه می‌کنیم که پیش از آن به زبان سومی نوشته شده‌اند که در آن سوگیری جنسیتی ممکن است آشکارتر باشد، انتخاب واژگان ظریف نویسنده با هدف به‌چالش کشیدن سوگیری‌ها و نگارش‌های جنسیتی در زبان اصلی ممکن است به‌شکلی ناخواسته در ترجمه ما نادیده گرفته شود.

برخلاف سایر گروه‌های سردبیری ما تصمیم گرفتیم بار کار را در میان گروه نسبتاً کوچکی در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ملی لا پلاتا تقسیم کنیم. زمانی که ما نسخهٔ انگلیسی را دریافت می‌کنیم، پیلار و مارتین مقالات را براساس موضوعات مرتبط و علاقهٔ شخصی تقسیم می‌کنند. مترجمان هر متن را خودشان ترجمه می‌کنند و سپس دیگری متن را مطابقت می‌دهد. سپس، خوان همهٔ متن‌ها را کامل و جامع بازبینی می‌کند. در طول این فرآیند ما از نصایح ارزشمند لولا بوسوتیل بهره‌مند می‌شویم. تسلط کافی‌اش بر چند زبان و تجربه‌اش در ترجمه برای کمک به ما در بهبود نسخهٔ اسپانیایی گفتگوی جهانی ضروری است.

مشارکت در گفتگوی جهانی برای گسترش مهارت ترجمهٔ ما و همچنین ارتباط ما با گسترهٔ پهنای از موضوعات و زمینه‌های اجتماعی بسیار ارزنده بوده است. گفتگوی جهانی به ما کمک می‌کند تا جهان را بهتر بشناسیم و از این راه تخیل جامعه‌شناختی‌مان را بهبود بخشیم.

ما، در پی پنج سال کاری نقص ترجمه اسپانیایی زیر نظر مایو آلوآرز ریوادولا در کلمبیا، در سال ۲۰۱۶ به گفتگوی جهانی پیوستیم. از آن زمان هر شماره گفتگوی جهانی چالش و فرصتی برای یادگیری بوده است: [هر بار] پس از چند هفته کار شدید احساس موفقیت شگرفی می‌کنیم.

ترجمه هیچ‌گاه سراسر نیست. همانگونه که تیم رومانیایی به‌تازگی اشاره کرد، یک چالش اصلی متوجه واژه‌های جدیدی است که هنوز به‌شکل رسمی ترجمه نشده‌اند. اما با توجه به اینکه اسپانیایی به‌شکلی وسیع در فضای دانشگاهی و سازمان‌های بین‌المللی استفاده می‌شود ما به منابع متعددی -شامل مقاله، گزارش، گزارش‌های دولتی و غیره- تکیه می‌کنیم تا برابری اسپانیایی نوآوران سیاسی و جامعه‌شناختی انگلیسی را بیابیم. هرچند خود این واقعیت که اسپانیایی کاملاً جهانشمول است چالش خاصی را پیش می‌کشد. اسپانیایی زبان رسمی ۲۱ ملت و زبان مادری تقریباً ۵۰۰ میلیون نفر در جهان است. هر منطقه، حتی در حلقه‌های علمی، نسخهٔ ویژهٔ خود را از این زبان دارد که در آن ممکن است مفاهیم مختلف به شیوه‌های گوناگون بیان شوند. برای غلبه بر این مشکل ما زمان زیادی را بر سر بحث دربارهٔ این گذراندیم که بهترین راه ارائه اسپانیایی «بی‌طرف» چیست یا چگونه تنوع زبانی منطقه‌ای و محلی را رعایت کنیم.

با این حال پیچیدگی‌های اشکال گوناگون بیان و پذیرش، فراتر از یک زبان خاص است. به‌طور مثال، تلاش برای ترجمهٔ یک واژه انگلیسی که ظاهراً برابر نهاد اسپانیایی «روشنی» دارد، یعنی لیبرال، زمانی که در معنای گرایش ایدئولوژیک یک سیاستمدار باشد، پیچیده می‌شود. اولین انتخاب ما واژه اسپانیایی *liberal* بود. اما هم در اسپانیا و هم در کشورهای آمریکای لاتین، لیبرال پیوندهای مشخص محافظه‌کارانه دارد. جایگزین استفاده از واژه *progresista* (پیشرو) بود اما در زمینهٔ آمریکای لاتین این واژه تداعی‌گر افکار چپ است. بنابراین، بسیار نامناسب بود که از واژه *progresista* برای ارجاع به سیاستمداری استفاده شود که ممکن است به‌طور مثال ذهن بازی نسبت به ارزش‌های خانوادگی داشته باشد اما همچنان از اقتصاد نئولیبرال، مداخله‌های نظامی گسترده و سیاست‌های مشابه حمایت می‌کند (آنگونه که برخی به‌اصطلاح لیبرال‌ها در کشورهای توسعه‌یافته



خوان ایگناسیو پیوانی استاد روش‌های پژوهش علوم اجتماعی در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ملی لا پلاتا و پژوهشگر شورای پژوهشی ملی علم و فن (آرژانتین) است. ارشدش را در روش‌های پژوهش علوم اجتماعی و آمار از آنچه اکنون دانشگاه شهر لندن (بریتانیا) خوانده می‌شود و دکترایش را در روش‌شناسی علوم اجتماعی از ساپینزا، دانشگاه رم (ایتالیا) گرفته است. پژوهشگر پسادکتری علوم اجتماعی در دانشگاه ملی کوردوبا (آرژانتین) و برنامه تحصیلات تکمیلی جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی دانشگاه فدرال ریو دو ژانیرو (برزیل) بوده است. برای چند سال در حوزه تاریخ، منطق و بنیان‌های روش‌های جامعه‌شناختی به پژوهش می‌پرداخت. از سال ۲۰۱۱ مدیر برنامه پژوهشی جامعه معاصر آرژانتین است که طرحی چندین پروژه‌ای است که شامل ۵۰ دانشگاه دولتی علوم اجتماعی در سراسر کشور می‌شود.



پیلار پی پویگ در دانشگاه ملی لا پلاتا (آرژانتین) جامعه‌شناسی خوانده است. در حال حاضر دانشجوی دکترای علوم اجتماعی در همین دانشگاه است. پژوهش‌اش در حوزه جامعه‌شناسی محیط زیست است و علائقش محیط زیست، فقر و نابرابری در بافت شهری است. در گروه جامعه‌شناسی کار می‌کند و در چندین پروژه پژوهشی در ارتباط با مسائل روش‌شناختی در مطالعه فقر و نابرابری مشارکت داشته است. پیلار همچنین در برنامه‌های جانبی در محله‌های محروم شهر لا پلاتا و فعالیت‌های مبادله‌ای مختلف با همکاران دانشگاه ووپرتال (آلمان) درگیر است.



مارتین اورتاسن در دانشگاه ملی لا پلاتا (آرژانتین) جامعه‌شناسی خوانده است و در حال حاضر در همانجا تحصیلات دکترایش در علوم اجتماعی را با بورسیه شورای پژوهشی ملی علم و فن دنبال می‌کند. مارتین در زمینه سیاست‌های امنیتی «پیشگیرانه» براساس ابزارهای فناورانه و به‌طور مشخص دوربین‌های کنترل شهری پژوهش می‌کند. او رهیافتی قوم‌نگارانه دارد که از حیث نظری به جامعه‌شناسان عملگرا و مطالعات علم، فناوری و جامعه مستحضر است. او همچنین به تحصیلات عمومی و مشارکت به عنوان معلم و فعال در دبیرستان‌های مردمی برای بزرگسالان علاقمند است؛ طرحی که درون جنبشی اجتماعی سازمان‌دهی شده است.

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Juan Ignacio Piovani <juan.piovani@presi.unlp.edu.ar>

Pilar Pi Puig <pilarpipuig@gmail.com>

Martín Urtasun <martinurtasun@gmail.com>